

۶. مأموریت جهانگیری
ایران ۱۴۰۰
یادداشتی از محمد عطریانفر

۸. هاشمی‌طبا:
باید کادرهای جوان
بسازیم

۷. کرباسچی:
دولت باید
نوسازی شود

۵. شجریان-تتلو:
دوقطبی
هنری

۱۰. نام کارگزاران را هاشمی
انتخاب کرد
خاطرات علی هاشمی

۷. خواب سنگین
اصولگرایان
یادداشتی از صادق زیباکلام



سازندگی گزارش می‌دهد:

چرا محسن هاشمی؟

۱/۷۵۶/۰۸۶ نفر

به رییس شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران رای دادند
آیا منتخب اول مردم
شهردار تهران می‌شود؟

• صفحه ۳۲

ناگفته‌های لیست امید
از زبان حسین مرعشی

• صفحه ۳۱

فائزه هاشمی:
لیست‌بندی اصلاح‌طلبان
باید اصلاح شود

• صفحه ۹

• سرمقاله

انتخابات نبرد حق و باطل نیست

محمد قوچانی
سردبیر

بیست سال پیش که سیدمحمد خاتمی در انتخابات ریاست‌جمهوری پیروز شد بسیاری این پیروزی را یک اتفاق خواندند؛ یک واکنش از سوی مردمی که بیش از آن که بدانند «چه می‌خواهند»، می‌دانند که «چه نمی‌خواهند»! مردمی که به اصولگرایان (راست‌گرایان وقت) نه گفته بودند نه اینکه به اصلاح‌طلبان (چپ‌گرایان زمانه) آری می‌گفتند...

فروپاشی عمارت اصلاحات پس از هشت سال ریاست‌جمهوری خاتمی و پس دادن یک‌به‌یک همه‌ی قلعه‌ها و قلعه‌های فتح‌شده (دولت، مجلس و شوراها) بر صحت این گمانه‌زنی سیاسی افزود و به بن‌بست رسیدن مناسبات حاکمیت و اصلاحات به‌خصوص در انتخابات سال ۱۳۸۸ بازگشت اصلاحات به حاکمیت را به امری محال بدل ساخته بود. از این لحاظ سرنوشت جبهه اصلاحات تکرار تجربه‌ی همه‌ی اصلاح‌طلبان تاریخ ایران بود که در آخرین نمونه قبل از عصر ما، تجربه‌ی نهضت آزادی ایران قرار داشت که هنوز نتوانسته است با همه‌ی وجوه صلاح‌طلبی خویش به حاکمیت بازگردد. اما همه‌چیز از یک تک رأی شروع شد. برگ رأی احتمالاً سفید سیدمحمد خاتمی در انتخابات مجلس نهم که در حوزه انتخابیه‌ای دور از تهران به صندوق رأی ریخته شد و خط اتصال اصلاحات و حاکمیت شد. با وجود خطای راهبردی اکثریت اصلاح‌طلبان در تحریم انتخابات مجلس نهم، خاتمی همه‌ی زخم زبان‌ها را به جان خرید و رأی داد تا نفع بقای اصلاحات پاره نشود. اندکی بعد در انتخابات دوره‌ی یازدهم ریاست‌جمهوری، حسن روحانی (و البته محمدرضا عارف در مقام نامزدی) به حلقه‌ی وصل جبهه اصلاحات و حاکمیت تبدیل شدند و نخ این تسبیح از همه گسسته اکبر هاشمی رفسنجانی شد که با علم اجمالی به احتمال رذصلاحت خویش در آخرین فصل حیات سیاسی خود نامزد ریاست‌جمهوری شد و صابون رذصلاحت را به تن خود مالید اما روی در هم نکشید و چهره به خشم نیالود.

ادامه در صفحه ۵

چرا سازندگی؟

هدف کارگزاران از انتشار نشریه سازندگی چیست؟

سازندگی کارگزاران سازندگی ایران از آغاز فعالیت انتخاباتی و تشکیلاتی خویش به روزنامه‌نگاری توجه داشته است. دبیرکل و برخی از اعضای شورای مرکزی حزب از پایه‌گذاران و مدیران و سردبیران روزنامه **همشهری** به عنوان نخستین روزنامه شهری و مدرن ایران بودند و در سال‌های بعد همین افراد در تاسیس روزنامه‌هایی مانند **همیشه** و شرق (دوره اول: ۱۳۸۵-۱۳۸۲) نقش داشتند و هفته‌نامه **شهروند امروز** (۱۳۸۷-۱۳۸۵) توسط همین افراد منتشر شد که در نهایت به تشکیل گروه مطبوعاتی **هم‌میهن** انجامید. در همان بدو تاسیس کارگزاران (۱۳۷۴) هفته‌نامه **همین** به صاحب‌امتیازی و مدیریت مسئولی سیدعطاءالله مهاجرانی و سردبیری علیرضا علوی‌تبار منتشر شد که نخستین ارگان غیررسمی کارگزاران بود. اما روزنامه‌ی **کارگزاران** به عنوان ارگان رسمی حزب به سردبیری محمود صدیقی و سپس مهران کریمی در سال‌های میانی دهه ۸۰ منتشر می‌شد که البته فراتر از یک ارگان حزبی و به صورت یک نشریه حرفه‌ای بود. کارگزاران در دوره جدید فعالیت خود (پس از بازسازی حزب در سال ۱۳۹۳) اقدام به انتشار ضمیمه‌ای به نام «**عصر جدید**» به پیوست هفته‌نامه **صدا** کرد که بیش از ۷ شماره دوام نیافت و سرانجام با مصوبه کمیته سیاسی، درخواست انتشار نشریه **سازندگی** به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارائه شد.

هفته‌نامه **سازندگی** از ایسن حیث دومین ارگان رسمی حزب کارگزاران سازندگی ایران است که از این پس در پایان هر هفته روزهای پنجشنبه منتشر خواهد شد. ما امید داریم به زودی **سازندگی** را به صورت روزانه منتشر کنیم و محتوای آن را در شبکه‌های اجتماعی هم به اشتراک بگذاریم. سازندگی یک نشریه حرفه‌ای است و نه سرتاسر حزبی بدیهی است که با توجه به ماهیت غیرایدئولوژیک حزب ما،

نشریه ما نیز ایدئولوژیک نباشد اما این مانع از آن نخواهد شد که به مباحث تئوریک بپردازیم بلکه همت اصلی ما در انتشار این نشریه توجه به مبانی فکری و نظری حزب در گستره‌ی گفتمان سازندگی است. ما در تحریریه سازندگی، اندیشه توسعه را امری فراتر از یک حزب می‌دانیم و آن را مفهومی در درجه اول گفتمانی و آن‌گاه تشکیلاتی می‌دانیم. توجه به تشکیلات و فرهنگ حزب البته در سازندگی جایگاه خاص خود را خواهد داشت و در بخش‌های خبری و آموزشی به این موضوع توجه خواهیم کرد.

در جامعه‌ی مطبوعاتی ایران گمان می‌رود که کار مطبوعاتی با کار حزبی در تضاد است. گرچه تاریخ مطبوعات ما آکنده از نشریات حزبی حرفه‌ای است و بخش بزرگی از مهم‌ترین روزنامه‌نگاران و روشنفکران ایرانی مانند جلال آل‌احمد، احسان طبری، احمد شاملو، محمدتقی بهار، علی شریعتی و بیژن جزینی در نشریات حزبی و شبه حزبی قلم زده‌اند، اما هنوز فعالیت حزبی در کشور ما به یک فرهنگ عمومی تبدیل نشده است. با وجود این ما بر این باوریم که بهترین راه آزادیخواهی و اصلاح‌طلبی (که هدف روزنامه‌نگاری مستقل و انتقادی است هست) کار قانونی تئوریک و تشکیلاتی است تا تنها شب انتخابات شعار ندیم و مردم همیشه بدانند که ما به مسائل چگونه نگاه می‌کنیم و فراتر از روزنامه‌نگاری انتقادی و سیاست‌ورزی اپوزیونی در این نشریات و تشکیلات اعلام کنیم چه راهکار و راهبردی برای اداره کشور و حل مشکلات آن داریم. نشریه حزبی، پیوند روزنامه‌نویسی و سیاست‌ورزی است. حرف‌هایی که در آن می‌نویسیم باید برآیند عقل جمعی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی باشد و این کار را سخت می‌کند. سازندگی یک شروع تازه برای این راه و این کار است، نه همه مقالات و اخبار این نشریه بیانگر دیدگاه حزب است و نه همه

نویسندگان و همکاران آن عضو حزب هستند، بهتر است برای روشن شدن مواضع ما در همین آغاز آیین‌نامه پیشنهادی کمیته سیاسی و مصوب شورای مرکزی حزب در سال ۱۳۹۶ برای نشریه سازندگی را منتشر کنیم.

● آیین‌نامه‌ی انتشار نشریه سازندگی (ارگان حزب کارگزاران سازندگی ایران)

۱- «سازندگی» نشریه‌ی حزب کارگزاران سازندگی ایران است که برای تأمین اهداف زیر منتشر می‌شود:

۱-۱. انتشار اخبار و گزارش فعالیت‌های حزب در سراسر کشور،
۱-۲. انتشار دیدگاه‌ها و مواضع حزب درباره‌ی مسائل جاری کشور،
۱-۳. تشریح و ترویج سند مواضع حزب: «همشور سازندگی و آزادی»،
۱-۴. آموزش هواداران، حامیان و اعضای حزب،
۱-۵. رشد فکر اصلاح‌طلبی و توسعه‌گرایی در کشور،
۱-۶. تعمیق فرهنگ حزب و کار تشکیلاتی در کشور.

۲- «سازندگی» در پنج سطح منتشر می‌شود:

۱-۲. اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های رسمی ارگان حزب (اعم از ملی و استانی) که با اعضای آن ارگان منتشر می‌شوند و بیانگر دیدگاه رسمی حزب است،
۲-۲. مقالات، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های دبیرکل و سخنگوی حزب که بیانگر دیدگاه حزب درباره مسائل روز است،
۲-۳. مقالات، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های اعضای شورای مرکزی و شوراهای استانی و روسای کمیته‌ها و کانون‌های حزب که با اعضای شخصی آن اعضا منتشر می‌شود و بیانگر دیدگاه فردی و شخصی ایشان اما نزدیک به مواضع

شماره اول سازندگی به مناسبت انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۹۶ در ۲۳ اردیبهست منتشر شد.



حزب است،
۲-۴. مقالاتی که بدون امضا و در حقیقت با امضای نشریه «سازندگی» منتشر می‌شود و بیانگر دیدگاه تحریریه نشریه از زاویه دید حرفه‌ای و روزنامه‌نگاری است،
۲-۵. مقالات، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های سیاستمداران، اقتصاددانان، مدیران، روشنفکران و دیگر نخبگان جامعه که در چارچوب قانون مطبوعات منتشر می‌شوند و بیانگر دیدگاه فردی یا گروهی ایشان محسوب می‌شوند. این مواضع می‌تواند نسبت به حزب کارگزاران سازندگی ایران انتقادی یا اثباتی باشد.

۳- «سازندگی» زیر نظر یک شورای سیاست‌گذاری اداره می‌شود که اعضای آن به پیشنهاد دبیرکل و تصویب کمیته سیاسی حزب می‌شوند. انتخاب مدیران و دیگر نخبگان جامعه که در چارچوب قانون مطبوعات منتشر می‌شوند و بیانگر دیدگاه فردی یا گروهی ایشان محسوب می‌شوند. این مواضع می‌تواند نسبت به حزب کارگزاران سازندگی ایران انتقادی یا اثباتی باشد.

۴- «سازندگی» زیر نظر یک شورای سیاست‌گذاری اداره می‌شود که اعضای آن به پیشنهاد دبیرکل و تصویب کمیته سیاسی حزب می‌شوند. تعداد اعضای این شورا حداکثر ۷ نفر است و پس از استقرار شورای مرکزی جدید دوباره باید از سوی کمیته سیاسی انتخاب شوند.
تبصره ۱: عضویت مدیرمسئول و سردبیر و رئیس کمیته سیاسی حزب در شورای سیاست‌گذاری الزامی است.
تبصره ۲: رئیس کمیته سیاسی رئیس شورای سیاست‌گذاری نشریه‌ی «سازندگی» است.
۴-۱. شورای سیاست‌گذاری نشریه‌ی «سازندگی» وظایف زیر را برعهده دارد:

۱-۴. تعیین خطوط کلی نشریه حزب و نظارت بر حسن اجرای آن،
۲-۴. بحث و بررسی درباره‌ی موضوعات روز به صورتی که به فرآیند تولید محتوا برای نشریه کمک کند،
۳-۴. رسیدگی و بررسی درباره‌ی مسائل اختلافی میان مدیرمسئول، سردبیر و شورای مرکزی حزب،
۵- مدیرمسئول نشریه‌ی «سازندگی» به پیشنهاد دبیرکل و تصویب کمیته سیاسی از



که آیا درست است اگر بتوانیم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را منحصراً به حزب کنیم یا خیر؛ تحلیل کردیم دیدیم غلط است و آقای هاشمی اگر در حد حزب ما پائین بیاید، ما و ایشان کوچک می‌شویم. هاشمی متعلق به همه کشور است. به حزب‌اللهی‌ها می‌گویم که اگر اسلام، نظام و رهبری را دوست دارید چه ضراری دارید بگویید دیگران با رهبر نیستند و خط‌کشی کنید و رهبری را به اقلیتی از نیروهای کشور محدود کنید؟ ایشان متعلق به تمام کشور هستند»

رئیس کمیته سیاسی حزب آینده ایران را متعلق به کسالتی دانست که به مردم خدمت می‌کند و عنوان کرد: «ما اصلاح‌طلبان مفتخر هستیم که تمام حوادث سال ۸۸ و تلخی‌هایش را تحمل کردیم؛ حصر را تحمل کردیم؛ حبس را تحمل کردیم؛ حذف را تحمل کردیم؛ اما این سختی‌ها نتوانست لحظه‌ای ما را از مردم، رهبری و نظام جدا کند. خوشبختانه امروز جبهه اصلاحات در ایران مخاطبان خودش

بر این باوریم که بهترین راه آزادیخواهی و اصلاح‌طلبی (که هدف روزنامه‌نگاری مستقل و انتقادی هم هست) کار قانونی تئوریک و تشکیلاتی است

● تشکیلات

● محسن هاشمی رئیس شورای مرکزی کارگزاران شد

شورای مرکزی جدید حزب کارگزاران سازندگی ایران در نخستین جلسه‌ی خود در چهارم اردی‌بهشت‌ماه ۱۳۹۶ هیات‌رئیس جدید خود را انتخاب کرد. به گزارش سازندگی براساس این انتخابات درون‌حزبی، محسن هاشمی به عنوان رئیس شورای مرکزی، یدالله طاهرزاد به عنوان نایب رئیس شورای مرکزی، فرزانه ترکان و علی جمالی به عنوان منتشیان شورایی مرکزی و سیدافضل موسوی به عنوان خزانه‌دار برای سال ۱۳۹۶ انتخاب شدند. همچنین با رای شورای مرکزی غلامحسین کرباسچی برای یک دوره‌ی دوساله مجدداً به عنوان دبیرکل حزب انتخاب و در جایگاه خود ابقا شد.

پیش از این اسحاق جهانگیری رئیس شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران بود که به علت کثرت اشتغالات دولتی و با حفظ عضویت این عضو ارشد حزب این جایگاه به نایب‌رئیس ایشان محسن هاشمی منتقل شد. شورای مرکزی همچنین در جلسه‌ی چهارم اردی‌بهشت‌ماه خود مقرر کرد «شورای عالی مشورتی» حزب مرکب از شخصیت‌های ملی و قدیمی مانند دکتر اسحاق جهانگیری، دکتر محمدعلی نجفی، دکتر رضصا ملک‌زاده و دیگر رجال سیاسی و اعضای ارشد حزب تشکیل شود تا ضمن انتقال تجربه به نسل‌های تازه حزب، امکان استفاده از چهره‌های حزب که در سطوح اجرایی عالی کشور حضور دارند، فراهم آید.

● دیدار کارگزاران با وزیر ارشاد

کمیته فرهنگی و اجتماعی حزب کارگزاران سازندگی ایران با دکتر رضا صالحی‌امیری وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی دیدار کردند.

فائزه هاشمی دبیر اول کمیته فرهنگی و اجتماعی حزب در گفت‌وگو با خبرنگار سازندگی موضوع این دیدار را ارائه پیشنهادات حزب درباره لایحه جامع نظام رسانه‌ای کشور اعلام کرد و افزود: «از آنجایی که این لایحه در حال بررسی در کمیسیون مربوطه در دولت است و دولت برای نقد و بررسی آن فراخوان داده، ما تصمیم گرفتیم نظرات خود را درباره آن با وزیر ارشاد بیان کنیم.» هاشمی موارد انتقادی و پیشنهادی کارگزاران درباره لایحه جامع نظام رسانه‌ای کشور را به شرح زیر اعلام کرد:

- ۱- ضرورت انتخاب هیات‌منصفه اتفاقی برای دادگاه مطبوعات به جای هیات‌منصفه انتصابی که توسط مراجع حاکمیتی انتخاب می‌شوند.
 - ۲- ضرورت جایگزین کردن مجازات‌های مدنی به جای حبس خبرنگار و توقیف مطبوعات.
 - ۳- تغییر نظام مجوز مطبوعاتی از گرفتن مجوز و امتیاز برای رسانه به ثبت مطبوعات.
 - ۴- پاسخگویی انحصاری مطبوعات به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به جای پاسخگویی به نهادهای دیگر مانند وزارت اطلاعات، قوه قضائیه و ...
- در این جلسه به جز فائزه هاشمی دبیر اول کمیته فرهنگی و اجتماعی حزب، اعضای دیگر آن محمود علیزاده طباطبایی، علی جمالی، طاهره میرسارد از شورای مرکزی و خانم‌ها گریلی، سایرعلی و آقایان صفایی‌فر و استری حضور داشتند.
- وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در این دیدار با استقبال از پیشنهادات کارگزاران اعلام کرد موارد فوق به معاونت مربوطه ارجاع خواهد شد.

سخنگوی حزب کارگزاران سازندگی ایران - در جشن پیروزی شاخه خراسان اعلام کرد:

رهبری متعلق به همه‌ی جناح‌هاست

سازندگی ضیافت افطاری حزب کارگزاران سازندگی ایران- خراسان رضوی با یاد و خاطره آیت‌الله هاشمی رفسنجانی (ره) و در پاسداشت حضور پرشور مردم مشهد و کشور در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای اسلامی شهر و روستا، در مشهد برگزار شد. در این ضیافت که با عنوان «تکرار کردیم؛ ایسن بار بدون آیت‌الله» نام‌گذاری شده بود؛ سید حسین مرعشی (رئیس کمیته سیاسی و سخنگوی حزب) شرکت و سخنرانی کرد.

در اولین بخش مراسم که با حضور جمع کثیری از مدیران استانی و محلی، مدیران اصناف و بخش خصوصی، نخبگان اقتصادی و سیاسی، نمایندگان اقوام و مذاهب و فعالان احزاب و گروه‌های اصلاح‌طلب و اعتدال‌گرای استان، به‌همراه اعضای منتخب دوره پنجم شورای اسلامی شهر مشهد همراه بوده امیر اقتناعی (دبیر شهر حزب استان خراسان رضوی و نایب‌رئیس شورای اصلاح‌طلبان استان) با خوش آمدگویی به مهمانان، برنامه را آغاز نمود. در ادامه محمدرضا حیدری (سخنگوی منتخبان شورای شهر مشهد و رئیس شورای اصلاح‌طلبان استان) به ایراد

سخنرانی پرداخت. وی ضمن توضیح روند انتخابات شورا در شهر مشهد، با برشمردن قسمتی از مشکلات این شهر به ارائه دیدگاه‌ها و راهکارهای اصلاح‌طلبان برای اداره شهر پرداخت.

سیدحسین مرعشی، سخنران اصلی مراسم، سخنان خود را با اشاره به حادثه بمب‌گذاری در کابل آغاز کرد و گفت: «در منطقه‌ای زندگی می‌کنیم که دو خصوصیت مهم دارد؛ اول آتش‌نازانی‌های موجود در منطقه که متأسفانه به نام اسلام بر پا شده و دیگری عقب‌ماندگی سیستم‌های حکومتی منطقه. در چنین شرایطی باید شاکر باشیم که با وجود حضور در چنین منطقه‌ای هم امنیت و هم مقدار معقولی از دموکراسی در ایران حاکم است.» وی در ادامه ضمن اشاره به روند انتخابات، به مصادره اسلام، رهبری و ارزش‌ها توسط جناح اصولگرا اعتراض نمود و چنین بیان کرد: «لازم می‌دانم تأکید کنم به دوستانی که ارزش‌ها را گروگان گرفته‌اند؛ ارزش‌ها متعلق به همه مردم است، امام هشتم (ع) متعلق به همه است، رهبری به کل جامعه تعلق دارد، سپاه برای کل کشور است. در ۸ سال دفاع مقدس

از رزمندگان نمی‌پرسیدیم مال کدام جناح هستید؛ چرا که همگی در یک جبهه و در حال دفاع از کشور بودیم.» وی ادامه داد: «سال ۷۶ می‌گفتند نظام فرد دیگری را برای ریاست‌جمهوری انتخاب کرده است؛ اما مردم آقای خاتمی را انتخاب کردند تا امروز که گفتند آقای رئیسی نیامده است که ببازد؛ ولی دیدید که آقای روحانی را رأی بالاتر از دوره اول رئیس‌جمهور شد و در شوراهای هم مردم به لیست امید و حمایت آقای خاتمی از آن اعتماد کردند. این‌ها نعمت‌هایی است که امروز در اختیار ما قرار دارد و ریشه این نعمت‌ها آگاهی مردم است.»

سخنگوی حزب کارگزاران سازندگی ایران، با بیان جمله امام خمینی درباره آیت‌الله هاشمی که تا هاشمی زنده است نهضت زنده است، افزود: «امروز ما می‌توانیم به امام بگوییم در نبود آقای هاشمی هم چون مردم آگاه هستند، نهضت زنده است و این آگاهی مردم پشتوانه مهم حرکت کشور است.» وی با اشاره به جایگاه آیت‌الله هاشمی در نظام جمهوری اسلامی، خاطر نشان کرد: «یک روزی نشستیم در حزب بحث کردیم

چرا روحانی؟

بیانیه‌ی حزب کارگزاران سازندگی ایران پیش از دوازدهمین دوره‌ی انتخابات ریاست‌جمهوری

بسم الله الرحمن الرحيم
ملت شریف ایران

کمتر از ۴۸ ساعت دیگر ما و شما در معرض یک آزمون تاریخی دیگر قرار می‌گیریم؛ آزمون انتخاب راه از بیراه و آزمون حرکت به سوی آینده با بازگشت به گذشته.

انتخابات ریاست‌جمهوری در نظام جمهوری اسلامی گشوده‌ترین روزن به دموکراسی است. در این میعادگاه چهارساله چهره‌ها و جناح‌های سیاسی کشور خود را مستقیماً در معرض آزمون و انتخاب و رای شما قرار می‌دهند. هیچ‌گاه، حتی در انتخابات مجلس شورای اسلامی، امکان انتخابی این چنین «همی» برای تعیین سرنوشت «دولت - ملت» ما وجود ندارد.

این انتخابات به جز جمهوریت، مظهر ایرانیّت ما هم هست چرا که خراسانی و تهرانی و اصفهانی، ترک و کرد و فارس و لر و عرب و گیلک و بلوچ و همه اقوام ایرانی باید به یک تن رای دهند و آن فرد مظهر همه‌ی ایران باشد. چنین انتخابی که به حق نماد اراده ملی همه ما ایرانیان است، در طول تاریخ این میهن سابقه نداشته است و تنها به برکت انقلاب اسلامی محقق شده و بزرگترین نماد گذار ایران از حکومت سلطنتی به نظام جمهوری است.

اکنون برای پاسداشت از این حق و جلوگیری از سلطه‌ی طرز تفکری که ریاست‌جمهوری را در حد یک پیمانکار و پیشکار یک جناح سیاسی خاص پایین می‌آورد و در سالهای اخیر بارها و بارها خواسته است حق انتخاب رئیس‌جمهور را از مردم گرفته و آن را مقامی درجه دوم بسازد، همه شهروندان این «جمهوری»

اسلامی تکلیف مدنی و شهروندی دارند که به پای صندوق بیایند و به تثبیت نهاد ریاست‌جمهوری در ایران رای دهند.

ملت عزیز ایران

این انتخابات تنها گزینش یک رئیس برای دولت برای مدت چهار سال نیست؛ در این انتخابات جهت‌گیری کلان و راهبردی نظام جمهوری اسلامی برای دهه‌های آینده تعیین خواهد شد. این انتخابات رقابت میان دو طرز تفکر است که یکی نگاه به آینده ایران دارد و دیگری خواستار بازگشت به گذشته است. یکی می‌خواهد راه دولت‌های هاشمی و خاتمی را به تکامل برساند و دیگری می‌خواهد به راه دولت سابق بازگردد.

ما کارگزاران سازندگی ایران به عنوان طرفداران راه اول معتقدیم دکتر حسن روحانی در نیمه اول حکمرانی خود توانسته است با مهارت ماشین دولت را از پرتگاه دور ساخته و به جاده اصلی بازگرداند. اکنون باید به این دولت مانند همه دولت‌های بعد از انقلاب فرصت افزایش سرعت رشد و توسعه کشور را داد. ما نیز معتقدیم به تناسب رای که ملت ایران به مجلس دهم دادند و در انتخابات ۲۹ اردیبهشت ان‌شاءالله تکرار خواهد شد، باید بر توانمندی کابینه آینده افزوده شود و دولت با تزریق هوای تازه و نیروی جوان به ارکان قوه مجریه، به کارآمدی دولت بیفزاید. اما بدون شک رای بالای شما به تداوم دولت، امکان تحقق این نوع مطالبات را بیشتر خواهد کرد.

مردم عزیز ایران

ما دولتی منتخب و مقتدر می‌خواهیم. دولتی که «تنها» نهاد قانونی اعمال اقتدار در کشور باشد. دولتی که بتواند

بر اساس رهنمودهای مقام معظم رهبری، با قانون‌گذاری و نظارت مجلس شورای اسلامی و در کنار یک قوه قضاییه مستقل و نیز جامعه مدنی ناظر و آگاه به اعمال اراده ملی در کشور بپردازد. ما دولت‌های موازی نمی‌خواهیم. ما یک ملت و یک دولت داریم و با رای خود از این ساختار منسجم صیانت خواهیم کرد. هرگونه تلاش برای ایجاد انشعاب در این ملت متحد و ایجاد تضادهای طبقاتی و قومیتی و فرقه‌ای محکوم به شکست است.

ما به عنوان یکی از پیشتازان «نهضت اصلاح‌طلبی سیاسی» در جمهوری اسلامی ایران تنها راه حل عبور از بحران‌های اقتصادی و اجتماعی را توسعه همه‌جانبه و پایدار ایران می‌دانیم که هم بر شکاف «فقیر و غنی» و هم بر شکاف «حاشیه و مرکز» فایز آیم. ما دامن زدن به جنگهای طبقاتی و قومیتی را عملی انقلابی نمی‌دانیم و تداوم انقلاب اسلامی ایران را در توسعه کشور می‌دانیم و خوشحالیم که همه، حتی جناح مقابل امروز در اهمیت و ضرورت فوریت توسعه و پیشرفت برای کشور تردید ندارند؛ هر چند که توسعه را با «تقسیم منابع» و توزیع پول اشتباه گرفته‌اند.

● از نظر ما دو راهبرد هنوز استراتژی کلان هر نوع اصلاح و تغییر مثبت در کشور باید باشد:

● اول، استراتژی «توسعه» همه‌جانبه و پایدار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی با اتکا بر رشد تولید صنعتی و توسعه تجارت آزاد و تقویت بازار ملی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی که به رشد طبقه متوسط و کاستن از دو قطبی «محرومین - مسرفین» منجر خواهد شد. ما حزب طبقه متوسط هستیم و جامعه مطلوب

خود را همان امت وسط و جامعه میانه می‌دانیم نه «جمهوری فقرا» یا «پادشاهی اشراف» و تنها راه از بین بردن این دو قطبی نادرست را تقویت تولید و توسعه و خلق ثروت ملی در ایران می‌دانیم نه توزیع یارانه و پرورش روحیه تکدی‌گری.

● دوم، استراتژی «انتخابات» به عنوان تنها شکل مشروع و مقبول کنش سیاسی برای اصلاح امور.

ما معتقدیم انتخابات هم یک حق است و هم یک تکلیف. حق است چون خدا ما را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته و تکلیف است چون ما در برابر میهن خود مسوولیت داریم تا مبادا با راهکارهای منفعلانه‌ای مانند تحریم به دست خود کشور و خانواده‌مان را در حصر و محاصره و عسر و حرج قرار دهیم. امروزه رای ندادن اعتراض نیست، انفعال است؛ رادیکالیسم نیست، محافظه‌کاری است و راه اعتدال رای دادن مسوولانه است.

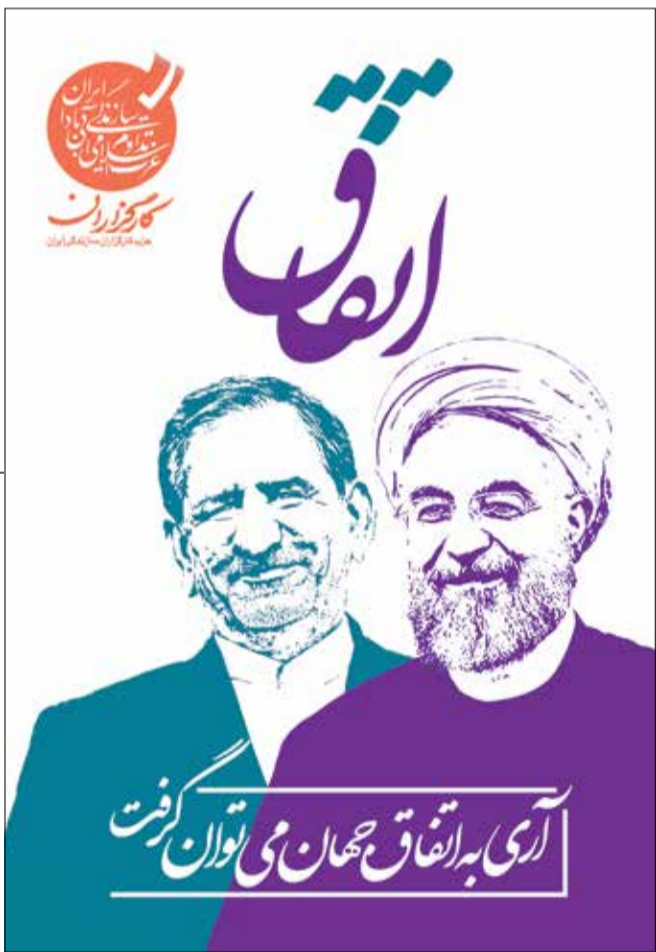
● ما در این دو دهه که از عمر حیزمان می‌گذرد همواره از دو راهبرد؛ «توسعه و انتخابات» جانبداری کرده‌ایم و برای تسری آن به همه اصلاح‌طلبان کوشیده‌ایم. توسعه را تکلیف دولت و انتخاب را حق ملت دانسته‌ایم و برای پیوند این دو از شما دعوت می‌کنیم که روز بیست و نهم اردیبهشت‌ماه به پای صندوق رای بروید و رای خود به دکتر حسن روحانی عزیز را تکرار کنید. اکنون نوبت شماست که تکرار کنید.

● این دولت تداوم منطقی و تاریخی دولت‌های آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی و حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی است که پس از یک دوران سخت هشت‌ساله دوری ایران از شاهراه توسعه بر سر کار آمده است و نیمی از راه را پیموده است. راه را ناتمام نگذاریم.

شد، حتی اگر به مصادیق برخی فهرستها در شهرهای کشور ایراداتی وارد باشد. رای تشکیلاتی و لیستی به انسجام کار حزبی و برنامه‌محوری به جای فردمحوری منتهی خواهد شد و ترویج این کار به رویش جوانه‌های امید و نسل تازه اصلاح‌طلبان در سراسر کشور خواهد انجامید تا بگویم راه اصلاحات همیشه باز است.

● کارگزاران سازندگی ایران با تاکید بر دو راهبرد بنیادی خود از همه شهروندان ایران دعوت می‌کند روز جمعه بیست و نهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۶ از حق رای خود برای تداوم راه توسعه ایران استفاده کنند و به دکتر حسن روحانی نامزد مشترک همه‌ی اصلاح‌طلبان و اصولگرایان معتدل ایران رای دهند. این یک انتخاب تاریخی است که تاریخ ایران را برای نیم قرن آینده رقم خواهد زد. خود را از صفحه تاریخ حذف نکنیم....

کارگزاران سازندگی ایران
۲۶ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۶



پوستر رسمی ستاد حزب در انتخابات ۹۶؛ برای اولین بار دو نامزد ریاست‌جمهوری در یک قاب مشترک

دولت مذاکره ملی را آغاز کند

بیانیه حزب کارگزاران سازندگی ایران به مناسبت پیروزی دکتر روحانی در انتخابات ریاست جمهوری ۹۶

بسم الله الرحمن الرحيم

بیست سال پس از حماسه تاریخی دوم خرداد ۱۳۷۶ مردم ایران در انتخاباتی دیگر نشان دادند که آن پیروزی بزرگ تاریخی نه استثنا که به قاعده‌ای ملی تبدیل شده است.

● مردم ایران بسا رای چهل میلیونی خویش نشان دادند که مشارکت و رقابت به عنوان دو رکن دموکراسی در ایران تثبیت شده است و این کشور مانند همه‌ی دموکراسی‌های استوار و پایدار دارای دو جناح و جبهه سیاسی شانس‌مدار و هویت‌دار است که در یک رقابت مدنی خود را در معرض رای ملت قرار می‌دهند.

● کارگزاران سازندگی ایران به عنوان بخشی از جبهه اصلاحات در ایران خرسند است که در یک رقابت بی‌سابقه نامزد این جبهه یعنی حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن روحانی موفق به جلب رای اعتماد اکثریت مطلق ملت ایران شد و به عنوان نماینده اکثریت در عین حال که به حقوق و آزادی‌های اقلیت اصولگرا در کشور احترام می‌گذارد در ایران امروز پرچمدار اصلاح‌طلبی و تحول‌خواهی قاطبه ملت است.

● ما روحانی را عصاره و میوه سنت سیاست‌ورزی و دولت‌مردی در ایران از خواجه نظام‌الملک تا امیر کبیر و از امیر کبیر تا آیت‌الله هاشمی می‌دانیم. بزرگانی که استوانه‌ی تدبیر و اداره کشور در ایران‌شهر بوده‌اند. ما معتقدیم اقتدار و اعتبار این نهاد تاریخی، که اکنون متکی به رای مستقیم ملت است، باید بازگردد و به همین علت نمی‌توانیم تاسف خود را از برخی شیوه‌های غیر اخلاقی در این انتخابات، قبل و بعد از رای‌گیری، پنهان داریم اما از منظر شکل‌گیری امر سیاسی مدرن از اینکه اصولگرایان با نامزدی واحد در روز رای‌گیری در انتخابات حضور داشتند خرسندیم و آن را به سود توسعه سیاسی کشور می‌دانیم.

● ایمن روش می‌تواند ملت ایران را در مسیر انتخاب‌هایی روشن‌تر و دقیق‌تر قرار دهد، چنان که در این انتخابات میان بازگشت به گذشته و حرکت به سوی آینده، راه دوم را برگزیدند و به مبارزات طبقاتی و برنامه‌های پوپولیستی و شعارهای غیراخلاقی اصولگرایان، نه گفتند.

● اکنون اما نوبت رئیس‌جمهور محترم جمهور است که فروتنانه و عالمانه به این رای اعتماد ملت پاسخ شایسته دهد. ما قبلاً هم گفته بودیم که از روز پس از پیروزی با

دولت محترم مشفقانه سخن خواهیم گفت و اتحاد راهبردی خود با این دولت را بر اساس مطالبات ملت تداوم خواهیم داد:

● عبور از رکود و ایجاد رشد اقتصادی، تسری گفت‌وگوی سیاسی از عرصه‌های بین‌المللی به مسائل ملی برای حل مشکلاتی که به ویژه از سال ۱۳۸۸ باقی مانده است، بازسازی و نوسازی و به ویژه جوانگرایی و چابکی کابینه، صیانت همه‌جانبه از حقوق شهروندی و آزادی‌های اساسی و تبدیل آن از یک منشور اداری به برنامه‌های اجرایی و تلاش برای تداوم برنامه توسعه صنعتی کشور مهمترین مطالبات ما از دولت دوازدهم است که در بیانیه‌های بعدی به اطلاع دولت و ملت خواهد رسید.

● ما با تبریک به رئیس‌جمهور محترم و محبوب جمهور دکتر حسن روحانی در کسب رای اعتماد ملت ایران و با تقدیر از تدبیر مقام معظم رهبری آیت‌الله خامنه‌ای در تبیین و تثبیت حق‌الناس، با یاد آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی که به عنوان پایه‌گذار نهضت توسعه‌ی ایران پس از انقلاب اسلامی جایشان در میان ما خالی است و با سپاس از حجت‌الاسلام و المسلمین سید محمد خاتمی که الهام‌بخش این پیروزی بزرگ بودند سر تعظیم بر آستان ملت ایران می‌ساییم و به دولت محترم توصیه می‌کنیم

که قدر این ملت را بدانند و شکر نعمت را با خدمت ادا کنند.

● کارگزاران سازندگی ایران همچنین از اعضا، هواداران و همفکران خود و همه‌ی هم‌میهنانی که با حضور در ستادها و پوشش‌های انتخاباتی و حزبی و رسانه‌ای به انتخاب آگاهانه ملت یاری رساندند و زمینه مشارکت و رقابت گسترده جناح‌های سیاسی را فراهم آوردند، تشکر می‌کنند.

● چهره‌ی درخشان این دوره از انتخابات در کنار رئیس‌جمهور محترم جمهوری، معاون اول ایشان و عضو ارشد حزب کارگزاران سازندگی ایران دکتر اسحاق جهانگیری بود که خالصانه و خاضعانه ظرفیت سیاسی خود را در خدمت دکتر روحانی قرار داد و به صلاحدید جبهه اصلاحات وارد انتخابات و سازندگی ایران میوه‌های بسیار دارد و آینده‌ای روشن ...

● ظهور سیاستمدارانی از این دست نمادی از پویایی نظام جمهوری اسلامی ایران است که افزون بر سرمایه اجتماعی مردم و رای دهندگان، از سرمایه سیاسی نخبگان و رای‌سازانی برخوردار هستند که عنصر رقابت را پایه اصل مشارکت قرار می‌دهند و با این دو سرمایه بر مشروعیت

● ما معتقدیم تداوم دولت تدبیر و امید راه را برای افسق ایران ۱۴۰۰ خواهد گشود تا نسلهای تازه نفس اصلاح‌طلبان از راه برسند و ایران را به سرمنزل مقصود برسانند. ما درخشش امید به آینده را در این دور از انتخابات به خصوص در مناظرات دیدیم که چگونه چهره‌ای مانند دکتر اسحاق جهانگیری، عضو ارشد کارگزاران سازندگی ایران، در کنار دکتر حسن روحانی خوش درخشید و به افسانه‌ی پایان اصلاحات پایان داد و نشان داد که اگر «تدبیر» باشد، «امید» هم هست.

● بر همین اساس ما به عنوان یکی از احزاب مؤسس شورای عالی اصلاح‌طلبان همزمان با رای به دکتر حسن روحانی در انتخابات ریاست‌جمهوری به فهرست مصوب این شورا برای انتخابات شوراها در سراسر کشور رای می‌دهیم. شوراها نمادی از دموکراسی مستقیم و اداره امور مردم به دست مردم است و به نظر ما حفظ انسجام اصلاح‌طلبان در سراسر ایران تنها با رای یکپارچه به «فهرست امید» میسر خواهد

● این دولت تداوم منطقی و تاریخی دولت‌های آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی و حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی است که پس از یک دوران سخت هشت‌ساله دوری ایران از شاهراه توسعه بر سر کار آمده است و نیمی از راه را پیموده است. راه را ناتمام نگذاریم.

انتخاباتی به ضرورت رشد اقتصادی و توجه آنان به اهمیت حقوق شهروندی برای جلب نظر مردم و پرهیز از ماجراجویی و تندروی سیاسی (ولو در حد شعار) یک تحول بزرگ گفتگمانی در این جناح است.

● ما این تحول را به فال نیک می‌گیریم و دعوت به تداوم و تعمیق آن می‌کنیم. رای اصولگرایان در ایران بی‌اهمیت نیست و در یک رقابت شفاف رقیب خوب می‌تواند سبب رونق بازار سیاست شود، چنان که در این دوره چنین شد. اصولگرایان نباید از صندوق رای ناامید شوند چرا که در جهان جدید راه حکمرانی از مردم‌سالاری می‌گذرد.

● انتخابات در ایران به یک نهاد ملی بدل شده و باید آن را حفظ کرد. این راه را ملت پیش روی ما قرار داده است. از میانه راه باز نگردیم، همان‌طور که ملت از میانه راه بازنگشت....

کارگزاران سازندگی ایران
۳۰ اردیبهشت ۹۶

قانون

ائتلاف بزرگ؟

چگونه نواب رئیس مجلس دهم اصلاح طلب ماندند

زینب صفری

خبرنگار پارلمانی سازندگی

وزن خودش کرسی داشته باشد. این یعنی که از نظر آیدنی‌ها اختصاص ۴ کرسی به هر فراکسیون - همان پیشنهادی که کاظم جلالی رئیس فراکسیون مستقلین مطرح کرده بود- منتفی است و پذیرفته شده نیست. پارسیایی گفته بود دو فراکسیون اصلی در مجلس فراکسیون امید و اصولگرایان است و فراکسیون مستقلین کم‌تعدادترین فراکسیونی است که با ائتلاف با هر کدام از دو فراکسیون دیگر می‌تواند به اهداف خودش برسد. او همچنین به ایستاهم گفته است اگر نمایندگان فراکسیون مستقلین بخواهند با فراکسیون اصولگرایان (ولایی) تعامل کنند، در این صورت فراکسیون امید لیست مستقلی از کاندیدای ریاست و سایر ارکان هیات‌رئیس ارائه خواهد کرد. پس امیدها با دو شرط تقسیم تعداد کرسی‌های هیات‌رئیس بر اساس وزن هر فراکسیون و هم‌منظر عدم ائتلاف فراکسیون مستقلین با فراکسیون ولایی وارد مذاکره با فراکسیون مستقلین شدند.

جلسه اول: تثبیت رئیس و نواب + ۳+۴+۱۱ از ۱۱ اهل سنت

اولین جلسه مذاکره فراکسیون امید و مستقلین در مرکز پژوهش‌ها و در دفتر کاظم جلالی رئیس فراکسیون مستقلین برگزار شد. در این جلسه سناریویی که امیدها به دنبال آن بودند حفظ رئیس و نواب‌رئیس و تغییراتی در ترکیب منشی‌ها و کارپردازها با توجه به فضای بیرون از مجلس بود. به علاوه آنها پیشنهاد حضور یک خانم و یکی از نمایندگان اهل سنت در هیات‌رئیس را هم مطرح کردند. آطور که حضرتی به عنوان یکی از نمایندگان حاضر در این جلسه توضیح داده بود، فرمول مورد نظر امیدها گذشته از تثبیت سه نفر رئیس و نواب آن، ۴ مستقل + ۳ امید + ۱۱ از ۱۱ اهل سنت بود. این پیشنهاد البته از طرف کاظم جلالی و بهروز نعمتی مذاکره‌کنندگان فراکسیون مستقلین پذیرفته نشد. چه آنکه با توجه به اینکه نمایندگان اهل سنت عضو فراکسیون امید هستند و ترکیب فراکسیون زنان هم به نفع این فراکسیون است، در عمل سهم فراکسیون امید ۷ کرسی از ۱۲ کرسی هیات‌رئیس می‌شد. با مخالفت مستقلین مذاکره به جلسه دوم کشید.

جلسه دوم: تثبیت رئیس و نواب + ۴+۴+۱۱ از ۱۱

دومین جلسه با حضور تابش، حسین زاده و حضرتی از فراکسیون امید و کاظم جلالی، بهروز نعمتی و مهرداد لاهوتی از فراکسیون مستقلین در محل کمیسیون برنامه و بودجه برگزار شد. این بار این مستقلین بودند که بسته پیشنهادی خودشان را روی میز گذاشتند. آطور که حسین زاده توضیح داده بود، نعمتی پیشنهاد داده بود تثبیت رئیس و نواب رئیس را می‌پذیریم و در مورد ۹ نفر هیات‌رئیس ۴ نفر از لیست امید و ۴ نفر فراکسیون مستقلین و یک نفر هم از فراکسیون زنان حضور داشته باشند. مزیت این پیشنهاد برای مستقلین این بود که هم ۵ کرسی ثابت خودشان را داشتند و هم می‌توانستند روی ۴ کرسی «لیست امید» حساب کنند. اگرچه امیدها این پیشنهاد را پذیرفتند اما یک هفته مانده به برگزاری انتخابات هیات‌رئیس در حاشیه صحن مجلس بهروز نعمتی با این توضیح که فراکسیون مستقلین این پیشنهاد را تصویب نکرده، از آنها می‌خواهد در جلسه سوم شرکت کنند.

جلسه سوم: تثبیت رئیس و نواب + ۴+۴+۱۱ مرضی الطرفین

در جلسه سوم بهروز نعمتی و مهرداد لاهوتی از طرف حامیان لاریجانی و ایاس حضرتی، تابش، حسین زاده و محمدعلی و کیلی از طرف فراکسیون امید حاضر شدند. باز هم بهروز نعمتی پیشنهاد تازه‌ای را مطرح کرد. در این فرمول قرار بود رئیس و نواب آن ثابت باشند و برای

۹ کرسی دیگر، ۴ نفر از فراکسیون امید و ۴ نفر از مستقلین و یک نفر هم مرضی‌الطرفین باشد و نه سهمیه فراکسیون زنان. به این ترتیب باز هم احتمال افزایش سهم فراکسیون مستقلین بیشتر بود. امیدها البته این پیشنهاد را هم پذیرفتند. اما به یکباره فضای گفت‌وگوها متشنج شد.

آغاز کنش‌های رسانه‌ای

صبح چهارشنبه کاظم جلالی با واکنش به اظهارات محمدرضا عارف که به روزنامه اعتماد گفته بود فراکسیون امید برای تمام پست‌های هیات‌رئیس گزینه دارد، دوباره بر پیشنهاد اولیه خودش پافشاری کرد و روایت تازه‌ای از فضای گفت‌وگوها بیان کرد. او به خانه ملت گفت: «ما اعتقاد داریم که در ترکیب هیات‌رئیس، هر سه فراکسیون نقش داشته باشند؛ به گونه‌ای که هر فراکسیون ۴ نماینده در هیات‌رئیس داشته باشد اما در مذاکرات اولیه، دوستان اصلاح طلب عنوان کردند که تحت هیچ شرایطی حاضر به ائتلاف با فراکسیون اصولگرایان نیستند.» جلالی این را هم گفته بود که در نشست با فراکسیون امید تاکید داشتیم فراکسیون ولایی با حدود ۷۰-۶۰ نماینده قابل حذف نیست و این فراکسیون باید متناسب با سهم خود در هیات‌رئیس نقش داشته باشد. اما در نهایت مذاکره‌کنندگان فراکسیون امید معتقد بودند که حداکثر یک یا دو نفر از کرسی‌های هیات‌رئیس به فراکسیون نمایندگان ولایی اختصاص پیدا کند. جلالی گفته بود: «شخصا با دکتر عارف گفت‌وگویی داشتم و تاکید کردم که نصاب هیات‌رئیس دوره اول را در دوره دوم نیز حفظ کنیم؛ چنانچه دکتر لاریجانی را عضو هیچ فراکسیونی ندانیم، در حال حاضر ۵ نفر از اعضای فراکسیون امید، ۳ نماینده از فراکسیون مستقلین ولایی و ۳ عضو فراکسیون نمایندگان ولایی (اصولگرایان) در ترکیب هیات‌رئیس حضور دارند و همین نصاب در سال دوم مجلس نیز تکرار شود. اما نپذیرفتند.» بعد از انتشار این سخنان این بار این بهرام پارسیایی سخنگوی فراکسیون امید بود که به اظهارات جلالی واکنش نشان داد. او تلویحا به جلالی گفت با درایت و منطق بیشتری در این زمینه اظهارنظر کند و به خاطر مسئولیت یک‌ساله در مجلس اخلاقیات را زیر پا نگذارد، جو را متشنج نکند و اظهارات خلاف واقع نداشته باشد.

لاریجانی به نفع حاجی بابایی وارد می‌شود

اما در ادامه این فضای متشنج رسانه‌ای میان دو فراکسیون عصر روز چهارشنبه سوم خردادماه، کمیته تعامل فراکسیون امید تصمیم به دیدار با علی لاریجانی رئیس مجلس می‌گیرند. محمدعلی و کیلی، حضرتی و حسین زاده در جلسه‌ای با علی لاریجانی حاضر می‌شوند. جلسه‌ای که در روایت متفاوت از آن وجود دارد. بنا بر آنچه ایاس حضرتی و عبدالکریم حسین‌زاده به سازندگی گفته‌اند، در این جلسه لاریجانی به امیدها گفته بود بهروز نعمتی از سوی او اختیاری نداشته و پیشنهادات مطرح‌شده هم منتفی است. علی لاریجانی گفته بود ما جلسه مشترکی میان فراکسیون مستقلین و فراکسیون جبهه پایداری گذاشتیم و در آنجا تصمیم گرفتیم که حمیدرضا حاجی‌بابایی را به عنوان نایب‌رئیس معرفی کنیم. شما می‌توانید در نهایت در ترکیب منشی‌ها و کارپردازها توافق کنید. اما در حالی که سه عضو کمیته تعامل فراکسیون امید بر صحت این سخنان تاکید می‌کنند، غلامعلی جعفرزاده این‌آبادی نایب‌رئیس فراکسیون مستقلین روایت متفاوتی از جلسه دارد. او به اعتماد گفته است من ملاقاتی با آقای لاریجانی داشتم و ایشان تاکید داشت درباره این موضوع که گفته‌اند قرار است حاجی‌بابایی را به عنوان نایب‌رئیس معرفی کنند، حرفی نزده است. ایشان قسم خورد و گفت این چه حرفی است و من چه کاره هستم که بخوام شخصی را

برای نایب‌رئیس بی‌اروم، مجلس باید تصمیم بگیرد. آقای لاریجانی درست گفته؛ بهروز نعمتی نماینده فراکسیون مستقلین است و نه نماینده لاریجانی. ایشان در حضور آقای نعمتی گفت که نعمتی نماینده من نیست و من اصلا نماینده‌ای ندارم. به هر حال من شخصا پیش آقای لاریجانی رفتم و از ایشان پرسیدم او قسم خورد که من چنین حرفی را نگفتم و به شدت تکذیب کرد.

ائتلاف فراکسیون مستقلین با نمایندگان جبهه پایداری؛ فرمول ۶+۶

اما بعد از پایان جلسه بی‌نتیجه روز چهارشنبه کمیته تعامل و لاریجانی، خبر رسید که کاظم جلالی درخواست برگزاری یک جلسه سه‌جانبه با حضور هر سه فراکسیون را داده است. امیدها در ادامه رعایت شرطشان مبنی بر عدم ائتلاف با فراکسیون ولایی رسماً در این جلسه حاضر نمی‌شوند اما علی مطهری (به صفت شخصی) به این جلسه می‌فرستند. از قضا این جلسه در دفتر علی مطهری برگزار شد و کاظم جلالی رئیس فراکسیون مستقلین و حمیدرضا حاجی‌بابایی رئیس فراکسیون ولایی به همراه بهروز نعمتی، عزیزی، امیرآبادی و یوسفیان‌ملا خودشان را به دفتر او می‌رسانند. در مورد این جلسه هم دو روایت متفاوت وجود دارد؛ اول روایت علی مطهری که محمدعلی و کیلی و ایاس حضرتی به نقل از او بیان کرده‌اند، دوم روایت بهروز نعمتی و کاظم جلالی. آطور که و کیلی به نقل از مطهری به ایستاهم گفته است مطهری در این جلسه کف مطالبات فراکسیون امید را حفظ ترکیب فعلی هیات‌رئیس بیان کرده بود. اما آنها گفته بودند فراکسیون مستقلین و فراکسیون اصولگرایان، با یکدیگر به توافق رسیده‌اند که با یک لیست مشترک در انتخابات هیات‌رئیس حاضر شوند و این تصمیم در هر دو فراکسیون به رای گذاشته شده و تایید شده است و امکان تعامل با فراکسیون امید وجود ندارد. فرمول مورد نظر آنها هم ترکیب ۶+۶ است. یعنی از هر فراکسیون ۶ نفر معرفی و در لیست مشترک آنها قرار بگیرند.

تلاش برای حذف مطهری از دو ماه پیش

اما امیدها معتقدند تلاش حامیان لاریجانی و طیف نمایندگان جبهه پایداری برای حذف نواب رئیس که هر دو از گزینه‌های لیست امید هستند از دو ماه پیش آغاز شده بود. ظاهراً طیف جبهه پایداری به صورت علنی و حامیان لاریجانی در خفا و پشت پرده این ایده را دنبال کرده‌اند. این تلاش‌ها به ویژه بعد از دیدار اعضای فراکسیون امید با سیدمحمد خاتمی، رئیس دولت اصلاحات به اوج خودش رسید. بعد از این دیدار نمایندگان جبهه پایداری علاوه بر نطق‌های تند و تیز علیه مطهری و و کیلی دو عضو هیات‌رئیس حاضر در آن دیدار، شکایتی را هم به هیات نظارت بر رفتار نمایندگان داده بودند. شکایتی که البته به جایی نرسید و این هیات دیدار این دو نماینده را خارج از چارچوب وظایف نمایندگی تشخیص نداد. اما همزمان با تلاش پایداری‌ها روی صحنه، برخی از اصولگرایان معتدل در پس‌پرده به دنبال حذف نواب رئیس بودند. شاهد این مدعا هم اظهارات حضرتی درباره جلسه دو ماه قبل عده‌ای از آنها با برخی از اعضای فراکسیون امید است. به گفته او حدود یک ماه بعد از دیدار نمایندگان با سیدمحمد خاتمی، این عده از اصولگرایان معتدل در محفل

حالا نه علی لاریجانی آن رئیس بی‌رقیبی است که خیالش از بابت تداوم ریاستش راحت باشد و نه کسی می‌تواند تضمینی به فراکسیون امید برای حفظ دو کرسی نایب‌رئیس‌اش بدهد. همه چیز به لابی‌های سنگین پارلمانتاریست‌های سه فراکسیون سیاسی مجلس بستگی دارد



روز رای گیری

اگرچه فراکسیون امید کف مطالبه خودش در انتخابات هیات‌رئیس مجلس را حفظ ترکیب فعلی هیات‌رئیس گذاشته بود و در واقع به دنبال حفظ ۵ کرسی‌اش در این انتخابات بود اما در نهایت توانست تنها سه کرسی خودش را تکرار کند. دو کرسی از زرمندان نواب رئیس و یک کرسی دبیری به ترتیب به مسعود پزشکیان، علی مطهری و محمدعلی و کیلی از فراکسیون امید اختصاص پیدا کرد. در عوض اما قسم عثمانی و یوسف‌زاده جای خودشان را به دو نماینده از فراکسیون ولایی و نزدیک به جبهه پایداری دادند تا شیرینی تکرار سه عضو امید در هیات‌رئیس دوامی نداشته باشد.

بازی دولتی‌ها به نفع لاریجانی؟

روز جمعه به موازات انتشار خبر تلاش‌ها برای حذف مطهری از هیات‌رئیس مجلس زرمزه‌هایی از لابی برخی چهره‌های دولتی هم منتشر شدند. موضوعی که بنا به گفته دو نفر از نمایندگان به سازندگی صحت داشته و به طور مشخص علی واعظی وزیر ارتباطات و عضو حزب اعتدال و توسعه در مسیر حذف مطهری از هیات‌رئیس به نفع لاریجانی و حامیانش وارد لابی شده است. چند نماینده مجلس هم در صفحات توئیتر خودشان به موضوع دخالت دولتی‌ها در انتخابات هیات‌رئیس اعتراض کردند. از جمله محمود صادقی نماینده تهران در دو توئیت پیاپی با هشدار به برخی وزرای دولت نوشت: «گر برخی وزرا دوباره در انتخاب هیات‌رئیس مجلس مداخله کنند سکوت نخواهم کرد. تکرار تعامل با فرصت‌طلبان عهدشکن در انتخابات هیات‌رئیس مجلس به مناسبات فراکسیون امید دولت دوازدهم آسیب می‌زند.» عبدالکریم حسین‌زاده نماینده نقده و اشکنویه هم جمعه شب توئیت کرد: «عهدشکنان فهرست امید امشب با نمایندگان جبهه پایداری بر سر لیست مشترک توافق کردند. برخی وزرای دولت هم در کنار عهدشکنان قرار گرفته‌اند.» بهرام پارسیایی سخنگوی فراکسیون امید هم به اعتماد گفته است بعد از انتخابات ۲۹ اردیبهشت و حمایت دوباره و قاطع اصلاح‌طلبان از رئیس‌جمهور انتظار نداریم عناصری از دولت علیه فراکسیون امید وارد لابی شوند. به گفته او به شکل آشکاری برخی چهره‌های دولتی در این روزها که بازار لابی‌ها گرم است در مجلس حاضر می‌شوند. پارسیایی گفته است ما می‌دانیم که آنها در چه جلساتی شرکت می‌کنند و با چه کسانی می‌نشینند. این اقدامات به روابط فراکسیون امید و دولت ضربه خواهد زد. اما محمود واعظی هم در واکنش این متن را در صفحه اینستاگرام خودش منتشر کرد: «خبر نادرستی مبنی بر دخالت برخی از اعضای دولت در انتخاب هیات‌رئیس مجلس شورای اسلامی در برخی شبکه‌های اجتماعی مطرح شده که قویا تکذیب می‌شود. انتخاب هیات‌رئیس مجلس، حق نمایندگی است و دولت هیچ دخالتی در این امر ندارد، به نظر می‌رسد این گونه شایعه‌ها برای ایجاد اختلاط و بر هم زدن رابطه خوب دولت و مجلس است و هدفی جز کاستن از شیرینی انتخابات ندارد.» حسینعلی امیری معاون پارلمانی رئیس‌جمهور هم گفت دولت در انتخابات هیات‌رئیس مجلس نقشی ندارد.

اگر روحانی و رئیس‌ نمادی از نسل گذشته مدیران جمهوری اسلامی بودند و به علت هویت روحانی خود مظهری از صورت ایدئولوژیک مبارزه انتخاباتی در ایران امروز هستند، جهانگیری و قالیباف به عنوان تکنوکرات‌های اصلاح‌طلب و اصولگرا نسل آینده مدیران جمهوری اسلامی هستند.

انتخابات نبرد حق و باطل نیست

انتخابات ریاست‌جمهوری ایران رابطه‌ی ایدئولوژی و دموکراسی را تغییر داده است

انتخابات ریاست‌جمهوری ایران اثری روشن بر هر دو جریان اصلاح‌طلب و اصولگرا گذاشته است و جمهوری اسلامی ایران را به الگوی یک حکومت انتخاباتی/ رقابتی نزدیک‌تر کرده است. اصول این نظم سیاسی مدرن عبارت است از:

● اصل اول: نظام دو حزبی

ایران دارای دو جبهه سیاسی تعریف‌شده و ششامه‌مدار است: اول اصلاح‌طلبان که در گذشته به چپ‌گرایان (مذهبی) مشهور بودند و اکنون میانه‌روتر شده به تعریف احزاب مرکز در جامعه‌شناسی سیاسی نزدیک‌تر شده‌اند و دوم اصولگرایان که در گذشته به راست‌گرایان (مذهبی) مشهور بودند و اکنون رادیکال‌تر شده به تعریف احزاب رادیکال در جامعه‌شناسی سیاسی نزدیک‌تر شده‌اند. هیچ رقابت سیاسی در جمهوری اسلامی به دور از این نظم دوقطبی شکل نخواهد گرفت، حتی حسن روحانی هم به عنوان پرچمدار اعتدال‌گرایی سیاسی و میراث‌دار اکبر هاشمی‌رفسنجانی به عنوان پایه‌گذار این گفتمان سیاسی دریاخته است که اصولگرایان با وجود خشمی که از محمود احمدی‌نژاد نارند، اکنون به تجربه دریافته‌اند که تنها فردی مانند رئیس‌دولت‌های نهم و دهم است که می‌تواند آنان را به پیروزی نزدیک کند. در آینده نیز هر گونه رقابت سیاسی حول این دو قطب خواهد بود و اگر افراد مستقلی مانند روحانی یا احمدی‌نژاد بخواهند به پیروزی سیاسی برسند باید ابتدا در مبارزه درون‌گفتمانی بر همفکران یا رقیبان خود در درون دو جبهه اصلاح‌طلبی و اصولگرایی فائق آیند و آنگاه وارد صحن جامعه شوند. تاکید نامزدی مانند اسحاق جهانگیری بر این هویت تشکیلاتی از سوی نامزدها و رأی‌یکپارچه مردم تهران و مشهد و اصفهان به فهرست اصلاح‌طلبان و جاگذاشتن اصلاح‌طلبان منفرد پیروان از فهرست گویای این وضعیت است.

● اصل دوم: احبای مقام معاون اول رئیس‌جمهور

هر یک از دو جبهه سیاسی ایران (اصلاح‌طلبان و اصولگرایان) با یک نامزد نهایی در رقابت‌های انتخاباتی حضور خواهند یافت. وجود نامزد دوم کنار ایشان می‌تواند گویای یکی از این اهداف باشد:

۱- اصلاح‌طلبان با وجود نهاد شورایی نگهبان نگران ردصلاحیت احتمالی نامزد انتخاباتی خود هستند و نمی‌خواهند روز اعلام صلاحیت‌ها غافلگیر شوند و از آن بالاتر با توجه به سطح رو به توسعه مبارزات انتخاباتی در میانه‌ی راه نامزد نهایی خود را از دست ندهند. چنان‌که در این انتخابات نه‌تنها نامزدی اسحاق جهانگیری ضریب ردصلاحیت حسن روحانی را کاهش داد بلکه پس از مبارزات انتخاباتی و به‌خصوص مناظرات تلویزیونی احتمال ردصلاحیت او را از بین ببرد چراکه در صورت ردصلاحیت روحانی در حین مبارزات انتخاباتی احتمال انتقال آرای او به جهانگیری به صورت طبیعی بالا می‌رفت و پدیده‌ای شگفت‌آورتر از ریاست‌جمهوری روحانی پس از ردصلاحیت هاشمی‌رفسنجانی در سال ۱۳۹۲ شکل می‌گرفت.

۲- اصولگرایان بدون دغدغه شورایی نگهبان می‌توانند رقابت‌های درونی خود را با طرح نامزد دوم یا نامزد سبایه به صحن جامعه بکشانند و با نظرسنجی‌های پیاپی هر دو نامزد را در معرض آزمون افکار عمومی قرار دهند و در نهایت با رضایت نسبی نامزد دوم او را به کناره‌گیری تشویق کنند. در واقع حضور در صحنه مبارزات انتخاباتی به کاتالیزوری برای تصمیم‌گیری تبدیل می‌شود؛ چنان‌که محمدباقر قالیباف در همین انتخابات پس از مناظره سوم و افت شدید رأی ناگزیر شد که از صحنه رقابت‌های انتخاباتی کناره‌گیری کند. از این نظر نیز البته اصلاح‌طلبان نسبت به اصولگرایان پیش‌تازترند چه در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۹۲ محمدرضا عارف در پی نظرسنجی‌های اصلاح‌طلبان پس از مناظره‌های تلویزیونی به سود حسن روحانی کناره‌گیری کرد. تاکتیک نامزد پوششی در نهایت انتخابات ریاست‌جمهوری ایران را به سوی تثبیت مقام معاون اول‌رئیس‌جمهور در مبارزات انتخاباتی هدایت خواهد کرد. اهمیت مقام معاون اول در نظام‌های ریاستی و

ایران به شدت کاهش یافته است و روشنفکران و هنرمندان نویسنندگان و حتی کارآفرینان و بازرگانان گرایش سیاسی خود را پنهان نمی‌کنند. در واقع از لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی میان رأس و بدنه سیاسی در ایران پیوندی عمیق برقرار شده است و هویت تشکیلاتی و هویت اجتماعی در حال منطبق شدن بر یکدیگر در ایران هستند. اکنون می‌توان با اطمینان از کف رأی ثابت برای اصلاح‌طلبان و اصولگرایان سخن گفت و اصل مبارزات را برای کسب آرای خاکستری دانست.

● اصل چهارم: رقابت عرفی

رقابت سیاسی و انتخاباتی در ایران ر ایدئولوژی‌زدایی شده است و جالب اینجاست که در این فرآیند عرضی شدن انتخابات اصولگرایان از اصلاح‌طلبان رادیکال‌ترند! گرچه می‌توان اصلاح‌طلبان را در توجه به انقشار خاکستری و بدنه‌ی اصلی رأی‌دهندگان پیش‌تاز دانست اما این اصولگرایان هستند که در این کار گوی سبقت را از اصلاح‌طلبان ربوده‌اند. ماجرای تکتو تنها یک نمونه از این رفتار اصولگرایان است که اگر در اردوگاه اصلاح‌طلبان رخ می‌داد آن اندازه عجیب نبود که در اردوگاه اصولگرایسان رخ داد. در واقع پس از مبارزات انتخاباتی و بیرون ز مجادلات سیاسی (که در نهایت به ضرر اصولگرایان تمام شد) باید از این اقدام اصولگرایان استقبال کرد. اصولگرایی هنگامی متولد شد که به نظر می‌رسید واژه محافظه‌کاری گویای تلاش متدینین سنتی جامعه برای حفظ سنت‌ها، ارزش‌ها و اصول مذهبی و اخلاقی نیست و اصلاح‌طلبی نیز به تغییر سنت‌ها، ارزش‌ها و اصول مذهبی و اخلاقی می‌انجامد. در چنین شرایطی حامیان آن پرنسب‌بهای اجتماعی و فرهنگی خود را اصولگرا خواندند. اکنون پس از ۵ دهه انتخابات ریاست‌جمهوری آنان ایدئولوژیک‌ترین چهره‌ی بیست‌ساله خود (سیدابراهیم رئیسی) را به رفتاری غیرایدئولوژیک هدایت کردند که در آن به صراحت گفته می‌شد شهروند درجه یک و شهروند درجه دوم نداریم، زن نباید فقط خانه‌دار باشد و باید وارد جامعه شود، موسیقی حتی زیرزمینی باید به رسمیت شناخته شود و می‌توان با دگردنیش‌ترین لایه‌های جامعه نیز باب گفت‌وگو را باز کرد. این رفتارها چون در هنگامه انتخابات بود البته از سوی اصلاح‌طلبان جامعه (بدنه اجتماعی جبهه اصلاحات) باور نشد و از سوی اصولگرایان جامعه (بدنه اجتماعی اصولگرایی) هم پذیرفته نشد و حتی به نوعی فرصت‌طلبی و بی‌رئیسبندی تعبیر شد و در نهایت آرای اصولگرایان را فروریخت. اما اگر این باور در رفتار و گفتار اصولگرایان تداوم یابد، باید از آن استفاده کرد چرا که می‌تواند هم موجب استحکام دموکراسی در ایران شود و هم آنان را براساس اصول مردم‌سالاری به قدرت برساند. به این جمله دقت کنید: «**تنها راه موفقیت ما این است که نگرش‌مان را عوض کنیم و خود را مؤلف به خدمت‌رسانی به همه مردم بدانیم. به ما ربطی ندارد که فرد نسامی می‌خواند یا نه؛ این فرهنگ اهمل بیت و قرآن کریم است.**» این به سخن یک روشنفکر دینی که سخن محمدباقر قالیباف نامزد پوششی اصولگرایان است که می‌توانست معتقد بود شخصیتی فراجناحی است و گاه ستادها و پوسته‌های اصلاح‌طلبانه‌ی هم از او دیده شد اما در نهایت کسی به صفت اصلاح‌طلبانه او به رأی نداد. در مقابل اسحاق جهانگیری اولین نامزد ریاست‌جمهوری در ایران جدید بود که به صراحت در جلوسوی دوربین تلویزیون گفت به عنوان یک اصلاح‌طلب و از آن فراتر عضوی از جبهه اصلاحات و به خواست سران جبهه اصلاحات وارد انتخابات شده است. حسن روحانی هم که همیشه میان یک چهره مصلح و یک چهره معتدل در حرکت بود و به عنوان یکی از پایه‌گذاران جامعه روحانیت مبارز چندان نمی‌توانست بی‌مهری این نهاد سیاسی و جانبداری رقیب اصلی‌اش مجمع روحانیون مبارز از خود را برجسته کند در این انتخابات صراحتا یک اصلاح‌طلب تمام‌عبار شد و از بسیاری از اصلاح‌طلبان دیگر پیش افتاد!

● **اصل سوم: تثبیت رأی تشکیلاتی**
هویت تشکیلاتی و جبهه‌ای در ایران امروز تثبیت شده است. اگر در گذشته نامزدهای ریاست‌جمهوری سعی می‌کردند خود را مستقل از جناح‌های سیاسی معرفی کنند امروزه این حربه کارآیی ندارد. سیدمحمد خاتمی عضو ارشد مجمع روحانیون مبارز در انتخابات بیست سال پیش به صورت مستقل وارد مبارزات انتخاباتی شد و جواب گرفت اما نامزدی سیدابراهیم رئیسی عضو ارشد جامعه روحانیت مبارز در انتخابات اخیر نتوانست آرای اصلاح‌طلبان را به سوی او جلب کند. رئیسی معتقد بود شخصیتی فراجناحی است و گاه ستادها و پوسته‌های اصلاح‌طلبانه‌ی هم از او دیده شد اما در نهایت کسی به صفت اصلاح‌طلبانه او به رأی نداد. در مقابل اسحاق جهانگیری اولین نامزد ریاست‌جمهوری در ایران جدید بود که به صراحت در جلوسوی دوربین تلویزیون گفت به عنوان یک اصلاح‌طلب و از آن فراتر عضوی از جبهه اصلاحات و به خواست سران جبهه اصلاحات وارد انتخابات شده است. حسن روحانی هم که همیشه میان یک چهره مصلح و یک چهره معتدل در حرکت بود و به عنوان یکی از پایه‌گذاران جامعه روحانیت مبارز چندان نمی‌توانست بی‌مهری این نهاد سیاسی و جانبداری رقیب اصلی‌اش مجمع روحانیون مبارز از خود را برجسته کند در این انتخابات صراحتا یک اصلاح‌طلب تمام‌عبار شد و از بسیاری از اصلاح‌طلبان دیگر پیش افتاد! تثبیت این هویت تشکیلاتی البته محدود به جامعه رخ داده بود. در گذشته رأی لیستی محدود به تهران بود اما اکنون رأی لیستی به همه‌ی شهرها به‌خصوص کالشهرها تسری یافته است. در گذشته مردم از آتصاف به اصلاح‌طلبی یا اصولگرایی پرهیز داشتند اما اکنون مردم به اصلاح‌طلبی یا اصولگرایی خودافتخاری می‌کنند. کلبی‌مسلمی سیاسی در جامعه‌ی

انتخاباتی‌ساز صورت نبرد حق و باطل به رقابت میان دو برنامه تبدیل می‌کند. از این حیث البته گفتمان اصولگرایان مبنسی بر رقابت میان جبهه انقلابی/ غیرانقلابی (کسه در نامگذاری جمنا هم مشهود بود) یک خطای استراتژیک بود که در انتخابات خیرگان پنجم هم مرتکب شده بودند و این بار هم از آن نتیجه نگرفتند: رقابت در انتخابات ریاست‌جمهوری جنگ حق و باطل نیست، رقابت میان دو تفسیر از حقانیت و حقیقت برای خدمت به جامعه است.

● اصل پنجم: تثبیت نظام ریاستی

انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران به مظهر جمهوریت در این کشور بدل شده است و هیچ‌کس نمی‌تواند این نظام انتخاباتی را تغییر دهد و اگر تغییری باشد هم در جهت ارتقای این روش حکمرانی است نه اسقاط آن. انتخاب مستقیم عالی‌ترین مقام اجرایی کشور و دومین مقام رسمی پس از رهبری مهم‌ترین دستاورد دموکراتیک انقلاب اسلامی ایران و شاخصه جمهوری اسلامی ایران است. ایران با وجود بیش از ۱۱۰ سال مشروطیت تا ۴۰ سال قبل هیچ مقام عالی خود اعم از پادشاه، نخست‌وزیر و نیز رؤسای مجلسین را با رأی مستقیم جمهور شهروندان انتخاب نمی‌کرد. پس از انقلاب همه‌ی مقام‌های عالی کشور انتخابی هستند. انتخاب مقام رهبری و ریاست مجلس با رأی خیرگان و نمایندگان ملت است و انتخاب مقام ریاست‌جمهوری با رأی مستقیم همه مردم رخ می‌دهد. بدیهی است که اقتضای مقام رهبری یا ریاست مجلس انتخابات با واسطه است اما انتخاب بی‌واسطه مقام ریاست‌جمهوری گذشته از شور و شوق و شادابی سیاسی و اجتماعی به عبار مشروطه‌شاد نظام جمهوری اسلامی ایران بدل شده است که شیئات موجود دربرایه‌ی تحدیدات شورای نگهبان را هم برطرف می‌کند. در نهایت با همه نقدهایی که بر عملکرد این شورا وارد است؛ در انتخابات ریاست‌جمهوری اکثریت افکار و آرای سیاسی نامزدهای نسبتا نزدیک به خود را می‌یابند، تا جایی که در این انتخابات به جز سلطنت‌طلبان و میاهدین خلق که در پی جایگزینی کودتا، شورش، ترور و جنگ برای تغییر سیاسی در ایران هستند هیچ نیروی سیاسی عمده‌ای انتخابات را تحریم نکردند.

انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران به ملی‌ترین فرآیند سیاسی در کشور بدل شده است که در آن شیعه و سنی، خودی و غیرخودی، شهری و روستایی، مومسن و منکر به یک اندازه حق رأی دارند و رأی آنها مؤثر هم هست. یکی از برکات این انتخابات، بستن باب شبههات فقهی مانند رأی حلال و رأی حرام بوده تا جایی که طرفداران سیدابراهیم رئیسی قول دبیر کل جامعه روحانیت مبارز دربراره رأی حلال و حرام را نادیده گرفتند و آن را در سخنان رئیس‌جمهور ردیابی کردند و البته در عمل نادرستی این تفکر را پذیرفتند. این یک واقعیت است که در فرآیندی عرفی مانند انتخابات رأی یک مومن و رأی یک منکر برابر است و نمی‌توان از رأی سفید یا سیاه سخن گفت. در انتخابات رأی حلال و رأی حرام نداریم؛ رأی قانونی و غیرقانونی داریم. حتی از نظر یک متدین مومن رأی مقبول رأیی است که با نیت پاک و بر اساس وعده‌های درست و قابل راستی آزمایی نامزدها داده شود که ممکن است به هر یک از دو نامزد اصلی انتخابات داده شود. بدین ترتیب انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران از فرآیندی شکلی در راه دموکراسی به صورتی محتوایی در این مسیر بدل شده است. اگر در گذشته انتخابات فقط طریقت داشت اکنون حقانیت هم می‌آورد. حقانیت نه به معنای حقیقت (که کار سیاست نیست و در ذیل الهیات است) بلکه حقانیت به‌معنای شایستگی. شایستگی حکومت کردن و شایستگی حکومت شدن که هدف اصلی آن خدمت است و به تعبیر علم سیاست؛ مدیریت و مهار قدرت… تا کم‌تر شر برساند و به خیر نزدیک شود.

● اصل ششم: شکست تئوری تحریم و طراح تکلیف‌مدنی

انتخابات در ایران در آغاز یک تکلیف بود؛ تکلیفی ایدئولوژیک بسرای حفظ نظام جمهوری اسلامی که حفظ آن به تعبیر امام خمینی بر حفظ فرد هم مقدم بسود چراکه در نهایت این نظام سیاسی است که اعتقاد دینی را حفظ می‌کند.

از سال ۱۳۷۶ انتخابات به یک حق نزدیک‌تر شد. مردم حق دارند رأی دهند تا سرنوشت سیاسی بر شکل لیبرالیستی- اشرافی راهکارهای اقتصادی اصلاح‌طلبان خرده می‌گیرند اما هر دوی این برنامه‌ها و دست‌کم شعارها ماهیتی تکتوکراتیک و دموکراتیک دارد که در تحلیل نهایی، مبارزات

چه باید کرد؟

آنان قبال استیفا بود.

از سالال ۱۳۹۲ انتخابات افزون بر آن تکلیف شرعی و حق عرفی به یک تکلیف مدنی تبدیل شده است. انتخابات در ایران الزامی نیست اما از نظر افکار عمومی رأی ندادن نه‌تنها فضیلتی نیست بلکه به یک ضدفضیلت بدل شده است. فضیلت مدنی آن است که با رأی خود مانع از بدتر شدن اوضاع شویم و نگذاریم با افعال ما در حق اعمال حاکمیت ملی یک جریان اقلیت بر اکثریت حکومت کند.

هر انتخاباتی سه ضلع دارد: اول، اکثریت؛ دوم، اقلیت؛ سوم، آرای خاموش. رسیدن به این معادله ریاضی که در نهایت ضلع سوم در کنار ضلع دوم قرار می‌گیرد و اقلیت را بر اکثریت حاکم می‌کند محصول یک تجربه تاریخی است. این‌که در دوره‌ی دوم انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۲ میزان افرادی که رأی ندادند از میزان افرادی که به محمود احمدی‌نژاد رأی دادند بیشتر بود، نشان می‌دهد که آرای خاموش می‌تواند دشمن دموکراسی باشد. اگر افرادی فکر می‌کنند که با تحریم به کمک مخالفان وضع موجود می‌آیند، این تجربه تاریخی نشان داده که تحریم در نهایت به سود موافقان وضع موجود تمام می‌شود و به جای آنکه عملی رادیکال باشد محافظه‌کاری تمام است. در اینجاست که رأی دادن به تکلیفی مدنی برای حاکمیت ملی بدل می‌شود و به آسانی نمی‌توان آن را فر و گذارد.

● اصل هفتم: انتخابات زنجیره‌ای

انتخابات در ایران یک زنجیره به‌هم‌پیوسته است. نمی‌توان در یک انتخابات شرکت کرد و انتخابات دیگر را رها کرد. رسیدن به چنین حکمی نیازمند فهم مقدمات تاریخی و سیاسی است: پس از انتخابات دوم خردادماه ۱۳۷۶ یک حزب سیاسی مترقی در ایران به نیم جبهه مشارکت پدیدار شد که در آغاز با ائتلاف توانست کرسی‌های حاکمیت را به‌خصوص در مجلس ششم در دست گیرد. پیروزی‌های پیاپی این حزب سیاسی را چنان مغرور ساخت که گمان برد به تنهایی می‌تواند به حزب حاکم ایران بدل شود. اکثریت مطلق اصلاح‌طلبان در مجلس ششم آنان را به سوسی سکتریزم در انتخابات دوره دوم شورای شهر هدایت کرد و در نهایت اولین حلقه از زنجیره شکست‌های اصلاح‌طلبان آغاز شد. اما جبهه مشارکت از شکست در انتخابات دوره دوم شوراها درس نگرفت و در انتخابات مجلس هفتم به بهانه ردصلاحیت‌های گسترده سران خود به تحریم انتخابات دست زد و با وجود فهرستی از اصلاح‌طلبان موثر در آن انتخابات (مانند مهدی کروبی، علی هاشمی، جمیله کدیور، مجید ایزدی و… که در قالب ائتلاف برای ایران وارد انتخابات شده بودند) حتی در روزنامه‌ی ارگان حزب خود از انتشار آگهی‌های انتخاباتی اصلاح‌طلبان سراز زد.

با وجود این، این حزب سیاسی اصلاح‌طلب در انتخابات دوره‌ی نهم ریاست‌جمهوری شرکت کرد اما خط سکترایستی خود را ادامه داد و این‌بار با تکرار تجربه‌ی انتخابات دوره دوم شوراها شهر شکستی بزرگتر را بر اصلاح‌طلبان تحمیل کرد.

یک دهه بعد جبهه مشارکت و بزرگان آن از این تجربه درس گرفتند و به ائتلاف اصلاحات بازگشتند و با آمیزش وزن سیاسی آنان و دیگر اصلاح‌طلبان پیروزی‌های زنجیره‌ای ابتدا در ریاست‌جمهوری، سپس مجلس شورای اسلامی و شوراها شهر و روستا پدید آمد. پیروزی در ریاست‌جمهوری مقدمه پیروزی در مجلس بود چراکه با استقرار یک دولت اصلاح‌طلب مردم به صورت طبیعی به هواداران آن دولت رأی می‌دهند (چنان‌که با وجود یک دولت اصولگرا مردم به هواداران آن دولت رأی می‌دهند) و استقرار یک مجلس معتدل مقدمه پیروزی در شوراها بود چراکه نظرات بر شوراها بر عهده پارلمان است نه شورای نگهبان و نه‌تنها مردم به شوراها همسو با پارلمان و دولت رأی می‌دهند بلکه اصلاح‌طلبان با گشودن درجه‌های مشارکت و رقابت در شوراها در مرحله برسی صلاحیت‌ها یک توان مدیریتی تازه و جان‌ره با بدنه اجرایی کشور تزریق می‌کنند که در دوره حاکمیت اصولگرایان امکان آن وجود نداشت.

شوراها از این منظر عرفی‌ترین انتخابات در ایران است که جز اعمال قانون هیچ گزینش ایدئولوژیکی برای آن وجود ندارد و این راه را بر توسعه‌ی جمهوریت در کشور می‌گشاید. اما همین انتخابات ربط روشنی به کارگزاران و برگزارکنندگان آن دارد: نظران و مجریانی که به جای محدود ساختن حق انتخاب مردم به این مجال ظهور و بروز دهند… **در این باره در شماره‌ی آینده سخن خواهیم گفت.**

یادداشت حقوقی

جایگاه رئیس جمهور در قانون اساسی



سیدمحمدعلیزاده طباطبایی
حقوقدان
عضو کمیته فرهنگی اجتماعی

می تواند موارد تخلف را به رهبری گزارش دهد و اجرای قانون اساسی توسط مقامات منصوب رهبری را از معظم له درخواست کند.

مسئولیت رئیس جمهور در اجرای قانون اساسی جدای از ریاست وی بر قوه مجریه است و این مسئولیت ناقص اصل تفکیک قوا نیست و رئیس جمهور ریاست شورای انقلاب فرهنگی را هم بر عهده دارد که در این شورا رؤسای قوای سه گانه عضویت دارند.

به استناد اصل یکصد و بیست و ششم قانون اساسی، مسئولیت امور برنامه و بودجه و امور اداری و استخدامی کشور مستقیماً بر عهده رئیس جمهور است، یعنی رئیس جمهور علاوه بر سازماندهی کشور اختیار منابع کشور را هم عهده دار است و قدرت اداره منابع مالی می تواند ضمانت اجرای سایر اختیارات رئیس جمهور باشد. رئیس جمهور حق دارد در سازماندهی و ایجاد یا حذف تشکیلات همه سازمان‌هایی که از بودجه عمومی استفاده می کنند اعمال نظر کند و از گسترش بی رویه سازمان‌های مزیور جلوگیری کند. رئیس جمهور می تواند با تأمین اعتبار یا عدم تأمین اعتبار برای جزء جزء فعالیت همه دستگاه‌های عمومی بر عملیات اجرایی همه دستگاه‌ها نظارت کند و از انجام هر فعالیتی که آن را مغایر قانون اساسی یا قانون عادی تشخیص دهد جلوگیری کند. به استناد اصل پنجاه و دوم قانون اساسی، بودجه سالانه کشور از طرف دولت تهیه و برای رسیدگی و تصویب به مجلس شورای اسلامی تسلیم می شود و به استناد اصل پنجاه و سوم قانون اساسی، کلیه دریافت‌های دولت در حساب‌های خزانه داری کل متمرکز می شود و همه پرداخت‌ها در حدود اعتبارات مصوب به موجب قانون انجام می گیرد و به استناد اصل پنجاه و پنجم قانون اساسی دیوان محاسبات به کلیه حساب‌های دستگاه‌هایی که از بودجه کل کشور استفاده می کنند رسیدگی می کند.

اگر رئیس جمهور بتواند با اقتدار بر منابع مالی و سازماندهی تشکیلات عمومی نظارت کند بودجه می تواند ضمانت اجرای کلیه اختیارات و مسئولیت‌های رئیس جمهور باشد. رئیس جمهور می تواند بر جزء جزء فعالیت همه دستگاه‌های عمومی از طریق بودجه نظارت کند و از هر فعالیتی که آن را مغایر قانون می داند یا در برنامه اجرایی دستگاه‌های عمومی پیش بینی نشده است جلوگیری کند. اگر رئیس جمهور در این مسئولیت خود مسامحه کند و دستگاه‌های عمومی بتوانند برخلاف اصل پنجاه و سوم قانون اساسی درآمدهای خود را به خزانه واریز نکنند و بدون تصویب بودجه از محل درآمدهای خود حتی برای انجام فعالیت‌های قانونی خود هزینه کنند رئیس جمهور اقتدار خود را مخدوش کرده و زمینه را برای هرج و مرج مالی و اجرای فعالیت‌هایی که قانونگذار برای آن تأمین اعتبار نکرده فراهم می کند. بودجه می تواند وسیله اقتدار رئیس جمهور در اجرای وظایف قانونی همه دستگاه‌ها باشد زیرا هیچ فعالیتی بدون انجام هزینه امکان پذیر نیست و اگر رئیس جمهور سازمان برنامه مقتدری داشته باشد همه دستگاه‌ها تحت امر رئیس جمهور قرار می گیرند. امید است در دوره دوم ریاست جمهوری با احیای سازمان برنامه، زمینه را برای اجرای دقیق وظایف و مسئولیت‌های رئیس جمهور فراهم کنند. رئیس جمهور سبقت برای آنکه سرفصل حساب‌های ملی را به هم بریزد و از نظارت قانونی بر فعالیت‌های خود جلوگیری کند سازمان برنامه و بودجه را منحل کرد. احیای این سازمان احیای اقتدارات قانونی رئیس جمهور است.

حاکمیت به نمایندگی از طرف ملت قدرت را در دست می گیرد و ملت و دولت هر کدام تلاش می کنند قدرت را در سیطره خود داشته باشند. مردم می خواهند دولت خدمتگزار و کارگزار و وکیل ملت باشد و دولت‌ها معمولاً قدرت خود را در درون خود می یابند و داعیه ولایت و قیومیت مردم را دارند. رئیس جمهور منتخب در سخنان اخیر خود، خود را وکیل مردم نامید و برخلاف عرف متداول آمادگی خود را برای اعمال قدرت به نیابت از مردم اعلام کرد. بر اساس اصل یکصد و بیست و دوم قانون اساسی رئیس جمهور در حدود اختیارات و وظایفی که به موجب قانون اساسی یا قوانین عادی به عهده دارد در برابر ملت، رهبر و مجلس شورای اسلامی مسئول است و مجلس به استناد اصول هشتاد و هشتم و هشتاد و نهم و رهبر به استناد بند دهم اصل یکصد و دهم قانون اساسی می تواند رئیس جمهور را مورد بازخواست قرار دهد.

رئیس جمهور در مقابل این مسئولیت سنگین اختیارات وسیعی را طبق قانون اساسی بر عهده دارد.

به استناد اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی رئیس جمهور پس از مقام رهبری عالی ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی را بر عهده دارد و به استناد اصل یکصد و بیست و یکم قانون اساسی رئیس جمهور در پیشگاه قرآن کریم در برابر ملت به خداوند قادر متعال سوگند یاد می کند که پاسدار قانون اساسی باشد و از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است حمایت کند و از حق و عدالت پشتیبانی کند و قانون ابزار لازم را در اختیار رئیس جمهور قرار داده است. رئیس جمهور علاوه بر ریاست قوه مجریه در مجامع و شوراها عالی بر هر سه قوه و حتی نیروهای مسلح نیز ریاست دارد. به استناد اصل یکصد و هفتاد و ششم قانون اساسی رئیس جمهور رئیس شورای عالی امنیت ملی است که علاوه بر دولت، قوه قضائیه و قوه مقننه، رئیس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح نیز در آن عضویت دارند و به استناد اصل یکصد و هفتاد و هفتم قانون اساسی، رئیس جمهور ریاست شورای بازنگری قانون اساسی را عهده دار است که علاوه بر اعضای شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام تعدادی از اعضای مجلس خبرگان رهبری نیز در آن عضویت دارند و به استناد اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی ریاست شورای موقت رهبری نیز بر عهده رئیس جمهور است و اگرچه پاسداری تقنینی قانون اساسی به استناد اصل نود و یکم قانون اساسی بر عهده شورای نگهبان است ولی پاسداری اجرای قانون اساسی بر عهده رئیس جمهور است و بر اساس قانون تعیین حدود اختیارات و مسئولیت‌های ریاست جمهوری مصوب ۱۳۶۵/۸/۲۲

رئیس جمهور از طریق نظارت، کسب اطلاع، بازرسی، پیگیری، بررسی و اقدامات لازم می تواند بر اجرای قانون اساسی نظارت کند و در صورت تقض و تخلف و عدم اجرای قانون اساسی رئیس جمهور می تواند متخلفین را تعقیب قضایی کند و در صورتی که مقامات منصوب رهبری نظیر فرماندهان عالی نظامی، قهای شورای نگهبان، ریاست قوه قضائیه، ریاست سازمان صداوسیما و... از قانون اساسی تخلف کنند رئیس جمهور حق اختصار و هشدار به مقامات ذی ربط را دارد و در صورت عدم توجه مقامات مذکور به تذکر رئیس جمهور به جهت آنکه رئیس جمهور در مقابل رهبری مسئول است

آقای جهانگیری در مناظره‌ها نشان داد چه شخصیتی مناسبی به عنوان شخص شماره دو دولت دارد و آقای روحانی می تواند از این ظرفیت بهره بگیرد. آقای جهانگیری در این انتخابات با تسلط کافی و با تواضع بسیار و با اعتقاد هر چه بیشتر نشان داد اگر چه زیر سایه آقای روحانی تعریف می شود اما به راحتی این ظرفیت بزرگ در ایشان نهفته است که برای سال ۱۴۰۰ ادامه دهنده راه آقای روحانی باشد

ماموریت جهانگیری: ایران ۱۴۰۰

رئیس جمهوری و معاون اول او باید به تفکیک کار در کابینه دوازدهم دست زند



من در این مقام می خواهم توصیه‌های داشته باشم. این توصیه معطوف به یک مطالبه مشروع و یک پیشنهاد خاضعانه از آقای روحانی است. اولاً آقای روحانی برای هنجارمند کردن مشروع خودش و رفع ناهنجاری‌های فساد و موضوع اعتماد آفرینی باید شخصاً مسئولیت محوری آن را عهده دار شود و با ترمیم ساختار تیم همراه و تکیه بر نخبگان سیاسی اجتماعی و فرهنگی و بخشی از گروه‌های منصف رقیب گام‌های مهمی را در این راستا بردارد. در ادامه مسئولیت‌پذیری ایشان در رابطه با دو چالش دیگر، به نظر می رسد ایشان باید به صورت نیابتی وارد عمل شود. به این معنا که ماموریت فقرزادایی و هم‌تراز آن اشتغالزایی را بر دوش معاون اول خودش قرار دهد. ترجیحاً آقای جهانگیری است که می تواند این ماموریت را عهده دار شود. به خصوص اینکه آقای جهانگیری در مناظره‌ها نشان داد چه شخصیتی مناسبی به عنوان شخص شماره دو دولت دارد و آقای روحانی می تواند از این ظرفیت بهره بگیرد. آقای جهانگیری در این انتخابات با تسلط کافی و با تواضع بسیار و با اعتقاد هر چه بیشتر نشان داد اگر چه زیر سایه آقای روحانی تعریف می شود اما به راحتی این ظرفیت بزرگ در ایشان نهفته است که برای سال ۱۴۰۰ ادامه دهنده راه آقای روحانی باشد. وی چنین استعدادی را دارد که این دو ماموریت مهم را بر دوش او بگذارند. به بیان صریح‌تر انتظار من این است که آقای روحانی مدیریت کابینه و امور فوری و مسائل روزمره که به زندگی و معیشت مردم و ایجاد اشتغال و تقویت بنیه خرید مردم بر می گردد را در حیطه ماموریت آقای جهانگیری قرار داده و با آزاد شدن بخش بزرگی از وقتش که در گذشته صرف دولت می شد این وقت و همت را صرف امور مهم‌تر و کلیدی‌تر ببیند. ماموریتی که به گسترده‌تر کردن دوستان و کاهش بنده مخالفان دلالی می کند، از ماموریت‌های عمده‌ای است که بر دوش آقای روحانی قرار می گیرد اما مسائل روزمره و فوریت‌دار بر عهده دولت خواهد بود.

این واگذاری نقش اجازت خواهد داد حول محور آقای جهانگیری و زیرای انتخاب شوند که همه ضعف‌های دولت گذشته و ناکارآمدی‌های پیشین را رفع کنند و به جامعه نخبگانی ایران و از جمله رقیب نشان دهند که دولت آینده روحانی به همه جهت‌گیری‌های اصلاحی خودش پایبند است و همانطور که صادقانه به بعضی ضعف‌ها اذعان داشت و به آنها اشاره کرد در دولت دوم با محوریت آقای جهانگیری می خواهد آنها را مرتفع کند. به این ترتیب آقای روحانی مسئولیت تقویت سرمایه‌های اقتصادی را بر عهده آقای جهانگیری معاون اول قرار خواهد داد. فکر می کنم ایشان در این شرایط با اختیاراتی که خواهد داشت دولت را به خوبی اداره خواهد کرد و به طور مشخص مردم را از این مدیریت خودشان بهره‌مند خواهند کرد.

در درون خودش پی برد در سال ۹۶ هم می توانیم به همان جوجه مسجدا تکیه و آنها را احیا کنیم. در سال ۹۶ می توانیم به محوریت آقای روحانی دوره‌ای از تجدید حیات و اصلاح سالم‌اندن نظام اداری کشور را آغاز کنیم. این آغاز بسیار مبارکی است که در پیوند با گذشته انقلابی و توسعه گرای خودش است. آقای روحانی در کسوت پرچمداری عقلانیت اعتدال و همچنین ریاست کابینه نزد مردم و نسرزد نهادهای حقوقی، رهبری، احزاب و نزد همفکران و همچنین نزد مخالفان به رسمیت شناخته شده است و با تنفیذ حکم ایشان این قبولیت و جامعیت برای آقای روحانی مقبول همگان قرار خواهد گرفت.

آقای روحانی با پیامد این پیروزی ارزشمند پر قدر و قیمت حداقل با چهار چالش عمده مواجه است. به خصوص چالش‌ها و فراز و فرودهایی که در شعارهای انتخابی خودشان مطرح کرده و از تجارب دوره پیشین اش هم نکاتی را مطرح می کرد که مویذ این چالش‌هاست.

اولین چالش که سراسر مناظره‌ها را هم به خودش اختصاص می داد و به خصوص رقیب بی‌انصاف و کم‌توجه به منافع ملی با برخی از بیانات به شدت فضا را مشوش می کرد موضوع «اشتغال» است. اشتغال، سهم عمده‌ای در فرآیند توسعه‌مندی ایران دارد که باید بتوانیم با فراهم‌سازی فرصت‌ها نیروهای جوان جامعه را که بخش بزرگی از اقدامات توسعه‌یاری بر دوش آنان است با درآمدهای آبرومند به کار بگیریم.

چالش دوم موضوع فقرزادایی و رفع محرومیتی است که بر اثر سیاست‌های خطایی که دولت‌های نهم و دهم داشتند و وجود آمد. با ظاهر فریبنده پرداخت یارانه عملاً از جیب طبقات محروم چند برابر آن را برداشت کردند و حالا این فقر و محرومیتی یکی از چالش‌های عمده دولت است.

چالش سوم فساد و مبارزه با آن است. به خصوص فساد ساختاری که در کانون‌های قدرت پنهان نقش ایفا می کنند و متصل به مراکزی هستند که بقا و دوام سوءاستفاده خودشان را در عدم شفافیت می بینند و هر چه قدر دولت به سمت شفافیت قدم بردارد با ترفندهایی برای کسب منافع بیشتر از جیب ملت در مقابل آن می ایستند.

چالش عمده چهارم موضوع تقویت، اصلاح و تشدید اعتمادسازی بین دولت و مسئولان ارشد نظام و البته چهره‌های منصف گروه رقیب است. این موضوع بسیار مهمی است. دولت باید تلاش کند پل ارتباطی اعتمادی میان مردم و نظام ایجاد کند و پاس‌سنگوی مطالبات مشروع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مردم باشد که بستر اعتمادسازی را تقویت می کند. به کار گرفتن گروه‌ها و شخصیت‌ها و چهره‌هایی که مرجعیت سیاسی اجتماعی و فرهنگی دارند و توجه به آنها منجر به تقویت طبقه متوسط می شود که پایداری نظام عمدتاً روی دوش این طبقه است.

وجود این حوادث تلخ در میانه راه، به سرعت انسجام انقلابی ملت و تفسیر اصلاح‌طلبانه اجتماعی فرهنگی انقلاب در وجه اعتدالی و عقلانی خودش مجدداً با پیوند کاملاً واقع بینانه در دولت اعتدالی آقای روحانی ظاهر شد و آثار گرانقدر خودش را در انتخابات پرشکوه و معنادار ۹۶ به همه مخالفان و مدعیان نشان داد.

اگر بخواهیم انتخابات سال ۷۶ و ۹۶ را با هم مقایسه کنیم باور من این است که عرصه رقابت در سال ۹۶ در خانواده انقلاب رخ داده و عملاً می توانیم تأکید کنیم که ایدئولوژیک نبود. کما اینکه در انتخابات سال ۷۶ هم اینچنین بود. به این معنا که در آنجا ما هم در خانواده انقلاب رقابت کردیم و ایدئولوژیک رفتار نشد. رقابت در سال ۹۶ حزی نبود کما اینکه در سال ۷۶ هم اینچنین نبود. عرصه رقابت در سال ۹۶ میدانی بود از رفتارهای خردمندانه و رویکرد عقلانی و برابر احساسات عوام‌فریبانه‌ای که به هر حال قصد کسب قدرت داشت ولی با رفتارهای غیرمشروع.

کما اینکه در سال ۷۶ ما سنت‌های ناصوبایی را شاهد بودیم که با وجود تلاش‌هایی عملاً در برابر اراده مردم تسلیم شدند. تأکید می کنم به حق باید باور کرد عرصه رقابت در سال ۹۶ بین دو جبهه بود. یکی جبهه اصلاحی و تا حدی توسعه‌گرا که آرمان‌های انقلاب را در ثبات و پایداری و تقویت توسعه نظام اسلامی تفسیر می کند و علاقه‌مند است که مردم در این روند تعلقات خودشان را به نظام اسلامی بیازمایند. جبهه دومی هم وجود دارد که متأسفانه در ظاهر به آرمان‌های انقلاب متصل می شود و با تحرکات افراطی و برخی اقدامات ساختارشکن با حیل‌گری هر چه بیشتر و خلاف گویی هر چه تمام‌تر چشم در چشم عقلانیت سیاسی جبهه مقابل بدوید. جبهه‌ای که متأسفانه هیچ مسئولیتی را هم در برابر رفتارهای خودش بر عهده نمی گیرد و به سادگی از کنار هر حادثه‌ای که علیه منافع ملی رخ می دهد عبور می کند. جبهه دوم عمدتاً به امکانات و اختیارات و درآمدها و منافع حزبی توجه می کند اما هیچگاه قرینه آن که مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی است را به رسمیت نمی شناسد. جبهه‌ای که بعضی از عناصر افراطی آن با استفاده از مقدسات و بهره‌گیری نامشروع از نهادهای غیر انتخاباتی و تمسک ناپجا به شخصیت‌هایی که ظرفیت‌های ملی و متعلق به مردم هستند و بهره‌گیری از برخی نسبت‌ها برای دست‌یابی به قدرت اقداماتی را انجام می دهند و در مقام تجلیل از دوران گذشته و پیوند زدن این دوره با دوره انحطاطی سال‌های ۸۴ تا ۹۲ هستند. با این همه امروز ما خوشبختانه شاهد پیروزی عقل بر احساسات هستیم. عقلانیتی که بر شعار پیروز می شود. اما برنامه ما در چنین وضعیتی باید چه باشد؟

به نظر می رسد که متناظر آنچه که در سال ۷۶ رخ داد و جامعه و نظام به ظرفیت‌های نهفته و ذاتی



محمد عطریانفر
سیاستمدار عضو کمیته سیاسی

اتفاقی که می تواند عنوان حماسه به خود بگیرد امسال در اردیبهشت ماه ۹۶ ظهور و بروز پیدا کرد. به اعتقاد من حماسه ۹۶ فراتر از حادثه انتخاباتی شکوهمند سال ۹۲ است. به تعبیری حماسه ۹۶ هم‌وزن حماسه سال ۷۶ قابل ارزیابی است و در همان قد و قامت رخ نشان می دهد. اگر چه از جهاتی هم از حماسه سال ۷۶ پیشی گرفت و در جهات کیفی وجه تعمیمی بیشتری پیدا کرده بود. در مقدمه می خواهم اشاره‌ای داشته باشم به نقشی که رهبری در ایجاد امنیت و آرامش و اعتماد عمومی در فضای انتخاباتی داشتند. چرا که در تحولات فراگیر از جنس حماسه‌ها و تحولات بزرگ نقش صاحبان قدرت بسیار موثر است. به خصوص کسانی که واجد قدرت بی‌بدیل هستند. مشخصاً وقتی رهبری در چنین ظرفیت تاریخی فضایی را ترسیم کرده و امنیت خاطر ایجاد می کنند و فضای انتخاباتی را از هر دخالت تابجایی صیانت می کنند این حماسه خواسته یا ناخواسته مروهون این نقش آفرینی است.

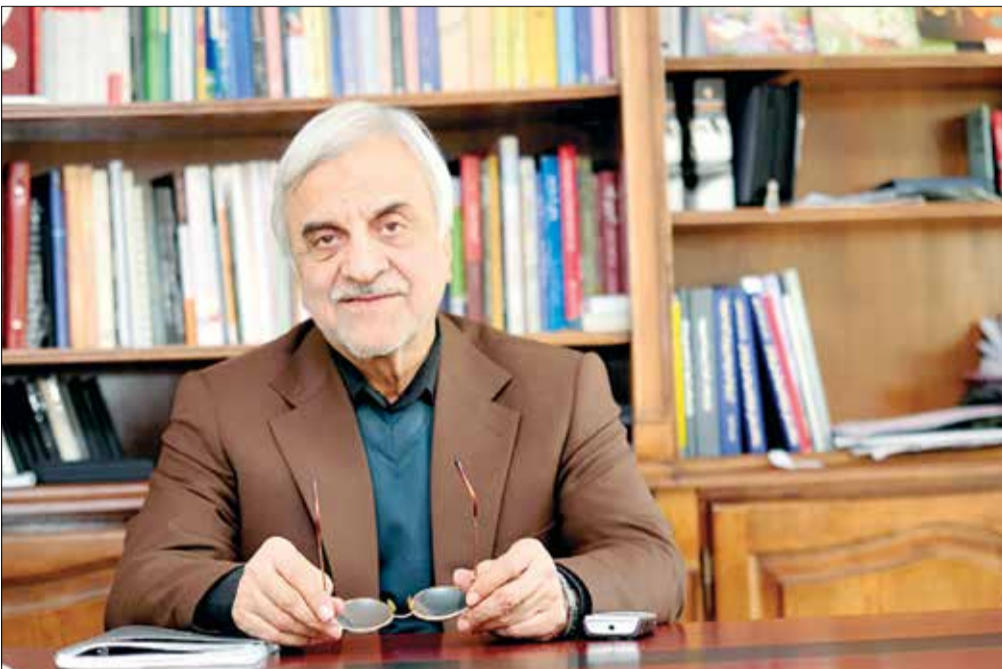
سال ۷۶، سیدمحمد خاتمی پرچمدار اصلاحات بود و در کنار این نقش مهم و فرآیندی و محتوایی ریاست کابینه را هم عهده‌دار بود. آقای خاتمی واجد دو حیثیت محتوایی و ساختاری بود. وجه ساختاری ریاست کابینه و وجه محتوایی پرچمداری جریان اصلاحات. باور من این است که در سال ۹۶ هم آقای روحانی با چنین وجوهی که یادآور سیمای نقش آفرینی و مدیریت پرفرغ آقای خاتمی بود ظاهر شدند. ایشان هم واجد دو نقش بود: «اول پرچمداری عقلانیت و اعتدال و دوم مسئولیت ساختاری و ریاست کابینه».

از این جهت به نظر می آید حماسه ۹۶ نوعی وجه متناظر حماسه سال ۷۶ به حساب می آید. این واقعیتی پرشکوه دلالت مهمی بر استمرار و پیوستگی حیات طیبه انقلاب اسلامی دارد. حماسه ۷۶ عملاً ترجمان انقلاب اسلامی بود که در کسوت رویکرد اصلاحی خودش ظاهر شد و فرآیند تحولات اجتماعی آن را نمایندگی می کرد و به جنبه‌های انسانی انقلابی که به هیچ‌وجه خشن نبود اعتبار گسترده‌ای بخشید. باور من این است که حماسه سال ۹۶ هم ترجمان عقلانیت نظامی است که بر خاسته از همان انقلاب است. انقلابی که برای حضور موثر و مسئولیت‌پذیر انسان توسعه‌یافته و هوشمند هدفگیری کرده تا بتواند در تراز جهانی ایفای نقش کند و ایران را در مدار مدیریت جهانی در جهت نوعی امنیت و صلح جهانی هدایت کند. حلقه‌های اتصال که این دو جریان اصیل را به هم پیوند می دهد، ریشه در گذشته خودش دارد. به این معنا که این دو جریان اصیل که از انقلاب امام خمینی در سال ۵۷ آغاز شد در سلسله توالی روزگاران و ایام خود و تحولاتی که جامعه ایرانی و عرصه جهانی به خود دیده است فراز و فرودهای بسیاری را به همراه داشته است. اما آنچه که در ذهن و ضمیر صاحب‌نظران و سیاستمداران نقش بسته، اتصال ادواری است که این انقطاعات فراهم می کند. بودجه می تواند وسیله اقتدار رئیس جمهور در اجرای وظایف قانونی همه دستگاه‌ها باشد زیرا هیچ فعالیتی بدون انجام هزینه امکان پذیر نیست و اگر رئیس جمهور سازمان برنامه مقتدری داشته باشد همه دستگاه‌ها تحت امر رئیس جمهور قرار می گیرند. امید است در دوره دوم ریاست جمهوری با احیای سازمان برنامه، زمینه را برای اجرای دقیق وظایف و مسئولیت‌های رئیس جمهور فراهم کنند. رئیس جمهور سبقت برای آنکه سرفصل حساب‌های ملی را به هم بریزد و از نظارت قانونی بر فعالیت‌های خود جلوگیری کند سازمان برنامه و بودجه را منحل کرد. احیای این سازمان احیای اقتدارات قانونی رئیس جمهور است.

انتخابات

باید کادرهای جوان بسازیم

سید مصطفی هاشمی طبا از موسسان کارگزاران سازندگی ایران چهره دوست‌داشتنی مناظره‌های ۹۶ بود
سازندگی با او درباره انتخابات ۹۶ گفت‌وگو کرده است



زینب صفری: انتخابات ریاست جمهوری دوازدهم فقط تکلیف رئیس‌جمهور را روشن نکرد؛ بلکه تکلیف سیاسی بعضی از کاندیداها را هم معلوم کرد. مثلا هانظور که ثابت کرد محمداقربال قالیباف نمی‌تواند گزینه نهایی ریاست‌جمهوری حتی برای گروه‌های مرجع اصولگرا باشد اما از هاشمی طبا یک چهره محبوب ساخت: آن‌ها به واسطه شخصیت دور از انتظاری که از خودش در مناظره‌ها به نمایش گذاشت. بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۰ و رقابت با سیدمحمد خاتمی و ریاست ۸ ساله هاشمی طبا (از سال ۷۵ تا ۸۳) بر کمیته ملی المپیک کمتر کسی دیگر این روزها او را به یاد می‌آورد اما حالا خیلی‌ها منتظرند او در دولت دوازدهم پستی داشته باشد. گفت‌وگو با هاشمی طبا که از موسسین حزب کارگزاران سازندگی هم بوده در دفتر کارش در طبقه سوم یک ساختمان قدیمی در خیابان مطهری انجام شد.

آقای هاشمی طبا فکر می‌کردید پدیده این انتخابات بود؟
نمی‌دانم. دیگران حتما ناچور بودند که ما پدیده شدیم (خنده). ولی فکر نمی‌کنم اینطور باشد. این را هم شما می‌گویید.
فکر می‌کنم شما در این دوره از انتخابات پدیده شدید؛ به این دلیل که از چهره‌های که حضورش در ابتدا اصلا جدی گرفته نمی‌شد و حتی برخوردی طنزآمیزی با او می‌شد، در نهایت تبدیل به چهره‌ای تحسین‌برانگیز و محبوب شدید که خیلی‌ها منتظرند در دولت بعدی آقای روحانی، به شما پستی بدهند... نه، اینکه دیگر از ما گذشته است.

چرا؟
من همیشه به جوان‌گرایی اعتقاد دارم. باید فضا را خالی کرد تا جوان‌ترها بیایند.
یعنی اگر در دولت دوازدهم به شما پستی هم پیشنهاد شود قبول نمی‌کنید؟
خیر. قبول نمی‌کنم. قبلا هم شده اما نپذیرفتم.

در دولت یازدهم؟
بله.
چه پستی؟
یکی از پست‌های حوزه ورزش بود. نپذیرفتم چون فکر کنم از ما دیگر گذشته و باید به جوان‌ها فرصت داد.
خودتان چه ارزیابی از واکنش‌ها از روز اول مطرح شدن کاندیداتوری تا نا آخرین مناظره و بعد از آن دارید؟
بازتاب‌ها خوب بود. در فضای مجازی هم دیدم خوب بود.

همیشه فضای مجازی را دنبال می‌کنید؟
خودم دنبال نمی‌کنم. این چند وقت کم‌تر هم حضور داشتم. اما واکنش‌ها را نشانم می‌دهند.

در مجموع از روندی که طی کردید راضی هستید؟

بله. چون آن‌ها گفتنی که می‌خواستیم مطرح کنیم را مطرح کردم. حرف‌هایی که بقیه هم قبول دارند. منتها آنها که دنبال رای هستند، حرف‌های دیگری می‌زنند و گرنه با مسئله سرزمینی ما چیزی نیست که بشود با آن شوخی کرد. من البته از دو سال پیش این مسائل را مطرح کردم. واقعیت این است که زیستگاه انسانی ما به خطر افتاده و این هم چیز کمی نیست. خیلی مهم است و به زودی اگر به داد آن نرسیم، شاید ۱۰ تا ۱۵ میلیون مهاجر از روستا به شهر داشته باشیم.

گفتنی که از آن صحبت می‌کنید، مهم‌ترین مولفه‌اش بحث محیط‌زیست است؟
زیستگاه انسانی است. ما چیزی به نام ایران داریم. این ایران مرزهایش در جنگ ایران و عراق تهدید شد. بهای سنگینی هم پرداختیم. حدود یک میلیون شهید و جانباز و آزاده سیر دادیم تا این مرز را حفظ کردیم. ولی الان این یکپاره سرطان گرفته. این سرطان را باید معالجه‌اش کنیم که خیلی کار سختی است.

فکر می‌کنید این سرطان بیشتر زیست‌محیطی است یا اینکه ناشی از ساختار سیاسی اقتصادی و اجتماعی باشد؟
به نظر من همه آنها را می‌شود اصلاح کرد. ولی اگر زیستگاه انسانی ما اصلاح نشود دیگر

نمی‌شود درستش کرد. این روند تخریب یکطرفه است. یعنی خراب که می‌شود، دیگر نمی‌شود درستش کرد. دوم اینکه سرمایه‌گذاری مملکت و اشتغال مملکت، اینها با حرف درست نمی‌شود. به دلیل روابط متقابل کشاورزی و زیستگاه، کشاورزی ما در خیلی جاها باعث تخریب شده. شهرنشینی در خیلی جاها باعث تخریب شده. بنابراین کشاورزی ما و صنعت ما، سرمایه‌گذاری ما باید اصلاح شود. تولید صنعتی ما هم حتما باید بتواند صادر شود. برای اینکه اگر تولید ما صادر نشود، به دو قطب متضاد، چرا به آن رای می‌دهند؟ برای اینکه اگر کسی جنس و کالا را نخرد، کارخانه متوقف می‌شود. اینها چیزهایی است که همه را در زندگی‌ام حس کرده‌ام و تجربه عینی آن را دارم. در کتاب، اینها را خواندم. البته کتاب هم خوانده‌ام ولی اینها، به اصطلاح مسائلی هستند که آنها را لمس کرده‌ام. اگر هزار کارخانه دیگر داشته باشیم ولی محصول آن را نتوانیم بفروشیم، دوباره تولید متوقف می‌شود. این سرمایه‌گذاری به هدر می‌رود. حالا همه این کارها را که انجام دهیم، اشتغال ما را جواب نمی‌دهد. اشتغال فقط با توریسم حل می‌شود. بنابراین من تقریباً این بحث را هم زنده کردم. امیدوارم که دولت آینده پی بگیرد. منتها خیلی بعید می‌دانم با ساختار سیاسی ما این موضوع به درستی پیش برود.
قیقا به همین دلیل پرسیدم که چرا شما فکر می‌کنید این سرطان دلیل زیست‌محیطی دارد و نه سیاسی و اجتماعی.

ببینید عدم حساسیت مسئولین ما به این مسایل، می‌تواند قابل حل و فصل باشد. منتها مرتب مسایل روی هم اضافه می‌شود. پیوسته کشاورزی ما تهدید می‌شود. روستاهای ما تخلیه می‌شود. حاشیه‌نشینی شهرها بیشتر می‌شود. مصرف بیشتر می‌شود جای اینکه تولید بیشتر شود. کشاورزی ما به دلیل اینکه به آب‌های شور می‌رسد، بی‌آب می‌شود؛ کشاورزی وابسته به چاه هم از بین می‌رود. از طرفی آلودگی رودخانه‌ها را داریم. مثلا در خیلی جاها به خاطر مصرف سم زیاد برای مبارزه با آفت‌ها یا کودهای زیاد، آب‌ها آلوده شده. سرطان در خیلی جاها رشد کرده. مسئله آلودگی هوا در شهرهای ما هم مطرح است که هیچ‌کس هیچ کاری برای آن نمی‌کند. همه گذاشتند روی اتو پیلوت به قول معروف. مباحث توسعه‌ای زنجیره‌ای به هم مرتبط هستند. اتفاق‌های خوبی که شما در این حوزه‌ها به آنها اشاره می‌کنید، به مسایل سیاسی و اجتماعی هم می‌تواند مرتبط باشند.

من حداقل در صحبت‌های شما ندیدم که برنامه‌ای برای ساختار سیاسی و اجتماعی داشته باشید. شما کاستی‌ای در این بخش‌ها نمی‌بینید یا برنامه‌ای برای آنها ندارید یا اصلا به نظر شما این بخش‌ها خیلی مهم نیستند؟
آن چیزی که الان به عنوان تهدید سسرزمینی مطرح است موضوع زیستگاه انسانی است. اگر این را حل نکنیم، هر کار دیگری کنیم بدتر می‌شود. یعنی مثلا در مسایل سیاسی و اجتماعی، وقتی حاشیه شهرها، پر از روستاییانی می‌شود که به حاشیه شهرها آمده‌اند، مگر شما می‌توانید در مسائل

اجتماعی، راه‌حلی پیدا کنید؟
مشخصا در حوزه سیاسی چه برنامه‌ای دارید؟ چه دغدغه‌ای در این حوزه دارید یا دست‌کم چه کاستی‌ای می‌بینید؟
در مسایل سیاسی در درجه اول به نظر من آگاهی مردم معضل است. بالاخره مردم وقتی رای می‌دهند، باید بدانند به چه رای می‌دهند. به چه رای می‌دهند. متأسفانه می‌توانم بگویم چنین آگاهی‌ای در قاطبه مردم نیست. در یک دوره به آقای خاتمی رای می‌دهند، در یک دوره به آقای احمدی‌نژاد رای می‌دهند؛ یعنی به دو قطب متضاد. چرا به آن رای می‌دهند؟ برای این رای می‌دهند؟ اینجاست که نقطه ابهام است که اکثریت دنبال چه هستند. به نظرم کالا آگاهی‌ها در جامعه ما کم است و روزبه‌روز هم بدتر می‌شود.

مقصرش کیست؟
خود مردم هستند. مردم باید اهل فکر و مطالعه باشند. الان که مطالعه مردم شده فضای مجازی. به هیچ وجه، آگاهی‌دهنده نیست. یکسری اطلاعات سطحی و به‌طور متضاد در ذهن مردم جای می‌گیرد. تا وقتی سطح آگاهی‌ها بالا نرود و مردم دقت نکنند در کار، جواب نمی‌دهد. متأسفانه الان حتی دانشجویان ما اینطور هستند. خیلی حوزه‌ی می‌شوند. مسائل اجتماعی، مسائل پیچیده‌ای هستند. ولی در حقیقت آن چیزی که مهم‌تر است، این است که زیستگاه ما به خطر افتاده است. درست عین این است که دشمن در جایی، به مرز ما حمله کرده باشد. چطور آنجا مردم بسیج شدند که دفاع کنیم و شهید و اسیر شدند؛ این هم مثل همان است. حتی شاید این بدتر باشد. برای اینکه کاملا زیستگاه ما را هدف قرار داده و مردم دچار استیصال می‌شوند.

با این حساب فکر می‌کنید دولت یازدهم که به میدان آمدید؟
من معتقد نیستم که می‌شود کار ضربتی کرد و گرنه جور دیگر در انتخابات شرکت می‌کردم.
یعنی چطور؟
یعنی جوری شرکت می‌کردم که رای بیارم. کار، بسیار پیچیده است. تا یک همدلی و وفاق بین مسئولین اصلی کشور در این مورد نباشد و بسیج نشود، کار، پیش نمی‌رود. باید همه کم مصرف کنند، زیاد کار نکنند، از خیلی از منابع خود در بعضی جاها صرف‌نظر کنند تا بشود کار کرده و گرنه همین روال است؛ چاه‌ها عمیق‌تر و شوتر می‌شود؛ رودخانه‌ها هم آلوده‌تر می‌شود. فاضلاب‌ها همینطور وارد رودخانه می‌شود و مسئله حل نمی‌شود. اما در مورد دولت معتقدم آقای دکتر روحانی هم مانند ماجرای پلاسکو، رسید به جایی که این ساختمان فروریخته بود و بعد شروع به آواربرداری کرد. در مسئله برجام، در مهار تورم قوت‌ها را خوب نشان دادند. ما تومی داشتیم که اگر ۴۵ هزار تومان به مردم داده می‌شد، ماهی ۲۵۰ هزار تومان حاصل تورم بود که از جیب‌شان می‌رفت. چون فقط بزنیم که گران نمی‌شود. سلسله گرانی‌ها ایجاد می‌شود. خلاصه ایشان واقعا مشغول آواربرداری و رسیدن به یک نقطه

تعادل بود. تا حالا هم عملکرد ایشان خوب بوده و الان هم به نظر من می‌تواند برنامه‌هایش را ادامه دهد. اما آن کاری که من می‌گویم، به دلیل همین آوارهایی که در کشور وجود دارد، کار عظیمی را در مملکت طلب می‌کند.
شما واقعا وارد انتخابات شدید که صرفا این موضوع را مطرح کنید و توجه همه را به آن جلب کنید.
بله. مردم باید انتخاب کنند. آینده کشور، میراث کشورشان را برای آینده می‌خواهند یا به روزمرگی خودشان دلخوش هستند. مهم این است که آدم برای خودش، چه میراثی بگذارد. ما میراث خوبی نگذاشتیم.

می‌خواهم بدانم برای چه وارد انتخابات شدید؟ برای اینکه فقط این خطر زیست‌محیطی را مطرح کنید و توجه بقیه را جلب کنید یا واقعا قصدتان گرفتن دولت بعدی بود؟

نه، می‌خواستیم به بقیه بگویم این معضل وجود دارد. البته به من هم رای می‌دادند، می‌یستادم و کار می‌کردم. ولی مردم باید آگاه شوند که جامعه‌شان در چه وضعی است. خیلی طبیعی بود که مثلا آدم‌هایی که پشت آنها بعضی افراد سیاسی و اقتصادی هستند و توان تبلیغات خوب دارند یا خود آقای دکتر روحانی به عنوان رئیس‌جمهور، شانس بیشتری از من داشته باشند. ولی قرار نیست اگر در مسابقه صد متر، ۸ نفر می‌خواهند بدوند، همه آنها از اول بلدانند برنده می‌شوند. خود شرکت کردن اصل مهمی است. خود حضور و شرکت کردن اصل مهمی است که آدم بتواند در مبارزه و مسابقه‌ای شرکت داشته باشد. حتی اگر چندان شانس پیروزی نداشته باشد.

گفتید اگر می‌خواستیم رای بیاریم، به گونه دیگری عمل می‌کردم. می‌شود بگویید چطور عمل می‌کردید؟ یا رقبای شما که فکر می‌کنید دنبال رای بودند چطور عمل کردند؟ چون ابتدای صحبت‌هایتان گفتید خیلی از حرف‌هایی که می‌زنید را رقبایان هم قبول دارند اما چون دنبال رای هستند بیان نمی‌کنند.
بله، قبول دارند ولی نمی‌گویند و دنبال آن هم نمی‌روند. برای اینکه فکر می‌کنند این مسئله رای‌ای برای آنها ندارد. وقتی کسی می‌گوید من سه برابر یارانه می‌دهم، فکر می‌کند این رای می‌آورد. ولو اینکه نتواند، ولو اینکه دروغ بگوید. ولی فکر می‌کند رای می‌آورد. من می‌گویم اگر می‌دانستیم این وفاق را می‌تواند در مملکت ایجاد کند، جور دیگری برخورد می‌کردم و در تمام شهرها و استان‌ها ستاد می‌زدم و تبلیغات کف خیابانی، داشتم. ولی من فکر می‌کردم که باید این موضوع را مطرح کنم و اینطور مطرح کردم و معتقد هستم که مردم ما، باید این قابلیت را داشته باشند که از صداوسیما، حرف‌ها را بشنوند و به عکس و پوستر و پول یارانه رای ندهند. امیدوارم که حقیقت نسبی را حقایق فهمیده باشند و رای خوبی به آقای روحانی بدهند.

احتمال داشت اگر امیدوار بودید که آن وفاق را می‌توانید ایجاد کنید، آن وقت در مناظره‌ها طور دیگری عمل می‌کردید؟
به هر حال مطمئنا وعده‌بی‌خود تعادل بود. تا حالا هم عملکرد ایشان خوب بوده و الان هم به نظر من می‌تواند برنامه‌هایش را ادامه دهد. اما آن کاری که من می‌گویم، به دلیل همین آوارهایی که در کشور وجود دارد، کار عظیمی را در مملکت طلب می‌کند.
شما واقعا وارد انتخابات شدید که صرفا این موضوع را مطرح کنید و توجه همه را به آن جلب کنید.
بله. مردم باید انتخاب کنند. آینده کشور، میراث کشورشان را برای آینده می‌خواهند یا به روزمرگی خودشان دلخوش هستند. مهم این است که آدم برای خودش، چه میراثی بگذارد. ما میراث خوبی نگذاشتیم.

می‌خواهم بدانم برای چه وارد انتخابات شدید؟ برای اینکه فقط این خطر زیست‌محیطی را مطرح کنید و توجه بقیه را جلب کنید یا واقعا قصدتان گرفتن دولت بعدی بود؟
نه، می‌خواستیم به بقیه بگویم این معضل وجود دارد. البته به من هم رای می‌دادند، می‌یستادم و کار می‌کردم. ولی مردم باید آگاه شوند که جامعه‌شان در چه وضعی است. خیلی طبیعی بود که مثلا آدم‌هایی که پشت آنها بعضی افراد سیاسی و اقتصادی هستند و توان تبلیغات خوب دارند یا خود آقای دکتر روحانی به عنوان رئیس‌جمهور، شانس بیشتری از من داشته باشند. ولی قرار نیست اگر در مسابقه صد متر، ۸ نفر می‌خواهند بدوند، همه آنها از اول بلدانند برنده می‌شوند. خود شرکت کردن اصل مهمی است. خود حضور و شرکت کردن اصل مهمی است که آدم بتواند در مبارزه و مسابقه‌ای شرکت داشته باشد. حتی اگر چندان شانس پیروزی نداشته باشد.

می‌شود؟ دیدیم که شدد. آقای شمخانی هم وزیر دفاع بودند. بنابراین کمی دغدغه من با آن موقع فرق کرده.

دغدغه اجرایی یعنی چه؟ ایرادی در عملکرد دولت خاتمی می‌دیدید؟

احساس می‌کردم مسایل اجرایی مملکت بهتر و بیشتر می‌تواند جلو برود.

آن موقع چه ضعف‌هایی در دولت می‌دیدید و چه برنامه‌ای برای حل آنها داشتید؟

ببینید می‌شود گفت آقای هاشمی رفسنجانی موله‌بند بودند. یعنی اگر کاری را لازم می‌دانستند خودششان پیگیری می‌کردند و خودششان دغدغه آن را داشتند. آقای خاتمی که بنده خیلی به ایشان ارادت دارم، با یک دیدگاه سیاسی اجتماعی خاصی آمدند و داخل شدند. ولی بعد، مخالفان ایشان نگذاشتند ایشان کار خودشان را بکنند. بنابراین به سمت مسائل اقتصادی سوق داده شدند. در مسایل اقتصادی، ایشان اگر کسی کار خوبی می‌کرد، تشویقش هم می‌کردند. اما موله‌بند نبودند. مثلا آقای هاشمی رفسنجانی در زمینه مترو، مولف بودند. یعنی خودششان پیگیری می‌کردند. مثلا در مورد اصلاح کشاورزی، اصلاح آبیاری، ایشان خودشان مولف بودند و می‌گفتند باید این کار انجام شود و دنبالش بودند. اگر کار ایشان را ادامه می‌دادند امروز این مسایل را کمتر داشتیم. در حقیقت آقای خاتمی مولف نبودند ولی مشوق بودند و به اصطلاح اگر کسی هم کار خوبی می‌کرد، تشویق می‌کردند. من فکر می‌کنم آدم باید مقداری هم در کار مولف باشد.

یعنی آن موقع فکر می‌کردید می‌توانید مولف باشید و یکسری کارها را خودتان انجام دهید و پایه‌گذاری کنید؟
تجربه‌ای که به هر حال در کارهای مختلف دارم، کمابیش این را نشان می‌دهد. حالا در این دوره فکر می‌کنید باید زاویه نگاه را تغییر دهید؟
نه. موضوع این است که در این ۱۵ ساله، تخریب خیلی بیشتر شده. یعنی الان نسبت به ۱۵ سال پیش، تخریب‌های زیستگاهی ما بسیار بیشتر شده است. من مخصوصا کلمه زیستگاهی را جای محیط‌زیست می‌آورم. تخریب‌ها خیلی بیشتر شده. یعنی آب‌های زیرزمینی به شدت فرورفته. خیلی از دشت‌ها مانده نشست کرده. بعضی از سد‌ها مان جواب منفی داده. دریاچه ارومیه داشت از بین می‌رفت. البته آقای روحانی کار کردند ولی حتما باید احیا شود. اینها خطرناک هستند که زیستگاه انسانی ما را تهدید می‌کنند.

چرا سال ۹۲ کاندیدا نشدید؟ آن موقع به نظراتان اوضاع بدتر نبود تا الان؟
نمی‌دانم چرا آن موقع کاندیدا نشدم. (خنده)
گفتید اگر به شما پیشنهادی در دولت دوازدهم شود، نخواهید پذیرفت؟
نه. من معتقد هستم جوان‌ترها باید کار کنند. جمهوری اسلامی ایران باید کادرهای جوان و جدید بسازد. اگر پیرمردها سر کار بمانند که می‌شود اتحاد جماهیر شوروی که سیاستمدار آن در ۸۴ سالگی رئیس شد و بعد

سیاستمدار آن در ۸۴ سالگی رئیس شد و بعد

آن سهمیه‌ای که برای نهادهای مدنی در نظر گرفته شده بود چه شد؟ آیا ما از نهادهای مدنی نماینده‌ای در لیست داشتیم؟ من از خانم‌ها، خانم لیلا ارشد و دکتر یلدا را می‌شناختم اما دیدیم که در لیست قرار نگرفتند

فائزه هاشمی در گفت‌وگو با سازندگی

لیست‌بندی اصلاح طلبان باید اصلاح شود



تازه اختلافات شروع می‌شود و این می‌تواند چالش ایجاد کند.

اصلا فکری می‌کنید نقطه ضعف اصلی در کجا بود؟ چرا ما در کل کشور و در مورد شوراها به مشکل برخوردیم؟

به این دلیل که مثلا در انتخابات ریاست جمهوری یک کاندیدا داشتیم و تکلیف معلوم بود. آقای روحانی دور قبل هم بود و عملکرد خوبی هم داشت و منطق ایجاب می‌کرد دور بعد هم باشد تا کارش را ادامه دهد و برنامه‌هایش را به نتیجه برساند. این متفاوت با شوروی شهری است که همه مدعی هستند. در ریاست جمهوری تعداد زیادی رد شدند. شاید اگر تعداد بیشتری در صحنه مانده بودند باز هم ما مشکلاتی پیدا می‌کردیم. اما در شورای شهر همه احزاب و چهره‌های شناخته شده آمدند و ثبت‌نام کردند. تعداد کاندیداهای خیلی بالا بود و اکثرا تایید صلاحیت شدند. برای همین رسیدن به فاق در اینجا دشوارتر بود.

ظاهر هنوز اصلاح طلبان منتظرند تا کدخدای منشاء مسائلشان حل شود و هنوز به آن سیستم دموکراتیکی که شعار آن را می‌دهند قائل نیستند. اینطور نیست؟

نه من فکری می‌کنم به آن سیستم رسیده‌اند اما این بار آطور که باید عمل نشد. و گرنه دور قبل در مجلس اوضاع بهتر بود.

خب در آنجا خیلی‌ها رد صلاحیت شدند...

بله درست است. کسی نماند که بخواهد اختلاف ایجاد شود. شاید اگر شورای نگهبان آن موقع هم تعداد زیادی را باقی می‌گذاشت

با همین مسائلی مواجه می‌شدیم و این اختلافات اتفاق می‌افتاد و باعث می‌شد خود اصلاح طلبان باعث شکستشان بشوند. ولی نباید انتظار داشته باشیم که آن بلوغ سیاسی در همه اصلاح طلبان واقعا حادث شده باشد. بالاخره همه افراد همین مرز و بوم هستیم. وقتی در موقعیتی قرار می‌گیریم که قدرت داریم، اولین نگاهمان انحصاری است. معدود افرادی داریم که اینطور فکر نمی‌کنند. باید اقتدر پیش برویم و حتی گاهی خطا کنیم تا راه درست در ما نهادینه شود.

غیر از لیست تهران ارزیابی از سایر لیست‌ها در استان‌های دیگر داشتیم؟

نه. در جریان لیست‌های دیگر نبودم. اما من می‌خواهم این را بگویم که اگر قرار

است بعد از این انتخابات هم با هم بمانیم و انتظار داشته باشیم مردم هم با ما رای بدهند و خودمان با هم به توافق برسیم این روش کار نمی‌تواند ادامه پیدا کند. حتما این سازو کار باید مورد بازنگری قرار بگیرد. آسیب‌شناسی دادند نیست. یعنی باید روال کار طوری باشد که در عمل هم وحدت‌آفرین باشد. نه اینکه مصنوعی بخواهیم وحدت ایجاد کنیم. ممکن است این وحدت مصنوعی یک بار شدنی باشد اما برای دور بعد نمی‌شود. به خصوص که وقتی حزب و جریانی به قدرت می‌رسد تازه اختلافات درونی آنها شروع می‌شود. وقتی در اقلیت هستیم با هم وحدت داریم. اما وقتی به قدرت رسیدیم

لیست اصلاح طلبان برای شورای شهر تهران، انتقادات زیادی را برانگیخت. می‌خواهم ارزیابی شما را از لیست بدانم. به ویژه اینکه قرار بود سهمی برای زنان در این لیست قائل شوند.

با اینکه خانم‌های زیادی کاندید شدند که تعدادی از آنها تخصص‌های مربوط به مسائل شهری را هم داشتند، اما ترکیب لیستی که بیرون آمد به خصوص در رابطه با بخش زنان لیست مناسبی نبود. البته خانم‌هایی مانند خانم صدراعظم نوری و خانم امانی گزینه‌های مناسبی در لیست بودند.

خانم امانی در مسائل مربوط به محیط زیست، بهزیستی و آسیب‌های اجتماعی فعالیت کرده یا خانم صدراعظم نوری شهردار منطقه بوده و تجربه و تخصص مسائل شهری را دارد. اما مثلا در لیست خانم‌هایی داریم که تخصص آنها مامایی یا روانشناسی و جامعه‌شناسی و پژوهشگری است. من اصلا نمی‌فهمم ارتباط یک ماما با این لیست چه می‌تواند باشد. البته شاید ایشان تخصص‌های دیگری داشته باشند که من نمی‌شناسم.

ولی تا جایی که می‌دانم پژوهشگران کار اجرایی در شورای شهر ندارند و اینها باید در سیستم پشتیبانی شورا و در کمیسیون‌ها و کارگروه‌های آن به کار گرفته شوند و کار پژوهشی و مشورتی برای اعضای شورای شهر انجام بدهند تا در تصمیم‌گیری‌ها موثر باشند. ما خانم‌های متخصصی داشتیم که در زمینه مسائل شهری کار کرده بودند و آنها باید وارد لیست می‌شدند.

البته این انتقادات در مورد آقایان هم مطرح بود...

بله. در قسمت آقایان هم حرف و حدیث زیاد است. به اعتقاد من معیارهایی برای انتخاب افراد در لیست در نظر گرفته شده که یا به آنها عمل نشده یا در میانه راه از آن معیارها منحرف شده‌اند. به هر حال نتیجه کار جالب نبود. خود آقای خاتمی هم به نظر می‌رسد که چندان از این لیست راضی نبود. من شنیدم که ایشان هم معترض بود. بنابراین باید فکری برای آینده شود. یا معیارها و پرسشنامه‌هایی که برای ارزیابی افراد در نظر گرفته شده بود و کاندیداهایی

که می‌خواستند در لیست قرار بگیرند آن را امضا کرده بودند اشکال و ایرادی داشته و یا درست به آن معیارها عمل نشده است.

همین هم باعث شد آن چیزی که قرار بود از درون این سازو کار بیرون بیاید و وارد لیست شود خوب از آب در نیاید. مثلا آن سهمیه‌ای که برای نهادهای مدنی یا نظر گرفته شده بود چه شد؟ آیا ما از نهادهای مدنی نماینده‌ای در لیست داشتیم؟ من از خانم‌ها، خانم لیلا ارشد و دکتر یلدا را می‌شناختم اما دیدیم که در لیست قرار نگرفتند. به هر حال بخشی از این لیست باید به جامعه مدنی تعلق می‌گرفت. نهادهای مدنی ما درباره مسائل شهری کار کرده‌اند.

من فکر می‌کنم در مجموع ترکیب مناسبی ارائه نشد. نه در مورد سهمیه زنان نه در مورد مشارکت دادن نهادهای مدنی در لیست. عمدتاً سیاسیون در لیست قرار گرفته‌اند. این رویه مناسبی نیست. متخصصین شهری ممکن است شهری سیاسی نباشند اما در زمینه مسائل شهرداری متخصص باشند و به صورت فردی هم اصلاح‌طلب باشند. پس باید روی معیارهای زیاد دیگری کار می‌شد تا این لیست بیرون نمی‌آمد و لیست بهتر و قوی‌تری می‌داشتیم.

درست است که لیست امید پیروز انتخابات شد اما ما شاهد بودیم لیست‌های موازی زیادی بیرون آمد که خودش یک

دیدگاه‌هایشان متفاوت بود. مثلا مدل نگاه آقای محمد هاشمی این بود که مثلا اگر آقای هاشمی، نظری و دستوری دارد ما آن را عینا عمل کنیم. آقای مهاجرانی می‌گفت اینطور نیست و حتی ممکن است هر چه آقای هاشمی بگوید عکسش را عمل کنیم

هم فروپاشید. باید در تمام زمینه‌ها کادرهای جوان ببینید.

شما در مناظره‌ها اغلب به آقای روحانی و آقای جهانگیری کمک می‌کردید. در واقع از موضع دولت و اصلاح طلبان حمایت می‌کردید و گاهی حتی حملات خیلی خوبی هم به رقبای اصولگرا داشتید؛ به خصوص در مناظره سوم. استراتژی خاصی پشت این حرکات شما بود؟

مطمئن باشمید اگر آقای رئیسی و آقای قالیباف حرف حساسی می‌زدند از آنها دفاع می‌کردم. این را مطمئن باشید. چون من اصلا جناحی فکر نمی‌کنم. واقعا اگر حرف درست و حساسی می‌زدند از آنها حمایت می‌کردم.

در برنامه آنها هیچ نکته قابل حمایتی ندیدید؟

نه. نقطه مثبت نداشتند. نصف بیشتر برنامه آنها حمله به شخص آقای روحانی و آقای جهانگیری بود که اصلا این را درست نمی‌دانم. نصف دیگرش هم وعده و وعید به آینده بود که مردم نظرشان جلب شود که ما همه فساد را برطرف می‌کنیم. آقای رئیسی ۳۰ سال در قوه قضاییه بودند. کسی که ۳۰ سال در قوه مجریه بیاید، اصلا نمی‌تواند با فساد مبارزه کند.

این قوه قضاییه است که می‌تواند آدم‌ها را تحت تعقیب قرار دهد و دستگیرشان کند. قوه مجریه فقط می‌تواند شناسایی کند و مدارکی جور کند و بگوید شما این کار را کنید. در همه‌اش وعده می‌دادند و من هم با آن وعده‌ها به کلی مخالف بودم، طبیعتا نمی‌توانستم از آنها دفاع کنم. ولی مطمئن باشید اگر حرف درستی می‌زدند از آنها دفاع می‌کردم.

پس در واقع بدون برنامه‌ریزی قبلی این مواضع را داشتید و در لحظه اتفاق افتاد...

البته اینها لحظه‌ای نیست. اینها پس‌زمینه‌هایی است که در وجود انسان، سال‌ها بوده آن وقت آنجا و در لحظه مناظره بروز می‌کند.

بعد از مناظره‌ها آقای روحانی و جهانگیری از شما تشکر کردند؟

نه. من اصلا با آنها صحبتی نداشتیم. بعد از سه مناظره با یکدیگر صحبتی نکردید؟

فقط بعد از مناظره اول من چون گفته بودم ۴ سال است که آقای روحانی را ندیده‌ام، ایشان بعد مناظره گفت واقعا مرا ندیدی؟ که گفتم ندیدم. اگر همدیگر را دیدیم، شما بگویید کجا بود.

در آن استراحت ۱۵ دقیقه‌ای شوخی و بگو و بخند هم با هم داشتید؟

من نه. من هم رعایت جایگاه آدم‌ها را می‌کنم و هم بلد نیستم شوخی کنم. ولی آقای روحانی و بعضی از دوستان، شوخی‌هایی می‌کردند.

آقای روحانی با سه رقیبش شوخی می‌کرد یا شما و آقای جهانگیری؟

هم با رقبایش شوخی می‌کرد و هم با بقیه. آنجا مثل اینکه همه با هم صمیمی بودند. بالاخره آدم‌ها می‌دانند که باید در جاهایی کارهایی نکنند و بعد هم حد و مرز خود را در جاهای دیگر حفظ کنند. بیرون از مناظره، رفتار خیلی معمولی و با احترام بود.

بعد از مناظره سوم که فضا خیلی تند شده بود، همینطور بود؟

نه، دیگر آنجا نشستی نداشتیم. همه بعد از مناظره رفتند. ولی الان هم آقایان در جایی باشند، رعایت احترام هم را می‌کنند.

در آن فرصت ۱۵ دقیقه‌ای چطور؟

در آن ۱۵ دقیقه همه متفرق می‌شدند. هر کس می‌رفت با تیم خودش صحبت می‌کرد. بعد از مناظره سوم همه رفتند. ولی بعد از مناظره اول و دوم دو، سه نفری با هم گپ می‌زدیم.

با جمع به حرف‌هایی که در مناظره زده می‌شد، گپ می‌زدید؟

نه. اصلا راجع به آنچه آنجا گفته می‌شد، هیچ کس حرفی نمی‌زد. به قول سینمایی‌چی‌ها همه چی کات می‌شد.

شما تجربه بازیگری هم داشتید. چطور به آن سمت رفتید و موسسه آیت فیلم را تأسیس کردید...؟

بله. ما آن را قبل از انقلاب برای کار راه انداختیم.

الان هم موسسه را دارید؟

نه. بعد از انقلاب تعطیل شد. قبل از انقلاب آن را تأسیس کردیم. اما بعد از انقلاب دیگر همه ما رفتیم دنبال کارهای مختلف و اینطور شد که سینما تعطیل شد.

با چه کسانی این موسسه را راه‌انداختید؟ آقای نجفی که فیلم سربداران را کارگردانی کردند. آقای انوار بود که در وزارت ارشاد، معاونت سینمایی بود. آقای مهندس محمد بهشتی. و خلاصه ۶-۵ نفر بودیم.

همان موقع هم تجربه بازیگری داشتید... بله. آنجا شروع به ساخت آن فیلم کردیم. تهیه‌کننده آن هم خود من بودم. چون من آن موقع در یک کارخانه کار می‌کردم، در قزوین. آنجا هم یک نقش به من دادند و بازی کردم.

چه شد که ادامه ندادید؟

به کارهای دیگر پرداختم. یعنی بلافاصله، روز ۲۲ بهمن، به صداوسیما رفتم و آنجا مجری رادیو شب شدم. شب‌ها آنجا برنامه اجرا می‌کردم. بعد مدیر تولید شدم. بعد هم از آنجا بیرون آمدم و به کارهای دیگر پرداختم. دیگر فرصتی نشد.

شما از اعضای اولیه حزب کارگزاران بودید. ایده تشکیل حزب از چه زمانی مطرح شد؟ چه کسی به شما پیشنهاد داد؟

قبل از انتخابات مجلس پنجم و سال ۷۴ بود. گفتند برای اینکه حرارت انتخابات مقداری بالا رود و مشارکت مردم بیشتر شود، خوب است که چنین جمعیتی تشکیل شود و مردم در تشویق به انتخاب کنند.

چه کسی گفت؟

به نظر آقای دکتر نوربخش بیشتر این بحث را مطرح می‌کرد و دنبال آن بود. بعد با آقای هاشمی‌رفسنجانی هم مشورت کرده بودند و خلاصه این جمعیت تشکیل شد که تعدادی از وزرا بودند و معاونان رئیس‌جمهور. مقام معظم رهبری گفته بودند وزرا نباشند. در نتیجه مثلا نوربخش که رئیس بانک مرکزی بود و من که معاون بودم ماندم، اما بقیه اعضا به قول معروف مقداری هرس شدند و آنچه ماند، جمعیت کارگزاران شد و فعالیت خودش را آغاز کرد.

شما عضو هیات موسس بودید؟

بله، من جزو همان هسته اولیه بودم.

حز شما و آقای نوربخش، دیگر چه کسانی حضور داشتند؟

آقایان کرباسچی، محمد هاشمی، مهاجرانی و خانم فائزه هاشمی هم بودند.

چرا تصمیم گرفتید از کارگزاران بیرون بیایید؟ چه زمانی بیرون آمدید؟

خیلی طول نکشید. شاید مثلا ۶-۵ ماه بعد آمدم بیرون. احساس کردم دو گروه مختلف در حزب هستند. یک گروه آقای مهاجرانی و چند نفر دیگر و یکی هم آقای محمد هاشمی بود. من احساس کردم خیلی در آنجا موثر نیستم.

نقطه نظر هر کدام چه بود؟ چه اختلافاتی با هم داشتند؟

دیدگاه‌هایشان متفاوت بود. مثلا مدل نگاه آقای محمد هاشمی این بود که مثلا اگر آقای هاشمی، نظری و دستوری دارد ما آن را عینا عمل کنیم. آقای مهاجرانی می‌گفت اینطور نیست و حتی ممکن است هر چه آقای هاشمی بگوید عکسش را عمل کنیم. من دیدم تشتی در حزب ایجاد شده که دیگر ماندن در آن فایده ندارد و در نتیجه بیرون آمدم.

در جلساتی که پیش از تشکیل حزب با آقای هاشمی داشتید، بیشتر درباره چه مسائلی صحبت می‌کردید؟ این تفاوت دیدگاه در مورد رابطه آقای هاشمی و حزب هیچ وقت با خود ایشان مطرح نشد؟

ما خیلی با آقای هاشمی جلسه نداشتیم. به ندرت می‌شد با ایشان صحبت کنیم. راجع به کارگزاران شاید یک دفعه یا دو دفعه با ایشان صحبت کردیم.

موضوع صحبت چه بود؟

همان اوایل کار که مثلا برای انتخابات باید چه کنیم. بعد از آن اصلا ارتباط آنجانبی با آقای هاشمی در رابطه با حزب نداشتیم. البته طبیعی است که آقای محمد هاشمی یا

به ضرر آقای روحانی.

شما گفتید خودتان هم به روحانی رای می‌دهید ولی کنار نمی‌کشید... نه، کنار نکشیدم ولی توصیه کردم همه به آقای روحانی رای دهند.

شما گفتید خودتان هم به روحانی رای می‌دهید ولی کنار نمی‌کشید... نه، کنار نکشیدم ولی توصیه کردم همه به آقای روحانی رای دهند.

نام‌های پیشنهادی را در جمع خودمان مطرح کردم و دو نامی که خیلی پسندیده شد، «خدمتگزاران سازندگی ایران» و «کارگزاران سازندگی ایران» بود که بعد رفتند و با آقای هاشمی در میان گذاشتند و در نهایت کارگزاران سازندگی انتخاب شد. این اولین قدم برای متشکل شدن بود

نام کارگزاران را آقای هاشمی انتخاب کرد

تاریخ شفاهی حزب کارگزاران سازندگی ایران در گفت‌وگو با علی هاشمی عضو هیات موسس / بخش اول

زینب صفری: علی هاشمی از آن تیپ چهره‌هایی است که کمتر مقابل رسانه‌ها آفتابی می‌شود. با اینکه در هفته اولیه کارگزاران حضور داشته و جزو چهره‌های موثر آن به شمار می‌رود اما کمتر نام او را می‌شنویم. از این حیث گفت‌وگو او درباره فراز و فرودهای کارگزاران جالب است؛ چه وقتی از نامه رهبری به کارگزاران برای ادامه فعالیتشان حرف می‌زند و چه آنجا که ماجرای بازگشت عبدالله نوری کاندیدای اختصاصی حزب در انتخابات مجلس پنجم به انتخابات با خواست رهبری را تعریف می‌کند خاطر ازش شنیدنی است. در حین گفت‌وگو به بخش‌های زیادی از سخنان مستنداتی از اولین پوسترهای انتخاباتی کارگزاران، سندهای مالی، دستورالعمل‌های حزبی و لیست‌های انتخاباتی و... را ضمیمه می‌کند. اولین نظرسنجی‌های انتخاباتی و شیوه‌های نوین تبلیغاتی به ابتکار و همراهی او در ستاد انتخاباتی حزب کارگزاران پایه‌ریزی شدند. بخش اول گفت‌وگو با علی هاشمی را که تا دوران افول حزب کارگزاران در دولت اصلاحات است در ادامه می‌خوانید:

شما جزو چهره‌هایی بودید که از همان ابتدای تشکیل کارگزاران حضور داشتید. اگر برگردیم به آن زمان، شرایط آن موقع چگونه بود که شما را به تشکیل کارگزاران واداشت؟

وقتی می‌خواهیم دلایل بروز و ظهور یک جریان را بررسی کنیم باید به شرایط محیطی همان دوران توجه کنیم. به هر حال ۲۴ سال از آن موقع گذشته و شرایط فعلی خیلی متفاوت شده است و اگر شرایط واقعی آن زمان به درستی ترسیم نشود در تحلیل‌ها عموماً دچار گسست می‌شویم و اشتباه تحلیلی می‌کنیم.

بعد از فوت حضرت امام جامعه دچار یک نوع عدم تصمیم‌گیری بود و نهادهای جمهوری اسلامی از رهبری تا مجلس و دولت و... در حال بازتعریف خودشان بودند؛ در بحث انتخابات هم بعد از جرح و تعدیل‌هایی که صورت گرفته بود دو جناح شکل گرفته بودند؛ یکی مجمع روحانیون مبارز که در اصطلاح به آنها چپ می‌گفتند و دیگری جامعه روحانیت مبارز که به آنها راست گفته می‌شد.

در انتخابات مجلس چهارم تقریباً تصمیم شورای نگهبان بر این بود که با نظارت استصوابی بیشتر کاندیداهای مجمع روحانیون مبارز را حذف کند. این در مدیریت کشور حادثه جدیدی بود. اولین اثری که در آن انتخابات گذاشت این بود که میزان مشارکت در انتخابات را کاهش داد. یعنی نفر اول مجلس چهارم حداکثر رأی‌اش حدود ۷۰۰ هزار بود. این نشان داد وضعیت به شکل نامتعارفی پیش می‌رود. به علاوه انتخابات تک جناحی شده بود و تقریباً این بحث مطرح بود که هر کس در لیست جامعه روحانیت مبارز در سراسر ایران قرار بگیرد می‌تواند وارد مجلس شود. در آن شرایط جناح چپ هم تقریباً رها کرده بودند و می‌گفتند مایل نیستیم در بازی انتخابات باشیم.

طبعیتا رهبری و سران نظام از این عدم مشارکت ناراحت بودند چون عدم مشارکت به همین دلیل در همه دوره‌های انتخاباتی از جمله همین انتخابات اخیر تأکید رهبری بر مشارکت بالا است و حتی ایشان گفته بودند افرادی که من یا نظام را قبول ندارند به خاطر کشور پای صندوق رای بیایند. این موضوع مهم است. حتی در عربستان که دموکراسی و انتخاباتی وجود ندارد به نحوی شاهد مشارکت قبایل هستیم. همین باعث شد نظام این کشور پایدار بماند چون به هر حال مشارکت‌های قبایله‌ای نوعی از مشارکت در جهان است هر چند شکل اولیه آن است



امکان‌ها ضعیفی برای تبلیغات وسیع داشتند. ملی‌مذهبی‌ها هم سال‌ها از حکومت دور بودند. وقتی این اسامی و بیانیه منتشر شد مخالفت‌ها با این اقدام هم شروع شد. بعد از اعلام موجودیت ۱۶۰ نماینده نامه نوشتند به آقای هاشمی و سران نظام که چرا وزرا که خودشان را برای مجلس منصوب می‌شوند باید درباره مجلس اظهار نظر کنند. گفته بودند این حمایت وزرا شائبه استفاده از امکانات دولتی به ویژه در شهرستان‌ها را دارد و ممکن است آرای ما را در آنجا تحت تأثیر قرار دهد. به علاوه گفته بودند این اقدام به نوعی مقابله با روحانیت محسوب می‌شود. در نهایت هم یکی از آنها موضوع استیضاح آقای هاشمی را مطرح کرد.

موضوع خیلی پیچیده شده بود. این فشارها آنقدر زیاد شد که در مقطعی آقای هاشمی به نتیجه رسید که ما تعطیل کنیم چون فشار خیلی زیادی روی دولت بود. اگر اشتباه نکنم در مراسم افطاری که دولتی‌ها به دیدار رهبری رفته بودند ایشان گفته بود وزرا نباید باشند چون حضور وزرا باعث می‌شود شبهه مجلس و کیل‌الدوله‌ای ایجاد شود. به علاوه در مورد هزینه‌ها هم می‌تواند شائبه ایجاد کند. به همین دلیل قرار شد بعد از انتخابات ما صورت کامل هزینه‌ها را به صورت شفاف بفرستیم. آن موقع آقای کرباسچی گفته بود هر دو طرف باید هزینه‌های انتخاباتی‌شان را به صورت شفاف بفرستند که البته این اتفاق نیفتاد. اما من به عنوان رئیس ستاد انتخابات کارگزاران کلیه هزینه‌ها را بعد از انتخابات به دفتر رهبری دادم و مشخص کردیم چقدر از چه کسانی پول گرفته‌ایم و در کجا هزینه کرده‌ایم. به هر حال بعد از صحبت آقای هاشمی با رهبری قرار شد به جز ۵ نفر از معاونین به اضافه آقای کرباسچی بقیه وزرا خارج شوند.

بعد از خارج شدن وزرا بهانه‌جویی‌ها و فشارها کم شد؟ یا اساساً با خود این جمع و کارگزاران مشکل داشتند؟ فشارها ادامه داشت. ببینید یکی از اعضای اصلی ما آقای نوربخش بود و بانک مرکزی کارهای زیادی با مجلس و نمایندگان داشت اما آنها تقریباً همه درهای ارتباطی را می‌بستند. اگر وزیر می‌خواست با ما تماس بگیرد یا ما با او برخورد می‌کردیم تقریباً جوی را ایجاد کرده بودند که هیچ کس دیگر به ما نپیوندد. یک شب آقایان تصمیم گرفتند و گفتند ما فعالیت‌مان را منتفی کنیم. وقتی نظام نمی‌خواهد ما شرکت کنیم چه امری است که ما این کار را انجام دهیم. نامه‌ای به رهبری نوشتیم و فشارها و اتفاقاتی که افتاده بود را تعریف کردیم و گفتیم اگر

متکی به مساجد و این قبیل پایگاه‌ها بودند و به علاوه بیشتر بر عناصر مذهبی تأکید می‌کردند. جالب است اولین موضوعی که بعد از انتخابات مجلس پنجم در مورد ما مطرح شد این بود که می‌گفتند شما انتخابات را گران کرده‌اید. در حالی که قبلاً این تبلیغات لازم نبود. یک پوستر معمولی می‌دادیم. اما حالا باید چند پوستر و عکس و زندگینامه و برنامه و... بدهیم.

خلاصه نام‌های پیشنهادی را در جمع خودمان مطرح کردم و دو نامی که خیلی پسندیده شد، «خدمتگزاران سازندگی ایران» و «کارگزاران سازندگی ایران» بود که بعد رفتند و با آقای هاشمی در میان گذاشتند و در نهایت کارگزاران سازندگی انتخاب شد. این اولین قدم برای متشکل شدن بود. در پوسترهایمان دو شعار اصلی داشتیم. یکی اصل مشارکت بالا در انتخابات که مسود نظر رهبری بسود و دیگری اینکه ما چه گروهی هستیم. چون آن موقع ما هنوز حزب نبودیم با حقوقدان‌ها مشورت کردیم که گفتند وقت عبارت «جمعی از کارگزاران» را به کار ببرید بار حقوقی نخواهد داشت.

عبارت کلی «جمعی از کارگزاران» غلط‌انداز نبود؟ یعنی برای خودتان و مخاطبین‌تان روشن بود چه جمعی و چه افرادی منظور است؟

ما برای تعیین اسامی که در لیست قرار می‌گرفتند از چند روش استفاده کردیم. اول امضای شخصیت‌ها و وزرا. دوم ایجاد سازمان و نام جدید و تأیید گروه‌های سیاسی و انجمن‌های صنفی. یعنی به جای اینکه برویم بگویم سازمان مجاهدین انقلاب از ما حمایت کنید تصمیم گرفتیم از نهادهای صنفی مانند خانه کارگر، پزشکان، اساتید دانشگاه‌ها، و کلا و... استفاده کنیم. به علاوه معاونین وزارتخانه‌ها و نمایندگان ادوار هم بیایند لیست جمعی از کارگزاران را امضا کنیم و بیرون بدهیم. در جلسه‌ای که داشتیم آقای کرباسچی گفت اگر بخواهیم توافق همه این‌ها را بگیریم زمانبر خواهد بود و انتخابات تمام شده است. قرار شد یک هفته مرگزی با تعدادی از وزرا و دوستانی که در دولت داریم تشکیل بدهیم و بعد هر کس دیگری از بخش‌های دیگر هم که موافقت کرد همان را امضا کند. در نهایت ۱۶ وزیر و ۵ معاون وزیر و شهردار تهران امضا کردند و اولین بیانیه را بیرون دادند. این بیانیه سرآغاز توفان شدیدی شده بود. همانطور که گفتم مجمع روحانیون که اعلام نکرد وارد انتخابات نمی‌شود. گروه‌های خط امام هم که قصد ورود داشتند

که چنین تقاضایی از جانب گروه‌های سیاسی وجود دارد. صحبت آقای هاشمی این بود که آنقدر اختلاف نباشد که دو گروه باشد. به ما گفتند شما چه کسانی مدنظر تان است، به روحانیت مبارز می‌گوییم که آنها را در لیستشان بگذارند. خوب ما این را نمی‌خواستیم چون مشارکت را بالا نمی‌برد. فقط گزینه‌های ما را با این لیست وارد مجلس کرد، مجلس را از یکدستی خارج می‌کرد. آقای هاشمی در نهایت گفت گزینه‌های شما را مطرح می‌کنیم، اگر جامعه روحانیت پذیرفت در لیستشان بگذارند، لازم نیست حزب و گروه جدیدی تأسیس شود.

به هر حال ۵ نفر آقایان عبدالله نوری، دعایی، محجوب و معین و خانم فائزه هاشمی را معرفی کردیم که جامعه روحانیت در لیست بگذارند. آنها هم بعد از جلسه‌ای گفتند جز آقای دعایی را در لیست نمی‌گذاریم و مذاکرات آقای هاشمی با آنها به نتیجه نرسید.

در این اثنا که چه باید بکنیم هسته اصلی کارگزاران (البته آن موقع هنوز اسمی از کارگزاران نبود) یعنی آقایان کرباسچی، مرعشی، بنده، نوربخش و محمد هاشمی که این بحث را هدایت می‌کردیم، نتیجه گرفتیم خودمان لیست مستقلی بدهیم چون ما نمی‌توانستیم وارد گروه‌های خط امامی شویم. آنها جزو منتقدین آقای هاشمی بودند. دفتر تحکیم، سازمان مجاهدین و انجمن اسلامی معلمان و... همه از منتقدین سیاست‌های آقای هاشمی بودند. با ملی‌مذهبی‌ها هم از نظر فکری اتحادی نداشتیم. لذا در همان جلسه چند نفر تصمیم بر این شد که به عنوان یک گروه تازه وارد انتخابات شویم.

خود نام «کارگزاران سازندگی» پیشنهاد چه کسی بود؟

من از طرف همان جمع مامور شدم بررسی کنیم که چه نامی می‌توانیم برای خودمان انتخاب کنیم. گروهی در دانشگاه صدا و سیما بود که با آنها موضوع را در میان گذاشتم و آنها چند اسم پیشنهاد دادند. از جمله «انجمن ارشد مدیران»، «خدمتگزاران جمهوری اسلامی»، «کارگزاران جمهوری اسلامی»، «مدیران توسعه آبادانی ایران» و خلاصه حدود ۲۰ اسم پیشنهاد دادند. بحث آنها این بود که وقتی از این نام‌ها استفاده می‌کنید در پس‌زمینه پوسترها باید پرچم ایران و نمادهایی از ملی‌گرایی اسلامی در آن قرار بگیرد چون تبلیغات ما باید به اتکالی این پوسترها انجام می‌شد. لازم بود تا این نمادسازی‌ها انجام شود. گرایش راست و جامعه روحانیت در تبلیغاتشان

مرکزی آن حضور داشتند. آنها می‌گفتند با جناح راست اختلاف نظر داریم اما می‌خواهیم در انتخابات شرکت کنیم.

آقای کربوی در آن دیدار چه پاسخی به شما داد؟

من وقتی با آقای کربوی مسئله را طرح کردم ایشان گفت ما نمی‌توانیم وارد این انتخابات شویم. تصور ایشان هم این بود که من از طرف آقای هاشمی این حرف‌ها را می‌گویم. چون آقای هاشمی آن موقع رئیس‌جمهور بود و جریان چپ ایشان را هم در حذف خودشان مقصر می‌دیدند. در صورتی که الان وقتی به خاطرات ایشان مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم ایشان خیلی تلاش کرد با روش‌های کدخدانمانه جریان چپ از رقابت‌ها حذف نشود. اتفاق آن موقع جناح راست با شعار حمایت از هاشمی به میدان آمده بود.

آقای کربوی می‌گفت ما مانند شناگری هستیم که دستمان را بسته‌اند و درون استخر انداخته‌اند و می‌گویند حالا مسابقه بده. ایشان گفت شورای نگهبان همه گزینه‌های ما را رد می‌کند، آن وقت چطور در انتخابات شرکت کنیم. ایشان می‌گفت ما به عملکرد شورای نگهبان انتقاد داریم اما وقتی انتقادمان را مطرح می‌کنیم می‌گویند انتقاد به نظام است. لذا گفتند ما اصلاً شرکت نمی‌کنیم. بعدها هم در انتخابات مجلس پنجم آقای کرباسچی به آقای خاتمی گفته بود در لیست تهران قرار بگیرد و ایشان گفته بود فرد دیگری را پیدا کنید ما فعلاً تصمیم به شرکت نداریم.

آن زمان فقط با آقای کربوی و مجمع روحانیون صحبت کردید؟ یا جریان‌های سیاسی دیگر چطور؟ اتفاق آن زمان وقتی با فعالان سیاسی دیگر صحبت کردیم، دیدیم همگی آمادگی حضور دارند. جناح‌های چپی که غیر روحانی بودند به نام گروه‌های خط امام (دفتر تحکیم وحدت، مجاهدین انقلاب، انجمن اسلامی معلمان و...) گفتند در انتخابات شرکت می‌کنیم.

اگر ما آن موقع با اینها ائتلاف کرده بودیم حتماً در انتخابات آن سال پیروز می‌شدیم. اما متأسفانه ائتلافی صورت نگرفت. اما هر کسی که در لیست ما و آنها مشترک بود به غیر از خانم هاشمی رای آورد. مثل آقای نوری، الویری، محجوب و...

غیر از این گروه‌ها هم ملی‌مذهبی‌ها و آقای سجایی هم اعلام کردند در انتخابات حاضر می‌شوند اما ما شرایط خودمان را داریم. این موضوع با آقای هاشمی مطرح شد

کسانی که هسته مرکزی کارگزاران بودند بیشتر از افراد چپ بودند. مثل دکتر نوربخش یا هاشمی طبیا یا دکتر مهاجرانی

مصلحت می داند فعالیتیمان را متوقف کنیم. در آن مقطع هم ما فقط یک کار انجام داده بودیم و آن هم نصب بنرهای برای تشویق به شرکت در انتخابات بود. آقای هاشمی این را منتقل کردند و رهبری تأکید کرده بودند که با رعایت این دو شرط که وزرا نباشند و هزینه‌های انتخاباتی تان روشن باشد به فعالیتیمان ادامه بدهید و کنار نکشید. لذا ما وارد مبارزه سنگینی شدیم.

به سراغ گروه‌های اصنافی رفتیم که بخشی از آنها از ما حمایت کردند. خانه کارگر کاملاً با ما ادغام شد. هر جا کارگزاران با احزاب دیگر هم‌پوشانی داشت رایز به شدت بالا رفت. اما آن مواردی را که خودش مستقل وارد لیست کرده بود نفرت سی‌ام به بعد شدند. مانند آقای آشوری. ما تبلیغات میدانی وسیع را شروع کردیم تا مردم را بدون اینکه نامی از کاندیداهما ببریم به حضور در انتخابات دعوت کنیم.

آن موقع یکی از انگ‌هایی که به ما می‌زدند این بود که اسلامی نیستید. به همین دلیل این شعار را طراحی کردیم: «عزت اسلامی در سایه ولایت فقیه، تداوم سازندگی در سایه عدالت اجتماعی، آبادانی ایران در سایه وحدت اسلامی» و در همه پوسترهایمان آن را آوردیم. به ما می‌گفتند سازندگی مردم را خرد کرده است. لذا این شعارها را در پوسترها طراحی کردیم. یا می‌گفتند شما ضد رهبری هستید. در حالی که در گروهی یکی از پوسترهایمان این جمله را نوشته بود که «شرکت در انتخابات تکلیف آحاد مردم است» چاپ کرده بودیم.

با این تفسیر مبنای تهیه لیست مستقل خودتان برای مجلس پنجم چه بود؟ یعنی چه مولفه‌هایی را برای انتخاب اشخاص در نظر گرفته بودید؟

ما لیستی تهیه کردیم که از نظر خودمان مناسب بودند. قاعده این بود که بیشتر به جناح چپ متمایل شویم. به دو دلیل اول اینکه کسانی که هسته مرکزی کارگزاران بودند بیشتر از افراد چپ بودند. مثل دکتر نوربخش یا هاشمی طبیا یا دکتر مهاجرانی. دوم اینکه جناح راستی‌ها پایگاه خودشان را داشتند که جامعه روحانیت بود.

ما به سمت اعتدالیون مستقل، برخی مدیران از جمله مدیران شهرداری به عنوان سمبل سازندگی و زنان رفته بودیم. آقایان دعایی، حسن روحانی، درینجف‌آبادی، موحدی کرمانی و ابوترابی که در لیست جامعه روحانیت هم بودند. به علاوه آقایان آشوری، غیوری، رحمتی، هادی، سعیدی کیا، سیفیان، تقوی منش، تاجران، عباس شبیانی، عرفانیان، سیدمحمد خاتمی، عبدالله نوری، انوری، موسویان، محمدعلی انصاری، محجوب، حیجتی، توسلی، فاضل، میرمعزی، ری شهری و... هم حضور داشتند.

آن موقع اولین بار بود که ما می‌گفتیم باید خانم‌ها هم حضور داشته باشند که به این ترتیب خانم‌ها فائزه هاشمی، زهرا شجاعی، شفیقه رهیده همسر دکتر حبیبی و دکتر معظی در لیست پیشنهادی ما قرار گرفتند. به این ترتیب ما معجزاتی از معتدلیان راست و مدیران را انتخاب کرده بودیم.

به هر حال همان‌طور که گفتیم حمله‌ها باز هم شدیدتر شد. اقتدر که ما نامه‌ای به رهبری نوشتیم که اگر اجازه دهید، ما هم در انتخابات شرکت نکنیم. اما از آنجا که ایشان خواستار مشارکت بیشتر بودند، گفتند شما حتماً شرکت کنید. جالب است که در آن مقطع آقای عبدالله نوری هم که کاندیدای اختصاصی ما بودند به دلیل فشارها قصد انصراف داشتند، اما رهبری به ایشان هم پیغام دادند که شما هم در انتخابات شرکت کنید و حضور داشته باشید.

در آن مقطع، کارگزاران از نظر سیاسی سعی کرده بود خط‌مهرهایی بین خودش و رقبایا ایجاد کند؛ نه در افراد لیست مورد حمایتش، منظوم در شعارهاست. مثلاً چه شعارهای سیاسی داشتید؟

دو شعار جدی داشتیم. یکی اینکه انصراف در جامعه نباشد و دوم، مشی توسعه‌گرایانه در حوزه‌های اقتصادی و صنعتی و آزادی‌های

را خواسته بود. خلاصه اگر ما مثلاً ۲۰ ستاد در تهران داشتیم، ۸ ستاد باقی ماند که پذیرفتند. این اصلاً عاملی شد که مقداری هم روحیه مردم ضعیف شود. می‌گفتند شعبده بازی در کار است که یک نفر در دو لیست است ولی به‌خاطر تکلیف‌گرایی بالاخره ما پذیرفتیم و این کار را انجام دادیم. پس سرلیست ما در حقیقت در بخش روحانیت، آقای ناطق‌نوری بود و در بخش عادی خانم فائزه هاشمی. جمع کارگزاران اعتراضی نداشتند ولی مخاطبان ما مشکل داشتند.

به هر حال ما دوباره ستادها را سازماندهی کردیم. چند وقت مانده به انتخابات توصیه شد که آقای ناطق را در لیست بگذارید؟ تقریباً دو روز مانده بود که لیست‌ها را منتشر کنیم. حتی ما یک لیست را بدون آقای ناطق چاپ کرده بودیم ولی همه چیز را تغییر دادیم.

آقای ناطق را که گذاشتید، مجبور نشدید کسی را حذف کنید؟ از نظر تعداد مشکلی نداشتیم. ۴ تن از شهرداران هم بودند. آقایان تقوی‌منش، تاجران، آشوری معاون عمرانی و یک نفر دیگر که اینها جزو کاندیداهما بودند. جایه‌جایی آنها از نظر ما مشکلی نداشت.

به هر حال با این آهنگ وارد انتخابات شدیم و بعد از انتخابات آقای ناطق نفر اول شد و خانم هاشمی دوم. آن موقع بحث‌هایی هم درباره اینکه خانم هاشمی نفر اول تهران بوده و نه دوم مطرح شد.

بله اما بیشتر شایعه به نظر می‌آمد چون وزارت کشور دست آقای هاشمی بود. آقای محسن هاشمی آن موقع بازرسی ویژه بود. رفست مطالعه کرد و گفت نه، همین نتیجه درست است. اختلاف آرا هم خیلی کم بود. مثلاً در حد ۴۰-۳۰ هزار رای بود. این دو نفر در مرحله اول وارد مجلس شدند. ماند مرحله دوم و شهرستان‌های زیادی که در مرحله دوم می‌خواستند شرکت کنند که دیگر کاملاً انتخابات جناحی شد. مثلاً در یک شهرستان دو نفر در مرحله دوم می‌مانند. کسی که جناح راست، جذبش می‌کرده، قاعدتاً نفر مقابل او به سمت ما جلب می‌شد. به همین دلیل این انتخابات گرمی را نوید می‌داد.

در آن دوره مشارکت به ۷۲ درصد رسید که در تمام ۱۰ دوره مجلس سابقه نداشت. تا قبیل از آن انتخابات روی مرز ۴۰ درصد یا ۵۰ درصد مشارکت رفته بود. اگر آمار را ملاحظه کنید فقط انتخابات دور اول کمی بالای ۶۰ درصد بود.

ما خودمان این را غیر قابل باور می‌دانستیم. مثلاً آرای تهران به ۲/۵ میلیون رای رسید. این خبره کننده شده بود. فرض کنید اگر جناح‌های ملی‌مذهبی هم شرکت می‌کردند حتماً مشارکت بالاتر هم می‌رفت. با وجود اینکه تعدادی از آنها در آن انتخابات تأیید صلاحیت شده بودند اما کنار کشیدند. هیچ وقت هم دلایل خود را روشن نکردند

درست است. داستان این فرق می‌کرد. ما مشغول کارهای انتخابات بودیم که یک شب گفتند دفتر رهبری با یکی از مقامات کارگزاران ملاقات کرده و گفته شما اگر مصلحت می‌دانید و گروه‌تان هم موافق باشند آقای ناطق‌نوری را در لیست بگذارید. کما اینکه به آقای نوری توصیه کردند که برگردند و ایشان هم که قهر کرده و رفته بود، دوباره بازگشت. به هر حال رهبری گفته بود اگر مصلحت می‌دانید و گروه شما هم موافق است، آقای ناطق را هم در لیستتان بگذارید. تقریباً وقتی این را در جمع اعلام کردیم، جمع کارگزاران سازندگی موافق بودند چون نوع افرادی که در آنجا بودند، یا معاون رئیس‌جمهور بودند یا شهردار بودند.

نسبت به رهبری هم ارادت داشتند. ولی به محض اینکه به ستادها اعلام کردیم، تقریباً نصف ستادهای ما تعطیل شدند. گفتند بالاخره اگر بخوایم در انتخابات رقابت کنیم، نمی‌شود سرلیست یک نفر باشد و معنی ندارد. ما هم که نمی‌توانستیم اعلام کنیم رهبری به ما گفته او را در لیست بگذارید. بالاخره ایشان مصلحتی دیده و این

که در آن دوره چرا تصمیم گرفتند نیابند، در حالی که شانس بازگشت به حاکمیت را داشتند. شما آماده بودید که احتمالاً آنها را در لیست بگذارید؟ نمی‌دانم. با آنها مذاکره‌ای نداشتیم ولی می‌دانید که هر گروهی در یک تاریخی نه آقای سحابی نه دوستان ایشان روشن نکردند چه اتفاقی افتاد که با آنکه تأیید صلاحیت شدند نیامدند. به نظر می‌آمد اگر آنها می‌آمدند، باز انتخابات پرشورتر می‌شد.

چه تعداد از افراد لیست شما موفق شدند وارد مجلس شوند؟ در تهران ۶ کاندیدای انحصاری لیست ما وارد مجلس شدند. در دور دوم، حملات به ما بسیار وسیع شد. برای اولین بار بود که فرمانده سپاه وقت (محسن رضایی) علیه این لیست مصاحبه کرد. افراد لیست ما را تحت عنوان لیبرال خط‌ساز کردند و گفتند نباید به اینها رای دهید. بیسن مرحله اول و دوم انتخابات فاصله کوتاه بود. فرصت تبلیغات هم خیلی کم. بیشتر اتمه جمعه و جماعات هم به لیست ما حمله کردند. تا جایی که ۴ نفر (آقای مجتهدشسترپی و موحدی کرمانی و دو نفر دیگر) از لیست ما بیرون رفتند. یعنی هر لحظه تهاجمی بود و اتفاقی برای ما می‌افتاد. مثلاً گاهی به ستادها حمله می‌شد. آن موقع گروهی بود به نام انصار حزب... که به ستادها حمله می‌کردند.

ولی به هر حال با همه این تفصیلات بعد از انتخابات دیدیم از ۲۷۰ نماینده نزدیک به ۱۴۰ کرسی در مجلس را در سراسر کشور گرفتیم. تقریباً می‌توانستیم رئیس مجلس را هم تعیین کنیم. اما متأسفانه ۲۰ حوزه را شورای نگهبان، باطل اعلام کرد. اکثر آن ۲۰ حوزه حوزه‌هایی بود که کاندیدای ما در آنجا حضور داشت و با این اقدام شورای نگهبان ما از اکثریت افتادیم. در آن دوره تعداد حوزه‌های ابطالی خیلی بالا رفت و به همین خاطر این بود لیست تهران را باز کردند، ۲۴ نماینده رسید که بی‌سابقه بود.

شما مناسبات داخل مجلس را هم جهت دهی می‌کردید؟ مثلاً تلاش می‌کردید آن ۱۲۰ نماینده از لیست خودتان را با هم هماهنگ کنید؟ بله ما جلسات متعددی برای آنها برگزار می‌کردیم. آن موقع برای اولین بار بود که در تاریخ مجلس رقیب برای رئیس مجلس درست می‌شد. تا آن موقع رقابت جدی نبود. مدتی آقای هاشمی بود و بعد هم آقای کریمی و بعد هم آقای ناطق. رقیب جدی برای هیچ کدام نبود. اتفاقاً جلسات ما هم در حسینیه شماره دوی جماران برگزار می‌شد. خود این مکان معنادار بود.

به هر حال ما اعلام کردیم که در انتخابات همه با هم در دور دوم انتخابات شرکت کنیم

پوستر تبلیغاتی کارگزاران سازندگی ایران در انتخابات مجلس پنجم

هنوز از نظر تاریخی نه آقای سحابی نه دوستان ایشان روشن نکردند چه اتفاقی افتاد که با آنکه تأیید صلاحیت شدند نیامدند. به نظر می‌آمد اگر آنها می‌آمدند، باز انتخابات پرشورتر می‌شد

ریاست مجلس شرکت می‌کنیم. رقیب، آقای ناطق بود که ۴ دوره سابقه مجلس داشت. کاندیدای ما هم آقای نوری بود که دو دوره سابقه نمایندگی داشت؛ چون نماینده اصفهان بود. به هر حال مبارزه شروع شد. در انتخابات رئیس موقت مجلس ما شکست خوردیم. با توجه به همین حوزه‌هایی که باطل شده بود، فکر می‌کنم ۱۱۶ رای آقای نوری آورد که خیلی رای قابلی بود و ۱۴۲-۱۴۱ رای آقای ناطق آورد که تعداد حوزه‌های باطله در اینجا اثرش را گذاشته بود.

با این شکست دیگر برنامه‌تان تبدیل شدن به یک اقلیت قدرتمند در مجلس بود؟ البته آدم از شکست ناراحت می‌شود. خیلی تلاش شده بود؛ از اول مهر روی این لیست و جمعی از کارگزاران کار کرده بودیم. ولی بلافاصله ما متوجه شدیم که حالا یک اپوزسیون و یک فراکسیون قوی در مجلس داریم. به نظر مجلس پنجم یکی از بهترین مجالس ایران بود که دو فراکسیون بودند. یک فراکسیون با ۱۵۰ نفر و یک فراکسیون با ۱۱۰ یا ۱۱۵ نفر. با قدرت راجع به قوانین و همه چیز با هم چالش می‌کردند. این خودش یک نکته مثبت است. اگر هم نگاه کنید، قوانین خوبی در مجلس پنجم به نسبت مجالس دیگر که یک‌دست‌تر بود تصویب شدند. در آن مجلس سه بار سر قوانین مختلفی که می‌خواست تصویب شود آسترکسیون شد.

شما با این پیروزی نسبی در انتخابات مجلس توانستید نظر گروه‌های دیگر اصلاح‌طلبی برای شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری را جلب کنید؟ نکته اصلی این بود که همیشه مجلس و ریاست‌جمهوری، یک سال و نیم با هم فاصله دارند. وقتی در خرداد سال ۷۵، مجلس شورای اسلامی تشکیل شد، خرداد ۷۶ هم قرار بود انتخابات ریاست‌جمهوری برگزار شود که دیگر، همه گروه‌ها دوباره به صحنه آمدند. مجمع روحانیون دوباره به صحنه سیاسی کشور برگشت. کارگزاران دیگر اینجا تنها نبود. چون واقعا مبارزه تنهایی، بسیار کار سنگینی بود. این هم که می‌گویم اگر ما مجمع نیروهای خط امام یکی می‌شدیم، احتمالاً رای ماسا خیلی بالا بود، که وقتی به خاطر این بود لیست تهران را باز کردند، نفر بعد لیست تهران، آقای نبوی بود. یعنی نفر سی و یکم آقای نبوی بود که خودش نشان می‌داد که آنها هم موقعیت مناسبی در جامعه دارند.

بعد از لیست ما، لیست آنها بود. یعنی در انتخابات مجلس اول لیست جامعه روحانیت و لیست مشترک، رای آورده بود. یعنی فائزه خانم و آقای ناطق سر لیست و آقای نوری در میانه‌های لیست بودند؛ آقای انصاری و آقای محجوب و آقای سرحدی‌زاده وسط‌های لیست بودند. بلافاصله که این لیست تمام می‌شد، نوبت به آقای نبوی و دوستان‌شان می‌رسید. اگر ما شکست سنگین می‌خوردیم، اصلاً هیچ کدام از ما رای نمی‌آوردیم، می‌رفتیم نفر صدم می‌شدیم، معلوم بود که انتخابات ریاست‌جمهوری هم می‌گفتند حرفی برای گفتن ندارند.

در انتخابات ریاست‌جمهوری ۷۶ کارگزاران آخرین گروهی بود که از آقای خاتمی حمایت کرد. چرا؟ شما گزینه‌های دیگری داشتید؟ بحث انتخابات ریاست‌جمهوری که شد ما تقریباً همان شیوه گذشته را در پیش گرفتیم. گفتیم یک لیست از افراد مختلف آماده می‌کنیم. اولین بسار بود که تصمیم گرفتیم ببینیم این لیست چقدر شانس رای آوری دارد. آن موقع در جامعه اینطور جانفاده بود که آقای ناطق قرار است رئیس‌جمهور شود. نوع سخنرانی‌ها و صحبت‌هایی که ایشان می‌کرد و سفرهایی که انجام می‌داد، این را جانفاده بود. یا این همه ما بررسی کردیم. ۱۱ اسم را در آوردیم. گفتیم ببینیم کدام یک از اینها محبوب‌تر هستند که با او صحبت کنیم. از افرادی که می‌توانم نام ببرم تا جایی که یادم هست، آقای دکتر حبیبی بود که در راس بود؛ آقای دکتر ولایتی، آقای روحانی، محمد هاشمی، آقای غرضی، دکتر نجفی، دکتر

از طرفی برای آقای کرپاسچی معوناتی درست شده بود که می‌گفتند دیگر نمی‌شود ایشان کاندیدا شود. آقای کرپاسچی در انتخابات مجلس خیلی فعال بود و به این خاطر برای ایشان مشکلاتی ایجاد کرده بودند. سازمان بازرسی کل کشور و نهادهای دیگر نظارتی می‌گفتند که هزینه‌هایی شده که باید روشن شود؛ از کجاست که اتفاقاً ما لیستی از هزینه‌ها را به همه آنها دادیم. البته شرط گذاشته بودیم که همه لیست هزینه‌هایشان را بدهند؛ نباید تنها بدهیم. اما گفتند، نه آنها چون سابقه دارند و کمک‌هاشان بیشتر از طرف بازار است لازم نیست. آن موقع تازه زرمزه محاکمه آقای کرپاسچی مطرح شده بود.

به هر حال ما شروع کردیم به مطالعه اینها و یکی یکی بحث کردیم. من خودم با آقای ولایتی صحبت کردم. ایشان گفت به دلیل اینکه آقای ناطق می‌خواهد بیاید، من از نظر اخلاقی تعهد دارم، و بنا ندارم در انتخابات شرکت کنم. نفر دوم آقای حبیبی بود که اصرار روی او زیاد بود که ایشان حتماً کاندیدا شود. من به جلسه آخری که برای گفت‌وگو با ایشان تشکیل شد رفتم. در آن جلسه ایشان گفت من حاضر نیستم کاندیدا شوم. هر چه آقایان گفتند چرا، ایشان گفت آقای هاشمی مقاومت ویژه‌ای دارد، صبر خاصی دارد، من چنین صبری نندارم. نهادهای غیردولتی در این دولت خیلی دخالت می‌کنند؛ من اصلاً طاققت این دخالت‌ها را ندارم. چون من آدم قانون‌گرایی هستم؛ و در نهایت گفت در انتخابات شرکت نمی‌کنم. ولی از طرف کارگزاران اصرار زیادی بود که ایشان بیاید. من یادم است هر وقت بحث می‌شد که ما باید از آقای خاتمی حمایت کنیم. می‌گفتند نه، باید تکلیف آقای حبیبی روشن شود، بعد به سراغ کاندیدای دیگری برویم.

در آن لیست آقای محمد هاشمی هم بود که رای ایشان نسبتاً مناسب بود. اما او هم با منع آیت‌الله هاشمی مواجه شده بود و حضورش منتهی شد. دکتر نجفی و دکتر نوربخش هم نظرشان از ابتدا روی آقای خاتمی بود.

با آقای خاتمی خود آقای کرپاسچی صحبت کرد. آقای خاتمی گفته بود من نیستم و نمی‌آیم. ولی در اسفند آن سال اعلام کرد که تقاضاها خیلی زیاد شده، باید فکر کنم. آقای خاتمی می‌گفت به‌طور کلی من کار فکری می‌کنم و کتاب می‌نویسم و اصلاً علاقه‌ای به این کارها ندارم. این گزارش‌ها بود که آقای کرپاسچی به جلسه داد. آقای عبدالله نوری هم جزو ده نفری بود که ما بحث کرده بودیم، و ایشان گفت من مجلس هستم، بالاخره اپوزوسیون به هم می‌ریزد اگر من بیرون بیایم. منتها از ابتدا آقای دکتر نجفی و دکتر نوربخش نظرشان این بود که حتماً آقای خاتمی می‌آید و موافقت می‌کنند. اولین ملاقاتی که به عنوان مسئول ستاد کارگزاران با آقای خاتمی داشتم، وقتی بود که با آقای دکتر نجفی و نوربخش و فائزه خانم یک شب به منزل ایشان رفتیم.

در چه بازه‌ای بود؟ چقدر به انتخابات مانده بود؟ هنوز در اسفند بودیم.

هنوز در اسفند بودیم.

یادداشت

آبی‌های فرانسوی
نگاهی اجمالی به ساختار و برنامه‌های حزب لیبرال‌دموکرات

ترکیبی از رنگ‌های آبی آسمانی و طلایی تندیس آدمکی را می‌سازد که بر پیشانی ساختمان در پاریس خودنمایی می‌کند. این ساختمان از سپتامبر سال ۲۰۰۸ در فرانسه به عنوان مقر اصلی لیبرال‌دموکرات‌ها شناخته می‌شود. نگاه سیاسی لیبرال‌دموکرات‌های فرانسوی لیبرالیسم سنتی است و موضع‌گیری‌های سیاسی آنها بر پایه راست میانه در میدان سیاست فرانسه تنظیم می‌شود. نگارش ملی این حزب با نگارش آنها در قالب اتحادیه اروپا تفاوت دارد. لیبرال‌دموکرات‌ها در سطح ملی با شعار اتحاد لیبرال‌ها و مستقل‌ها حرکت می‌کنند، در حالی که شعار آنها برای اتحادیه اروپا «حزب اروپایی برای آزادی‌های فردی» است.

تاریخچه

سنگ‌بنای حزب لیبرال‌دموکرات فرانسه (PHD)، در آوریل سال ۲۰۰۸ توسط اورلین ورون بنا نهاده شد، حزبی که با حضور رهبران احزابی چون اتحاد برای جنبش ملی فرانسه UMP، حزب میانه‌رو UDF و گروهی از لیبرال‌هایی که به حاشیه رانده شده بودند، ایجاد شد و پروژه اش کلید خورد. در ۱۳ اکتبر ۲۰۰۹، رهبر این جریان اعلام کرد که برای همکاری با دو جریان لیبرال‌های جایگزین و اتحادیه میانه‌روها برنامه‌های مشترکی را طراحی کرده‌اند. در طول انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲، حامیان حزب لیبرال‌دموکرات در دور اول از نامزدی فرانسوا بایرو حمایت کردند و پس از آن برای مقابله با فرانسوا اولاند پشت سر نیکولا سارکوزی قرار گرفتند. حزب لیبرال‌دموکرات در سال ۲۰۱۲ تنها حزب فرانسوی بود که از نامزدی میت رامنی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا حمایت کرد، این در حالی بود که سایر احزاب فرانسوی از جمله جنبش ملی فرانسه به پیروزی باراک اوباما امید داشتند. در انتخابات منطقه‌ای که در سال ۲۰۱۵ برگزار شد، حزب لیبرال‌دموکرات فرانسه از افتتاح خطوط اتوبوسرانی توسط بخش خصوصی آن هم بدون حمایت اتحادیه کارگری حمل و نقل استقبال کرد و حتی در این زمینه پیشنهادی را هم ارائه داد. این جنبش پیش از این در میانه بحث‌ها در مورد افزایش مالیات‌ها خواستار اعمال اصلاحاتی اجباری شده، در ماه آوریل ۲۰۱۶ حزب لیبرال‌دموکرات از نامزدی رما یاد حمایت کرد تا وی بتواند در سال ۲۰۱۷ بر مسند ریاست جمهوری تکیه بزند. اما پس از آن با رصد وقایع، این حزب به یکی از مهم‌ترین حامیان فرانسوا فیون تبدیل شد.

لیبرالیسم فرانسوی

با پیروزی امانوئل ماکرون در فرانسه بحث راه سوم میان سوسیالیسم و محافظه‌کاری در این کشور داغ شده است



مهمی در شکستن اعتصابات ایفا کرد. ورون تا نیمه سال ۲۰۰۰ کاملاً از دنیای سیاست دور بود تا این که بعد از آن فهمید که هیچ کدام از احزاب موجود در فرانسه نمی‌توانند پاسخگوی نیازهای مردم کشور باشند. در نهایت در سایه فعالیت‌های ورون حزب لیبرال‌دموکرات برای ایجاد و به ثمر نشستن پروژه‌های ملی بر اساس آرمان‌های آزادی، برابری فرصت‌ها و برادری متولد شد. رسانه‌های دست راستی در فرانسه از اغلب احزاب سیاسی با دیدگاه‌های لیبرالی حمایت می‌کنند اما در این میان روزنامه فیگارو، روزنامه صبح فرانسه وابستگی آشکارتری به این جریان دارد. به این جریان دارد. بنسار آخرین آمار تیراژ این روزنامه تا سقف ۷۰۰ هزار می‌رسد. روزنامه فیگارو از سال ۱۸۲۶ در پاریس منتشر می‌شود. فیگارو در کنار روزنامه لوموند از معروف‌ترین و قدیمی‌ترین روزنامه‌های منتشر شده در جهان است. موضع‌گیری‌های روزنامه فیگارو عموماً به صورت محافظه کارانه است و از همین رو نزدیکی بیشتری به طبقه متوسط جامعه فرانسوی دارد. برنامه‌های حزب لیبرال‌دموکرات فرانسه اغلب در این روزنامه و رسانه‌هایی مشابه فیگارو نمود و بازتاب پیدا می‌کند.

عامل حرکت حزب به صورت روزانه است. استخدام، آماده‌سازی برای انتخابات و تامین امورات مالی و بودجه‌های مسود نیاز از وظایف این کمیسیون به حساب می‌آید.

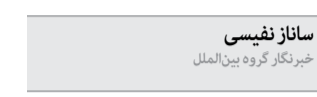
رهبری حزب و رسانه‌ها

اورلین ورون فعال آزادی‌خواه فرانسوی است که در سال ۲۰۰۸ حزب لیبرال‌دموکراسی فرانسه را تأسیس کرد. او از آن زمان تا کنون ریاست این حزب را بر عهده دارد. با آغاز به کار حزب و دبیر کلی ورون این مجموعه جریان‌های تازه‌ای را در فضای سیاسی اجتماعی فرانسه راهاندازی کرد. کاهش هزینه‌های عمومی، کاهش فشار مالیات برای گروه‌های نیازمند و اصلاح قوانین مربوط به پرداخت حقوق بازنشستگان از مهمترین موضوعاتی بود که لیبرال‌دموکرات‌ها در سال‌های اول آغاز به کار خود پیگیری آنها شدند. اورلین ورون ۴۶ ساله پیش از آنکه وارد عرصه سیاست شود ریاست کمیته موسوم به «لبرته شقی» را بر عهده داشت. او در جریان تظاهرات ۱۵ ژوئن سال ۲۰۰۳ به عنوان چهره‌ای ملی شناخته شد و در تظاهرات جنبش‌های کارگری نقش

ساختار

PLD یا لیبرال‌دموکراسی حزبی است که اعتقادات و اهدافی آرمانی برای اعتدالی جامعه دارد اما در عین حال جاه‌طلبی ویژه‌ای که لازمه فعالیت‌های سیاسی است در این حزب دیده می‌شود. اعضای این حزب برای رسیدن به کرسی‌های پارلمانی و جایگاه‌های حساس سیاسی تلاش می‌کنند تا جایگاه خود را در عرصه سیاست مانند مهره‌های شطرنج بر صفحه بازی، به صورت تعیین کننده و اثرگذار تعریف کنند. اعضای این حزب عملکردی پویا دارند و از سوی فدراسیون گروه‌بندی شده‌اند و از این رو سلسله‌مراتب برای دستیابی به موقعیت‌های حساس به درستی رعایت می‌شود. در سطح ملی این حزب چهار بخش اصلی دارد: شورای ملی، دفتر ملی، کمیسیون اخلاقی و کمیسیون اجرایی. نمایندگان حزب در شورای ملی حضور دارند. دفتر ملی در کنار شورا وظیفه تأیید گرایش‌ها و اتحادیه‌های مهم در حزب را بر عهده دارد. کمیسیون اخلاقی و در بخش آخر نیز کمیسیون اجرایی

برای تولید سود و منافع ملی دنبال کنند. کاهش میزان مالیات یکی از برنامه‌های اصلی است. سیستم دریافت مالیات در حال حاضر در فرانسه ناکارآمد است. یکی از موضوعات در مورد سیستم معیوب دریافت مالیات به میزان آن بر می‌گردد. لیبرال‌دموکرات‌های فرانسه می‌خواهند میزان دریافت مالیات را برای همه افراد معقول کنند؛ چرا که اهرم مالیات نباید به عنوان عنصری تنبیهی به کار گرفته شود اما می‌توان با اصلاح قانون، آن را به اهرمی کارآمد تبدیل کرد. دولت مرکزی نیازمند تمرکز دوباره بر مفاهیمی چون عدالت، نیروهای نظامی و انتظامی، ارتش و سیاست خارجی است. دموکراسی محلی نیازمند تغییر و مدرن‌سازی است. همه‌پرسی در این مسیر می‌توان راهکاری مناسب باشد و باعث می‌شود اصلاح در همه این زمینه‌ها صورت پذیرد. لیبرال‌دموکرات‌ها ارزش بالایی برای رای مردم قائلند. آنها برای آن که ارزش آرای عمومی افزایش پیدا کند از حامیان کاهش تعداد نمایندگان در مجلس شورای ملی و سنا هستند. بر اساس دموکراسی مدرن، این حزب در تلاش است تا اعتماد عمومی را به نهادهای اجتماعی-سیاسی بازگرداند.



چشم‌انداز

«دموکراسی فرانسه بیمار است. وابستگی به نهادهای مختلف معضل اساسی در دموکراسی این کشور است. موسساتی که طمع هستند و شهروندها را در ساختاری قرار می‌دهند که تمایلی به حضور در آنها ندارند.» در همین راستا لیبرال‌دموکرات‌ها قصد دارند با ارائه بازتعریفی از این ساختارها شهروندان را در جایگاه حقیقی‌شان قرار دهند، جایگاهی که در آن یک شهروند به صورت همزمان در مرکز و قلب سیستم سیاسی حضور پیدا کند. دموکراسی در فرانسه درگیر رقابت‌های سیاسی دو قطب و آسیب‌دیده است. لیبرال‌دموکراسی قصد دارد که شهروندان با همبستگی بیشتری در جامعه رفتار کنند و از این فضای دوقطبی خارج شوند. هدف لیبرال‌دموکراسی فرانسه آن است که شهروندان دارای قدرت شده و بر تصمیم‌های عمومی اثرگذار باشند. شرکت‌ها، احزاب سیاسی و اتحادیه‌ها باید توانایی جذب مشتری‌ها و افراد را

«نه» به دولت‌سازاری اقتصادی؛ مروری بر برنامه‌ی حزب لیبرال‌دموکرات فرانسه

موقعیت مناسب قرار دارند. در همین راستا باید گفت که فعالیت دولت در حوزه مسکن بیش از آن که زمینه‌ساز کاهش محدودیت‌ها شود، دردمساز شده است. ما باید حق آزادی زمین را به رسمیت شناخته، به مالکان اجازه دهیم در زمین‌های خود املاکشان را بسازند، تا آغاز قرن بیستم طرح توسعه شهری به سرعت پیش می‌رفت اما حالا باید محدودیت‌هایی که در زمینه نقل و انتقال ملک و قوانین مربوط به فروش اجباری وجود دارد را حذف یا بهتر بگوییم تعدیل کنیم. در چنین شرایطی مالکان ملک مسئولیت فعالیت‌هایشان در این زمینه را بر عهده گرفته و دولت صرفاً در مواقع اضطراری دخالت خواهد کرد.

احترام به اموال عمومی و محیط زیست

آزادی در کنار مسئولیت‌پذیری معنا پیدا می‌کند. احترام به حق مالکیت زمانی معنا خواهد یافت که هر شهروند فرانسوی در ازای زمانی که وارد می‌کند، غرامت پرداخت کرده و مسئولیتش را بپذیرد. در همین راستا ما نیازمند یک رویکرد نظارتی هستیم. نکته‌ای که باید مورد تأمل قرار بگیرد این است که دولت باید برای جراست از محیط زیست از تخصیص یارانه به فن‌آوری‌های پیشرفته که چرخش سبز را متوقف می‌کند و به محیط زیست آسیب می‌زند، خودداری کند.

تاکید بر بیکارچی اتحادیه اروپا

ما اعضای حزب لیبرال‌دموکرات بر این باوریم که ساختار نهاد منطقه‌ای چون اتحادیه اروپا باید به صورتی یکپارچه حفظ شود، چرا که در صورت فقدان یک ساختار سیاسی منسجم اروپا با خطراتی بالقوه و در عین حال جدی دست به گریبان خواهد بود. تلاش برای تحقق صلح، تبادل اطلاعات و همکاری‌های متقابل در جمله اصولی است که دموکرات‌مسیحی‌ها بدان باور دارند و برای تحقیقشان از هیچ تلاشی دریغ نخواهند کرد.

احیای سیستم دموکراسی مستقیم

اخلاق سیاسی ما به وسیله گروهی از نمایندگان منتخب تعیین و اجرایی خواهد شد و ادامه این شرایط ممکن است شهروندان فرانسوی را در موضع ضعف قرار دهد. ما می‌توانیم با الهام از ساختار حاکم بر سونیس که همانا نظامی مبتنی بر دموکراسی مستقیم است از روش همه‌پرسی استفاده کرده و زمینه را برای مشارکت همه شهروندان فرانسوی در اداره امور کشور فراهم کنیم.

آزادی بیان گروهی مخالف یا منتقد شد، فضای مبتنی بر شفافیت باید بر جامعه حاکم شود و اعمال محدودیت بر آزادی شهروندان آن هم به دلیل نظرات مخالف صرفاً زمینه‌ساز تنش خواهد شد و فضای از بی‌اعتمادی را میان دولت و شهروندان ایجاد می‌کند.

گنجاندن خدمات مدنی در حقوق عمومی کارگر و در زمینه بازنشستگی

سیستم بازنشستگی باید برای همه یکسان باشد، خواه فرد مورد نظر کارگر عادی باشد، هنرمند یا شخص رئیس‌جمهور. در شرایط کنونی طرح‌های حاکم به گروهی فرصت می‌دهد تا از مزایای بازنشستگی بیش از سایرین استفاده کنند. در همین راستا باید گفت که مدیریت منابع انسانی باید به شکل کلی انعطاف‌پذیر باشد و در مورد هر فرد یا هر گروه سنی به شکلی برابر اجرا شود. در همین راستا باید اصلاحاتی تدریجی در این زمینه اعمال شود و خود کارمندان باید در زمینه توزیع سرمایه نقش داشته و آن را مدیریت کنند. این تنها راه تضمین پرداخت حقوق بازنشستگی در درازمدت خواهد بود. کارمندان دولت نیز باید همچون دیگران تابع قوانین عمومی کار باشند.

لغو امتیازات نمایندگان منتخب

هیچ کدام از برنامه‌های فوق نمی‌تواند برای عموم شهروندان قابل قبول باشد مگر آن که نمایندگانشان و مقام‌های منتخب نیز مشمول این قانون شوند. به بیانی دیگر کارکنان دولت زمانی که وارد این ساختار دولتی می‌شوند باید فارغ از حقوق شهروندی‌شان فعالیت کرده و پس از ترک پست دولتی بتوانند بار دیگر از این حقوق برخوردار شوند. در همین راستا استخدام در مناصب دولتی نباید از طریق رابطه انجام شود و دولت در صورت برخورد با چنین مواردی باید فرد یا گروه خاطی را بر اساس مفاد قانون مجازات کند. اینجاست که بحث شفافیت و اعتماد متقابل میان شهروندان و دولت حاکم حائز اهمیت خواهد شد.

به رسمیت شناخته شدن حق مالکیت

در فرانسه صاحبان مسکن باید برای ملک خود مالیات‌های سنگینی پرداخت کنند و در این زمینه موانع نظارتی می‌تواند مشکلاتی برای مالکان ایجاد کند، در چنین شرایطی تنها ده درصد شهروندان فرانسه در

محل. میزان این مالیات کم‌تر از ۱۶ درصد برآورد شده است. این ساختار می‌تواند زمینه‌ساز افزایش مالیات‌ها و همچنین کاهش ثقل شود. در راستای این طرح شهروندان فرانسوی برای نشان دادن شایستگی‌ها و مهارت‌هایشان تلاش خواهند کرد، همچنین با تحقق چنین امری زمینه برای ریسک‌پذیری در انجام معاملات افزایش یافته و وضعیت اقتصادی می‌تواند مشکلات را پشت سر گذاشته و فضا برای بهبود ساختار اقتصادی کشور فراهم شود. ما از این طریق قادر خواهیم بود تا بودجه لازم را تأمین کنیم. همچنین، کارفرمایان تمامی حقوق کارگران‌شان را بدون آن کم و کاست پرداخت خواهند کرد بدون آن که از میزان حقوق کارگران‌شان اندکی را به بهانه بیمه کسر کنند. در چنین شرایطی کارگران حق انتخاب خواهند داشت تا برای مواردی چون بیکاری، بیماری و بازنشستگی با خود ساختار بیمه به شکلی مستقیم ارتباط داشته باشند. در سطح نهادهای محلی نیز اجرای این طرح زمینه را برای مدیریت آزاد فراهم کرده، هر منطقه براساس شرایط خاص حاکم بر آن می‌تواند نرخ مالیات را افزایش یا کاهش دهد.

نظارت بر آموزش

کیفیت نظام آموزشی موجب افزایش توانایی‌های ما برای حفظ استانداردها خواهد شد. خلایق، ارتقای فرهنگی و افزایش توانایی‌های فردی برای مقابله با مشکلات پیش رو فرآیندی پیچیده است اما رمز سعادت جامعه در گروهی تحقق آن است. ما بر این باوریم که ساختارهای آموزشی، معلمان و مدرسان ما باید از آزادی کامل برای تقسیم بودجه در چارچوب ساختار آموزشی برخوردار باشند. کشوری چون سوئد از این شیوه پیروی کرد و به نتایج مثبتی دست یافت.

تضمین آزادی‌ها

شاید بتوان گفت که آزادی بیان مادر تمامی آزادی‌ها است. اگر این آزادی در جامعه محقق نشود، زمینه برای گسترش فریب، فراتر از آن نابودی محیط زیست و حتی افزایش قدرت دولت و تحمیل این قدرت به شهروندان جامعه فراهم خواهد شد. ما به آزادی کامل و خصوص آزادی در حوزه بیان و اندیشه باور داریم چرا که تحقق این اصل می‌تواند زمینه را برای کاهش خشونت‌ها فراهم کند. در همین راستا نمی‌توان مانع از

براساس نیازهای کشور و با در نظر گرفتن منابع انسانی کارآمد فعالیت کند. بدهی‌های عمومی همچون تهدیدی جدی علیه آزادی و رفاه جامعه فرانسه است، چرا که بخشی از هزینه‌های دولت باید صرف پرداخت این بدهی‌ها شود. در همین راستا دولت باید تلاش کند تا طی ده سال میزان بدهی‌ها را به میزان یک‌سوم کاهش دهد. امنیت اجتماعی یکی از مهم‌ترین مقوله‌هایی است که باید بدان توجه شود. در همین راستا باید دوره بازنشستگی با در نظر گرفتن یک سری از محدودیت‌ها طولانی‌تر شود. دولت همچنین باید در زمینه ارتقای ساختار بودجه نیز فعالیت کند. یکی از نگرانی‌های حزب لیبرال‌دموکرات فرانسه به تضعیف ساختار قوه قضائیه مربوط است. در میان ۶۰۰ هزار متن قانونی، دولت باید برای تحقق عدالت و همچنین زمینه‌سازی برای فهم همگانی این متون، بخشی از آن را مورد بازنگری قرار دهد. بازنگری روی فعالیت‌های پلیس نیز یکی از مهم‌ترین وظایف دولت است تا از این طریق بتواند در برابر برخی از سوءاستفاده‌های ایستادگی کند.

جدایی اقتصاد از بنده دولت

بحران کنونی حاکم بر فرانسه ناشی از همکاری دولت با بانک‌ها است؛ بدین معنا که دولت برای تأمین بدهی‌هایش به سرمایه بانک‌ها متوسل خواهد شد، سرمایه‌ای که بعضاً از طریق فعالیت‌های نادرست اقتصادی به دست آمده است. بدین معنا که اگر دولت به کارمندان یارانه تخصیص دهد، آنها می‌توانند از سرمایه فوق در بخش تولیدات کالا استفاده کنند و همین امر زمینه‌ساز کاهش رقابت میان کمپانی‌ها و بخش‌های نوظهور خواهد شد، مسئله‌ای که با اصل توسعه پایدار مغایر است. در این میان باید برخی از قوانین منسوخ را نیز نادیده گرفت، دولت نمی‌تواند برای مدت‌سی طولانی از پول مالیات‌دهندگان برای جلوگیری از ورشکستگی استفاده کند. دولت‌مدان نباید به منابع مالی دسترسی داشته باشند. این امر برای تضمین ساختار دولت و همچنین کاهش تورم ضروری است.

مالیات

ما اعضای حزب لیبرال‌دموکرات فرانسه بر این باوریم که باید برای دریافت مالیات ساختار مشابهی را طراحی کرد، ساختاری مبتنی بر دو پایه اصلی. دریافت مالیات غیرمستقیم از دولت و از مقام‌های

زمینه‌سازی برای اشتغال و شکوفایی استعدادها

نرخ بیکاری در فرانسه طی برهه‌ای از زمان افزایش یافته بود که خوشبختانه در پرتو سیاست‌هایی که در دهه‌های اخیر در این زمینه اتخاذ شد، این مشکل تا حدودی حل شد. با این حال باید گفت که افزایش فرصت‌های شغلی از ۲۰ هزار به ۷۰ هزار آن هم در شرایطی که یک چهارم کارفرمایان و کارگران از عدم داشتن مهارت درست در حوزه فعالیتشان می‌گویند، مناسب نیست. طبیعتاً اشتغال نتیجه سیاست‌های اقتصادی و کسب و کار است. جذب نیروی کار برای کسب سرمایه بیشتر و در مقابل اعمال محدودیت قانونی و مالی بر کارگران جزو یکی از سیاست‌هایی است که زمینه را برای ایجاد فرصت‌های شغلی ایجاد خواهد کرد؛ با این حال به باور ما نیروی کار باید براساس نیاز بازار تأمین شود و در راستای تحقق این امر باید زمینه برای گسترش آموزش‌های حرفه‌ای فراهم شود، آن هم از طریق برگزاری کارگاه‌هایی که توسط کمپانی‌ها و یا شرکت‌های خصوصی راهاندازی می‌شود. در این میان دانشگاه‌ها نیز باید خود را برای پرورش مدیران برجسته که به عنوان نمایندگان ما در حوزه جهانی فعالیت می‌کنند آماده کنند. از منظر قانون کار نه باید صرفاً تأمین‌کننده منافع کارگران باشد که کارفرمایان. از طرفی دیگر ما از خوداشتغالی ایجاد فرصت‌های شغلی به شکلی مستقل حمایت خواهیم کرد، به شرط آن که کارآفرینان برای جلوگیری از فرار مالیاتی براساس قواعد و معیارهای مشخصی عمل کنند. در ارتباط با حقوق کارگران نیز ما بر این باوریم که برای پرداخت دستمزدها باید سه مؤلفه (بیمه بیکاری، بیمه سلامت و بیمه بازنشستگی) لحاظ شده و قرارداد با میل و تمایل کارگر با پایه حقوقی که برایش لحاظ شده، محاسبه شود.

بازنگری فعالیت‌های دولتی

هزینه‌های عمومی دربرگیرنده ۵۷ درصد از تولید ناخالص ملی کشور است. در این میان هزینه وزارتخانه‌های دولتی فرانسه در قیاس با سایر کشورهای اروپایی در پایین‌ترین سطح قرار دارد. با این حال باید گفت که از منظر ما دولت باید ساختاری انعطاف‌پذیر داشته باشد که در عین پایبندی به ارزش‌های اساسی فرانسه برای نیل به اهداف خویش

مرگ ایدئولوگ دموکرات‌ها

زیبگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی دولت کارتر در ۸۹ سالگی درگذشت

سازان نفیسی

خبرنگار گروه بین‌الملل

زیبگنیو برژینسکی، ژنرال استراتژیست آمریکایی در سن ۸۹ سالگی درگذشت. همان‌کجه سیاستمداری که باراک اوباما از وی تحت عنوان «حامی تمامی رهبران ایالات متحده یاد کرده» فرزند ناسیونالیست لهستانی که نقش برجسته‌ای در میدان سیاست ایالات متحده آمریکا بر جای گذاشت و طرح‌ها و تئوری‌های سیاسی‌اش راه را برای ورود جدی‌ترش به عرصه سیاست این کشور هموارتر کرد تا جایی که روزی بر کرسی مشاور امنیت ملی آن هم در کابینه کندی تکیه زد و پس از آن شد کسینجر دیگر، حالا همان‌گونه که براون اسموت، کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه هاروارد می‌گوید، انگار ایالات متحده با مرگ برژینسکی یکی از مهره‌های اصلی‌اش را از دست داده؛ مهره‌ای که رهبران امروز به سختی می‌توانند جایگزینی برای آن بیابند.

زیبگنیو برژینسکی در ۲۸ مارس ۱۹۲۸ در لهستان متولد شد. پدرش تادومسز برژینسکی، ناسیونالیستی افراطی بود که زمانی به عنوان دیپلمات لهستانی فعالیت می‌کرد. وی در سال ۱۹۳۶، همزمان با رویبندی موسوم به «صفیه بزرگ» در اتحادیه جماهیر شوروی به این کشور فرستاده شد و در سال ۱۹۳۸ در قالب ماموریتی به کانادا رفت؛ سفری بی‌بازگشت. برژینسکی همانجا در دانشگاه میک گیل مدرک فوق‌لیسانس‌اش را دریافت کرد، برای خواندن دکتری به آمریکا سفر کرد و در دانشگاه هاروارد دکترای علوم سیاسی‌اش را گرفت. برژینسکی هیچگاه دانشگاه را رها نکرد؛ چه آن زمان که در عرصه سیاست حضوری پررنگ داشت و چه زمانی که در حاشیه قرار گرفت. وی زمانی در قامت استاد سیاست خارجی در دانشکده مطالعات بین‌المللی پیشرفته پاول اپنیتز، دانشگاه جان هاپکینز در واشنگتن دی. سی تدریس می‌کرد و به عنوان کارشناس در مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی فعالیت داشت. علاوه بر این عضو برجسته چندین کارگروه و شورای تخصصی در حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی هم بود و در طول سالیان دراز نظریات بنیادینی را در باب روابط بین‌الملل و ژئواستراتژی مطرح کرد. برژینسکی زمانی که به عنوان استاد در دانشگاه هاروارد تدریس می‌کرد، سیاست موسوم به «مقب‌گرده» آیزنهاور و جان فاستر دالس را به چالش کشید. چرا که بر این باور بود که اعمال خشونت و دامن زدن به تنش‌ها زمینه را برای گرایش کشورهای اروپای شرقی به اتحادیه جماهیر شوروی فراهم خواهد کرد؛ ادعایی که در سال ۱۹۶۵ مستحش اثبات شد، یعنی زمانی که لهستانی‌ها و مجارستانی‌ها به تظاهرات و اعتصابات گسترده دست زدند و از همه تلاش‌شان برای کاهش سلطه شوروی استناده کردند. برژینسکی در سال ۱۹۵۹ به نیویورک رفت و در دانشگاه کلمبیا مشغول به تدریس شد. در آنجا بود که کتاب موسوم به «بلوک شوروی: اتحاد و منازعه» را نوشت و طی آن به فضای حاکم بر اروپای شرقی پس از پایان جنگ سرد پرداخت. وی یکی از حامیان اصلی مکتب فکری واقع‌گرای بود، حقیقتاً برژینسکی یک رئالیست بود و در همین راستا به لحاظ فکری با هالفورد مکیندر و نیکلاس جی در راستای احیای سنت ژئوپولیتیک همگام و هم‌صدا شد.

کارنامه استراتژیست ارشد آمریکا

میراث برژینسکی در میدان سیاست ایالات متحده بسیار چشم‌گیر است. همان او بود که زمینه را برای عادی‌سازی روابط ایالات متحده و چین؛ اعضای توافقی منع گسترش تسلیحات استراتژیک و همچنین اعضای پیمان کمپ دیوید فراهم کرد. وی در طول دوران فعالیتش هیچگاه فراموش نکرد که یک لهستانی الاصل است و در همین راستا فعالیت‌هایش در اروپای شرقی را متوقف نکرد و به‌رغم هشدار ژنرال دوگل، رئیس‌جمهوری فرانسه مبنی بر این که گستره اروپا از اقیانوس اطلس آغاز شده و تا مرزهای اورال ادامه دارد، با تکیه بر اصول

حقوق بشر تلاش داشت تا زمینه را برای طغیان عمومی علیه اتحادیه جماهیر شوروی فراهم کند؛ به عبارتی دیگری راهی خلاف راه پدرش بر گزید؛ اگر پدرش برای مقابله با اتحادیه جماهیر شوروی به مبارزات مسلحانه باور داشت، استراتژیست واقع‌گرای آمریکایی به تاکتیک دیگری متوسل شد تا با توسل بدان بتواند پایه‌های این اتحادیه کمونیستی را تضعیف کند. مسلح کردن مجاهدین افغان علیه نیروهای متجاوز شوروی و همچنین اعضای معاهده توریخوس-کارتر در سال ۱۹۹۹، که بر مبنای آن به کنترل ایالات متحده بر کانال پاناما پایان داده شد، نیز از دیگر فعالیت‌هایی است که در کارنامه سیاسی مشاور امنیت ملی پیشین آمریکا ثبت شده است. با این حال استراتژیست اصلی آمریکا در یکی از قمارهای سیاسی‌اش باخت؛ ماجرا مربوط می‌شد به عملیاتی موسوم به «پنجه عقاب» که طی آن قرار بود زمینه برای آزادی گروگان‌های آمریکایی در ایران فراهم شود، عملیاتی که هیچگاه اجرایی نشد و پس‌لرزه‌هایش گریبان برژینسکی را گرفت و موجب شد طی یک برهه زمانی از وی تحت عنوان مغفورترین چهره دولت کارتر یاد کنند.

صدای رقیب کسینجر

درست زمانی که جیمی کارتر دموکرات در میانه کارزار رقابت‌های انتخاباتی‌اش خود را همچون «دانش‌آموز کنجکاو» برژینسکی توصیف کرد، پروژه فعالیت‌های رسمی سیاسی برژینسکی کلید خورد. کارتر پس از پیروزی در انتخابات سال ۱۹۷۶، برژینسکی را به سمت مشاور امنیت ملی خود برگزید. این اولین عنوان رسمی برژینسکی در عرصه سیاست قلمداد شد. مشاور ارشد امنیت ملی کارتر از همان ابتدای کار می‌دانست که می‌تواند از فرصت به دست آمده برای ایجاد تغییراتی در حوزه سیاست خارجی آمریکا استفاده کند. وی به خوبی می‌دانست که کارتر در جست‌وجوی کسینجر دیگری نیست و خود می‌خواهد در مورد تصمیمات کلیدی سیاست خارجی، تصمیم‌گیری کند؛ با این حال حتی یک گام هم عقب ننشست. وی فعالیتش را با تأکید بر اصول حقوق بشر که در بیانیه هلسینکی مورد تأکید قرار گرفت، شروع کرده؛ اصولی که اندکی بعد زمینه را برای شکل‌گیری گروه فصل ۷۷ در چک‌اسلواکی فراهم کرد؛ برژینسکی در همان روزهای آغازین فعالیت سیاسی‌اش برای معترضان شوروی پیام مثبتی را ارسال کرده؛ پیامی که خشم شوروی و رهبران اروپای غربی را برانگیخت. معترضان، پیام‌برژینسکی را در تقابل با اصل «استورالعمل تشنج‌زدایی» قلمداد کردند؛ اصلی که توسط نیکسون و کسینجر تدوین و اجرا شده بود. اینجا بود که اختلافات میان برژینسکی و دیگر اعضای حزب دموکرات بالا گرفت، حزبی که برژینسکی بخشی از بدنه آن بود. یکی از جدی‌ترین منتقدان برژینسکی، سایروس ونس وزیر امور خارجه وقت بسود. به باور وی ایالات متحده نباید برای توافق با شوروی در مورد مذاکرات منع گسترش تسلیحات استراتژیک، بیش از حد بر حقوق بشر تأکید کند. اما در مقابل برژینسکی باور دیگری داشت. دو تاکتیک باید همزمان اجرایی شود. با تداوم این اختلافات برژینسکی نه‌تنها کوتاه نیامد بلکه در فرمانی از فرستنده‌های رادیو آزاد اروپا خواست تا برنامه‌هایشان را به شکلی گسترده پخش کنند؛ فرمانی که در تقابل با سیاست‌های نیکسون-کسینجر قرار داشت. این فرمان پس‌لرزه‌های فراوانی را به دنبال داشت.

معمار بنیادگرایی

از برژینسکی تحت عنوان «معمار بنیادگرایی» یاد می‌شود؛ کسی که در برهه‌ای از زمان برای مقابله با اتحادیه جماهیر شوروی و زیاده‌خواهی‌های این کشور در خاک افغانستان زمینه را برای شکل‌گیری گروه‌های رادیکال در افغانستان فراهم کرد؛ گروه‌هایی که ابتدا تحت عنوان مجاهدان افغان شناخته می‌شدند، اما پس از گذشت زمان شبه‌نظامیان طالبان از دل آن سر برآوردند. برژینسکی در سال ۱۹۷۹ در راستای حمایت از مجاهدین در پاکستان و افغانستان به سرویس‌های امنیتی پاکستان و حمایت‌های مالی آژانس مرکزی اطلاعات

(سی‌آی‌ای) آمریکا و ام‌آی‌سی‌کس، انگلستان متوسل شد. در همین راستا وی توانست برنامه‌هایی را در جهت تجهیز، آموزش و راهنمایی مجاهدین افغان طراحی و اجرا کند. هدف از این سیاست قدرت دادن به گروه‌های رادیکال بود تا ایالات متحده با تکیه بر توانشان بتواند در مقابل جاه‌طلبی‌های شوروی در خاک افغانستان ایستاده و حزب دموکراتیک خلق افغانستان که سکولار کمونیست بود، را سرنگون کند. سال‌ها بعد، برژینسکی در مصاحبه‌ای با سی‌ان‌ان به نقش برجسته‌اش در جنگ افغانستان اعتراف کرد. وی درست یک ماه پس از حمله شوروی به خاک افغانستان به پاکستان سفر کرد و با کمک مقام‌های پاکستانی، سعودی‌ها، مصری‌ها، انگلستان و چین منابع مالی و تسلیحاتی مجهزی را در اختیار مجاهدین افغان قرار داد. آنگونه که خودش گفته است، وی برخلاف وزیر خارجه وقت آمریکا می‌خواست به هر طریقی به جنگ افغانستان پایان دهد و به همین دلیل یکی از پرهزینه‌ترین و طولانی‌ترین عملیات‌های مخفی سسیا را رقم زد و بستر را برای شکل‌گیری گروه بنیادگرایی چون القاعده به رهبری شخصی چون بن‌لادن فراهم کرد؛ گروهی که سال‌ها بعد ترآزدی تلخ یازده سپتامبر را رقم زد.

غزوری که شکست

با وقوع انقلاب اسلامی ایران، شاه با دیگر به ایالات متحده متوسل شد چرا که به تنهایی قادر به رویارویی با انقلابیون نبود و می‌دانست ایران به لحاظ استراتژیکی برای آمریکا بااهمیت است. در همان زمان ویلیام سولیوان، سفیر آمریکا در ایران، از قول برژینسکی به شاه برای خروج از این بحران اطمینان خاطر داد. درست در همان زمان، برخی از مقامات ارشد وزارت خارجه اعلام کردند که شاه باید کشور را ترک کند؛ بدون آن که جایگزینی برای وی در نظر بگیرند؛ با این حال برژینسکی و جیمز شلینگر، وزیر انرژی آمریکا همچنان بر حمایت نظامی آمریکا از شاه تأکید داشتند. این حمایت حتی در آخرین روزهای منتهی به انقلاب نیز ادامه داشت، انگار برژینسکی نمی‌توانست شکست شاه را باور کند. او تا جایی پیش رفت که ناو هواپیمابر کانتولیش را به حالت آماده‌باش درآورد، اما در نهایت شکست خورد. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در سالگرد بیست و پنج سالگی استقلال الجزایر با مهدی بازرگان دیدار کرد. نخست‌وزیر دولت موقت به شدت از اقدام آمریکا برای پذیرفتن شاه ناخشنود بود و تنها می‌خواست ایالات متحده، شاه را بازگرداند. ۲۹ سال بعد رابرت گیتس وزیر دفاع وقت آمریکایی سخنانی در دانشگاه ملی امور دفاعی آمریکا برخی جزئیات دیدار زیبگنیو برژینسکی با مهندس مهدی بازرگان را تشریح کرد و گفت در پایان این نشست برژینسکی برابر درخواست انقلابیون مبنی بر استرداد شاه برخاست و گفت تحویل شاه به شما با غرور ملی ما ناسازگار است. غرور ملی‌ای که برژینسکی از آن سخن می‌گفت، سه روز بعد از سوی دانشجویان پیروی خط امام لگدمال شد و برژینسکی برای دومین بار برابر انقلابیون شکست سختی خورد. رفتن شاه به آمریکا و اعتراض به دیدار اعضای بلندپایه دولت موقت با برژینسکی به تسخیر سفارت آمریکا در تهران منجر شد. در این میان شکست پروژه آزادی گروگان‌ها با اقدام نظامی بخش مهمی از طرح‌هایی بود که برژینسکی در آن نقش کلیدی ایفا کرد، اما در نهایت به بن‌بست رسید. شاید پرهونده ایران تنها شکستی بود که در کارنامه سیاسی مشاور ارشد امنیت ملی آمریکا و استراتژیست اصلی ایالات متحده ثبت شده؛ درست زمانی که هلکوپترهای نظامی آمریکا در طیس زمینگیر شدند.

مردی در سایه

از برژینسکی تحت عنوان «مردی در سایه» نیز یاد می‌شود؛ کسی که پس از پایان ریاست کارتر، ظاهراً سمت مشاور ارشد امنیت ملی را کنار گذاشت، اما در برهه‌های مختلف در قامت مشاور و تئوریسین، سکان سیاست را به شکلی غیرملموس



در دست داشت و تا جایی که توانست به سمتی که خود می‌خواست می‌چرخاند. استراتژیست اصلی آمریکا در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۹۶۰ آمریکا، در جریان فعالیت‌های انتخاباتی به جان اف. کندی مشاوره می‌داد و در آن زمان هم از سیاست عدم عقب‌گرد در قبال حکومت‌های اروپای شرقی حمایت می‌کرد. وی در سال ۱۹۶۴ در کنار لیندون جانسون قرار گرفت و به یکی از حامیان اصلی سیاست‌هایی چون جامعه بزرگ و حقوق مدنی تبدیل شد. بین سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸، برژینسکی در قامت یکی از اعضای شورای سیاست‌گذاری در وزارت خارجه آمریکا فعالیت‌هایش را آغاز کرد. نقشش آن قدر برجسته بود که متن سخنرانی لیندون جانسون در ۱۹۶۶ تحت تأثیر سخنرانی‌ها و تئوری‌های برژینسکی تنظیم شد. برژینسکی در مبارزات انتخاباتی ریاست‌جمهوری سال ۱۹۶۸ آمریکا، ریاست کارگروه تخصصی سیاست خارجی هابرت همفری را بر عهده گرفت و در گام اول از همفری خواست تا برخی از سیاست‌های رئیس‌جمهور جانسون را کنار بگذارد؛ بالاخص سیاست‌های مربوط به ویتنام، خاورمیانه و اتحادیه جماهیر شوروی. برژینسکی در سال ۱۹۷۰ کتابی تحت عنوان «همین دو دوره: نقش آمریکا در دوره تکنوکراتیک» را تدوین کرد و طی آن از کشورهای توسعه‌یافته خواست تا سیاستی هماهنگ و یکپارچه را در اولویت برنامه‌هایشان قرار دهند تا با توسل بدان بتوانند با بی‌ثباتی جهانی مقابله کنند. برژینسکی برای تحقق خواسته‌اش با کمک دیوید راکفلر کمیسونی سه‌جانبه‌ای تشکیل داد و از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ سرپرستی آن را بر عهده گرفت؛ کمیسونی که متشکل از سیاستمداران، تجار برجسته و اساتید دانشگاهی بود که از آمریکا، اروپای شرقی و ژاپن گرد هم جمع شده بودند. ظاهراً هدف از برگزاری این کمیسون تقویت روابط میان سه منطقه دنیای کاپیتالیسم بود که به لحاظ پیشرفت صنعتی در اوج قرار داشتند. مشاور ارشد امنیت ملی کارتر در سال ۱۹۷۵، در دوران ریاست ریگان، به عنوان یکی از اعضای کمیسون تسلیحات شیمیایی رئیس‌جمهور فعالیت کرد. وی همچنین از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸ در شورای امنیت ملی آمریکا، کمیسون استراتژی کلان و بلندمدت وزارت دفاع و از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۹ نیز در جمع هیات مشاورین اطلاعاتی خارجی رئیس‌جمهور مشارکتی فعال داشت.

هشدار یک واقع‌گرا

از مهم‌ترین اقدامات برژینسکی که در کارنامه سیاسی‌اش ثبت شد، تحقق قرارداد کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ بود؛ با تلاش‌های برژینسکی، استراتژیست آمریکایی بود که انور سادات رئیس‌جمهوری پیشین مصر و مناحیم بگین رهبر وقت اسرائیل پشت یک میز نشسته و قرارداد صلح را امضا کردند. توافقی‌ام‌ای که پس از دوازده روز مذاکرات مخفی و با میانجی‌گری آمریکا در کمپ دیوید که یکی از استراحتگاه‌های مقام ریاست جمهوری بود، امضا شد و زمینه را برای تحقق صلح میان مصر و رژیم اسرائیل فراهم کرد. بسیاری از تحلیلگران بر این باورند که برژینسکی نقش فعالی در امضای این توافقنامه داشت چرا که بر این باور بود که منافع ایالات متحده در گروهی

برژینسکی تحت عنوان «معمار بنیادگرایی» یاد می‌شود؛ کسی که در برهه‌ای از زمان برای مقابله با اتحادیه جماهیر شوروی و زیاده‌خواهی‌های این کشور در خاک افغانستان زمینه را برای شکل‌گیری گروه‌های رادیکال در افغانستان فراهم کرد

تحقق صلح در خاورمیانه است. وی در سال ۲۰۰۷، درست در آستانه نشست خاورمیانه نامه‌ای برای جورج دبلیو بوش و کاندولیزا رایس ارسال کرد؛ نامه‌ای که وی و تنی چند از همفکرانش طی آن از رهبران آمریکا خواسته بودند به جای به حاشیه راندن حماس، این گروه را به رسمیت شناخته و با آن وارد مذاکره شوند. به باور برژینسکی این شرط‌نخب‌باز میدان سیاست آمریکا تاکتیک‌های نوحفاظت کارانه‌ای که اسرائیل نیز در تدوینش سهیم است، برای آمریکا و اسرائیل گران تمام خواهد شد. به گفته وی اگر این سیاست‌های نوحفاظت کارانه همچنان ادامه یابد، آمریکا و ادار به خروج از خاورمیانه خواهد شد و این سرآغازی است برای پایان اسرائیل. مورس فلون تحلیلگر برژینسکی شاید آخرین هشدار جدی یک استراتژیست واقع‌گرا در مورد فعالیت‌های ایالات متحده در خاورمیانه بود.

رئیس جمهور طبقه متوسط

آمارهای اجتماعی و اقتصادی نشان می‌دهد روحانی رای مردم جنوب شهرها و روستائیان را هم در کنار اقشار فرا دست دارد

بهراد مهرجو

دبیر گروه اقتصاد

نوع هزینه‌ها انجام می‌دهند. این آمارها نشان از بهبود وضعیت درآمدی مردم ایران دارد. با این وجود همچنان نرخ بیکاری میان جوانان تحصیلکرده بالای ۲۶ درصد و هزینه‌های جاری خانوار نیز بیش از ماهیانه ۲ میلیون و ۹۰۰ هزار تومان است. شاخص‌های اقتصادی سیمای دقیقی از وضعیت عمومی طبقه متوسط ایران ارائه نمی‌دهد. با این وجود انتخابات ریاست جمهوری مشخص کرد که امید به بهبود شرایط پیش از نقد وضعیت فعلی کار آیی دارد. گزارش‌های رسمی هرچند از وجود بحران‌های اقتصادی کشور خبر می‌دهند ولی همچنان شعارهای اقتصادی بدون پشتوانه و تکرار تجربه دوران دولت نهم و دهم، رای‌دهندگان را واقع‌بین کرده است. آخرین بررسی‌های بانک مرکزی از وضعیت مالی خانوارها نشان می‌دهد که درآمدهای پولی ناخالص خانوار، درآمد از مزد و حقوق بخش عمومی و دولتی ۱۴۲ درصد، درآمد از مزد و حقوق بخش خصوصی ۱۲۸ درصد، درآمد از مشاغل آزاد بخش کشاورزی ۱۱،۴ درصد، درآمد از مشاغل آزاد غیر کشاورزی ۱۴،۱ درصد و درآمدهای متفرقه مردم ۱۳،۳ درصد رشد داشته است. اطلاعات بانک مرکزی هم نشان می‌دهد ۳۰،۱ درصد از اعضای خانوارها شاغل، ۴،۶ درصد بیکار، ۱۱،۷ درصد با درآمد بدون کار، ۲۱،۶ درصد محصل و ۲۷،۷ درصد خانه دار هستند. این آمارها نشان می‌دهد که همزمان با کاهش نرخ تورم به ۹،۵ درصد، وضعیت افراد شاغل بهبود یافته ولی در سوسی مقابل همزمان با ورود جمعیت جدید جویای کار از دانشگاه‌ها، این گروه تحت فشار معیشتی قرار گرفته‌اند.

بررسی شرایط عمومی خانوارها مشخص می‌کند برخلاف تلاش کاندیداهای اصولگرا برای ترسیم مرزبندی‌هایی مانند ۹۶ درصد به ۴ درصد، شرایط عمومی کشور بهبود یافته و همین اتفاق هم موجب شده تا شکاف فقیر و غنی در کشور شکل نگیرد.

رای فقرا به روحانی

دولت روحانی طی ۴ سال گذشته بیش از ۲ میلیون کارگر ساختمانی را یا هزینه ۴ هزار میلیارد تومانی بیمه کرده است. همچنین ۱۱ میلیون نفر از حاشیه‌نشینان کشور نیز تحت پوشش بیمه درآمده‌اند. هر دوی این اقدامات موجب شده تا رای روحانی در مناطق حاشیه‌نشین کشور افزایش یابد. حتی رئیس کمیته امداد امام خمینی هم با بیش از ۴،۵ میلیون نیازمند تحت پوشش، چند روز قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری با اظهارنظرهایی در پرده تأیید کرد که روحانی میان فقرا بیش از کاندیداهای دیگر محبوبیت دارد. بخش مهمی از جمعیت این حاشیه‌ها را زنان تشکیل می‌دهند. به گفته رئیس سازمان بهزیستی کشور ۴،۵ میلیون زن سرپرست خانوار در کشور زیر نظر این

شهر	روحانی	رئیس‌ی
اسلامشهر	۵۷	۳۷
بهباستان	۴۹	۴۵
پاکدشت	۵۱	۴۳
پردیس	۶۲	۳۲
پیشوا	۵۳	۴۱
دماوند	۶۲	۳۲
ریاطکریم	۵۲	۴۲
ورامین	۵۰	۴۴
ملارد	۵۵	۴۱
قرچک	۴۹	۴۶
شهرقدس	۶۰	۳۵
فیروزکوه	۶۳	۳۱
شهریار	۶۰	۳۴

سازمان هستند. همسران یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر از این زنان سرپرست خانوار فوت شده‌اند. شوهران ۳۵۰ هزار نفر از این زنان نیز از کارافتاده یا زندانی هستند، ۲۵۰ هزار نفر آنها طلاق گرفته‌اند و حدود ۱۰۰ هزار نفر نیز دختران مجردی هستند که به صورت خودسرپرست زندگی می‌کنند. ابراهیم رئیسی در جریان مناظره‌های انتخاباتی سعی کرد رای این گروه را به سمت خود جلب کند. اما بررسی شیوه رای‌دهی حاشیه‌نشینان تهران نمایان ساخت که الگوی رفتاری در حاشیه‌ها برخلاف تصور اصولگرایان بوده است.

مشابه همین اتفاق در روستاهای کشور نیز رخ داده است. دولت حسن روحانی موفق شد تمام روستاهای بالای ۴۰ نفر جمعیت را صاحب برق کند و تنها ۹ روستا در سراسر کشور هنوز به برق دسترسی ندارند. همچنین به پنج هزار و ۲۰۰ روستا آب سالم رسانده شده یعنی بیش از ۴ میلیون نفر به آب سالم دست پیدا کرده‌اند. دولت یازدهم همچنین به ۹ هزار روستا گازرسانی هم انجام داده است. روستاهای برخوردار از گاز در سال ۳۸۵ هزار و ۴۵ روستا بوده‌اند که در پایان سال ۱۳۹۴، ۱۹ هزار و ۱۵۷ روستا به سیستم گازرسانی متصل شده‌اند. دولت موفق شده وضعیت بهداشت و درمان در روستاهای کشور را نیز بهبود بخشد. در حال حاضر ۹۹۵ خانه بهداشت و ۲ هزار و ۷۰۰ مرکز درمانی به روستائیان خدمات می‌دهند و بیش از ۶ هزار مرکز نیز هم اکنون در دست ساخت هستند. همچنین دولت یازدهم طی ۴ سال به ۲۵ هزار روستای کشور اینترنت پرسرعت رسانده است. همه این اقدامات در کنار خرید تضمینی محصولات زراعی و باغی

استان	درصد رای به روحانی	درصد رای به رئیس‌ی	نرخ بیکاری
کرمانشاه	۶۸	۳۰	۲۴/۵
چهارمحال و بختیاری	۵۵	۳۲	۲۰/۶
کردستان	۷۲	۲۰	۱۶
اردبیل	۶۰	۳۸	۱۵/۶
سیستان و بلوچستان	۷۳/۲	۲۲	۱۱/۵
تبریز	۶۵	۳۳	۱۰/۸
گیلان	۵۵	۴۴	۹/۳
مازندران	۶۲	۳۶	۱۲/۱
اصفهان	۵۵	۴۱	۱۱/۸
فارس	۶۲	۳۷	۱۲/۱
کرمان	۵۳	۴۶	۱۲
هرمزگان	۵۵/۵	۴۲/۵	۱۰/۱
بوشر	۵۸/۹۳	۴۰	۱۱/۶

که بازگشت دوباره جریان قبلی چقدر می‌تواند روی درآمد و شغلشان اثر داشته باشد. آنها چندان هم بیراه نرفته‌اند چرا که گزارش سازمان شهرک‌های صنعتی نشان می‌دهد طی یک‌سال ۴۹ واحد صنعتی را کد و نیمه را کد به مدار تولید بازگشته‌اند. کمی دورتر ۵۵ درصد اهالی چهارمحال و بختیاری با نرخ بیکاری ۲۰،۶ درصد بازم به روحانی رای داده‌اند. کردستان هم به عنوان یکی از استان‌های رکورددار رای به روحانی به شمار می‌آید. میانگین درآمدی اهالی استان ۲۷ میلیون تومان است که این عدد ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان از میانگین درآمدی کشور هم کمتر است. این وضعیت در مورد استان سیستان و بلوچستان هم صدق می‌کند. ۷۳،۲ درصد اهالی این استان درحالی به روحانی رای داده‌اند که ۵۱ درصد اهالی روستایی منطقه حتی به آب آشامیدنی هم دسترسی ندارند و ۷۰ درصد مردم کل استان زیرخط فقر هستند.

این اطلاعات آماری نشان می‌دهد که روحانی تحلیل سنتی فقیر و غنی را بهم زده است. عباس عبدی و محسن گودرزی دو جامعه‌شناس سیاسی هم در مقاله‌ای که برای روزنامه ایران نوشته بودند، به این موضوع اشاره کرده‌اند: «نظرسنجی انجام‌شده در شهر تهران در دو روز پایانی رقابت‌ها (۲۷ و ۲۸ اردیبهشت) نشان می‌دهد که نسبت رأی آقای روحانی به آقای رئیسی ۲/۶ است. به عبارت دیگر، در مقابل هر ۵ رأی به آقای روحانی تقریباً ۲ رأی به آقای رئیسی داده شده است. ولی این نسبت در گروه‌های مختلف اجتماعی یکسان نیست. جوانان تهرانی بیشتر از میانگین جامعه به آقای روحانی رای داده‌اند. نسبت رأی آقای روحانی به رئیسی در گروه سنی ۱۸-۲۴ سال ۳/۳ است. یعنی تقریباً در برابر ۷ رأی به آقای روحانی، ۲ رأی به آقای رئیسی داده شده است. علاوه بر آن رأی آقای روحانی میان گروه‌های افراد تحصیلکرده تهرانی بیشتر است. هر چه سطح تحصیلات افزایش می‌یابد، نسبت رأی آقای روحانی به آقای رئیسی افزایش می‌یابد. برای نمونه بین افراد دارای تحصیلات کارشناسی نسبت رأی آقای روحانی به آقای رئیسی ۳/۹ است یعنی تقریباً در مقابل هر ۸ رأی به آقای روحانی، ۲ رأی به آقای رئیسی داده شده است و بین دارندگان تحصیلات بالاتر از کارشناسی ارشد این نسبت ۵/۸ است یعنی تقریباً در برابر هر ۱۲ رأی به آقای روحانی، ۲ رأی به آقای رئیسی داده شده است.» براساس تحلیلی که از سوی گودرزی و عبدی ارائه شده، حتی افراد بیکار هم روحانی را به رئیسی ترجیح داده‌اند. این دو در مقاله‌شان می‌نویسند: «همین وضعیت بین افراد شاغل دیده می‌شود. نسبت رأی آقای روحانی بین شاغلان هم بیشتر است (۳/۲)، در حالی که رأی آقای رئیسی بین افراد بیکار بیشتر است (۱/۱). در بین افراد بیکار در مقابل هر یک رأی به آقای روحانی یک رأی به آقای رئیسی داده شده است. حتی افراد بیکار هم نتوانسته‌اند نسبت به شعارهای آقای رئیسی چنان جذب شوند که به نحو معناداری او را بیش از روحانی انتخاب کنند و در نهایت به طور مساوی رأی داده‌اند.»

رئیس جمهور پایین میدان ونک

روحانی طی دو دوره انتخابات موفق شده بیشترین میزان رای در شهرستان‌ها و مناطق مرکزی و جنوبی شهرهای بزرگ را به دست آورد. حتی تلاش‌های گسترده رئیسی و قالیباف در روستاها و نقاط حاشیه‌نشین کشور نیز چندان موفق نبود تا این شرایط را برهم بزند. باور سنتی اصولگرایان روی این ایده استوار است که چهره‌های اصلاح‌طلب در مناطق شمالی شهرهای بزرگ محبوبیت دارند ولی روحانی رئیس جمهور مردم ونک به پایین هم شد.

یادداشت

تکیه بر یک نظریه کهنه



داوود کهنه کمیته اقتصادی حزب کارگزاران سازندگی ایران

بحث تبعیض در سال‌های پس از انقلاب، در نیمه دهه ۸۰ خورشیدی با شعار آوردن پول نفت به سفره مردم پررنگ شد. در سال ۸۴، سه گفت‌وگو توسط هفت نامزد ریاست‌جمهوری مطرح شد؛ گفت‌وگو اول، توسعه سیاسی با نمایندگی دکتر معین بود. گفت‌وگو دوم، توسعه اقتصادی بود که با حضور آیت‌الله هاشمی رفسنجانی مطرح شد و گفت‌وگو پنجم نامزد دیگر، بر محور شعار توزیع ثروت شکل گرفته بود. جذابیت این شعار نه به دلیل وخامت در اوضاع فقیر و غنی، بلکه به دلیل افزایش شدید درآمدهای نفتی بود؛ افزایشی که به نامزدهای ریاست‌جمهوری و دولت‌ها این امکان را می‌داد تا به جای شعور مردم، معده آن‌ها را مخاطب قرار دهند. در نیمه دهه هشتاد به دلیل افزایش قابل توجه درآمد نفتی اوضاع کشور خوب بود و همین زمینه‌ها برای طرح شعار توزیع ثروت شد. این شعار در دو دوره بی‌دری نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی ایفا کرد اما در سال‌های ۹۲ و ۹۶ اتفاق تازهای افتاد و آن هم کهنگی شعار توزیع ثروت بود. دلایل مختلفی باعث کهنگی شعار توزیع ثروت شد. اولاً ضریب جینی از ۰/۴۰ در نیمه دهه ۸۰ خورشیدی به ۰/۳۶ در سال ۹۲ کاهش پیدا کرده بود. از سوی دیگر درآمدهای نفتی آنچنانی وجود نداشت که نامزدها بخواهند با تکیه بر آن قول نظام توزیع ثروت کارآمدی را به مردم بدهند و نکته سوم که از همه مهم‌تر است، این بود که مردم تجربه تلخ پوپولیسم سال‌های ۸۴ تا ۹۲ را به تازگی از سرگذرانده بودند. در انتخابات سال ۹۶، تنها سه سال و نیم از این تجربه می‌گذشت و هنوز آثار اجتماعی و اقتصادی ناشی از وعده‌های عوام‌فریبانه مردم را آثار می‌داد. دولت روحانی تا حد زیادی ضربات وارده به طبقات فرودست جامعه را در چهارسال گذشته از طریق کاهش شدید نرخ تورم جبران کرده است. می‌توان گفت دولت یازدهم روی طبقات محروم جامعه اثر گذاشته است. اگر به آمار انتخابات نگاه کنید، می‌بینید که در ۱۶ شهرستان از استان تهران جز دو یا سه تا (که با اختلاف کمی آقای رئیسی جلوتر است)، بیشترین رای متعلق به روحانی است و در شهرستان‌های دور از پایتخت و محروم استان‌های سیستان و بلوچستان، بوشهر و یزد رای روحانی بالاست. این نشان می‌دهد که روحانی در کاهش فشار اقتصادی بر طبقات فرودست اجتماعی عملکرد موفقی داشته است. شعارهای پوپولیستی جذابیتی برای رای‌دهندگان در انتخابات سال ۹۶ نداشت و کسانی که این شعارها را مطرح کردند بیشتر کهنگی افکار خودشان را به نمایش گذاشتند. در انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری فقدان نظریه مشهود بود و نامزدهایی که در انتخابات رای نیاوردند، بیش از هر چیز از عدم شناخت درست از ساختار اقتصادی، اجتماعی و طبقاتی ایران ضربه خوردند و نیز اینکه با نظریه‌ای اشتباه وارد کارزار انتخابات شدند؛ نظریه‌ای که کهنگی آن به همه ثابت شده بود.

یکی از جنجال‌های مناظره‌ها یکی از سخنان مصطفی میرسلیم بود که واکنش‌های تویتری پررنگی به دنبال داشت. او در جایی از مناظره گفت: خودرو برقی را بردیم آقای روحانی سوار شد، بعد مجوز واردات از ژاپن داد! اما جالب اینکه یکی از مدیران پروژه خودروی برقی که میرسلیم به آن اشاره کرد، با انتشار عکسی، واکنش سریعی به حرف‌های این نامزد انتخابات نشان داد



تنها به ارائه آمار و ارقام در این زمینه بسنده کرده است. اما موضوع دیگری که با شهردار تهران در مورد خودرو پیوند می‌خورد عملکرد وی در زمینه تردد هیبریدها است. هم‌اکنون با توجه به پیشرفت خودروهای هیبریدی و برقی در دنیا که به خودروهای پاک معروفند، بسیاری از کشورها مشوق‌هایی برای خرید خودروهای مذکور برای مشتریان در نظر می‌گیرند، این در حالی است که با توجه به ورود خودروهای حالی کشورمان در این مسیر، نیاز به مشوق‌های خرید و بسترسازی در این زمینه احساس می‌شود. با این حال فروردین‌ماه سال جاری عضو کمیسیون حمل و نقل شورای شهر تهران خیال دارندگان خودروهای هیبریدی در کشور را راحت کرد و اظهار داشت که در صورت ثبت اطلاعات خودروهای هیبریدی در سامانه الکترونیک، عبور و مرور وسیله‌های حمل و نقل پاک در محدوده طرح ترافیک آزاد است. اما اعتبار این خبر خیلی دوام نیاورد چرا که چندی پیش شهرداری تهران رسماً به مالکان خودروهای هیبریدی اعلام کرد که باید برای تردد در محدوده طرح ترافیک، ۵۰ درصد هزینه طرح را بپردازند.

خودروسازی منعقد شده و مقرر شده که شرکت خودروساز به ازای حمایت علمی دانشگاه خواجه نصیر، درصدی از فروش این خودرو را برای تقویت بنیه علمی دانشگاه خواجه نصیر به این دانشگاه ارائه دهد.

● **خودروی برقی ایرانی «یوز»**
خودروی دو سرنشین کوآدرا Q1 با نام تجاری «یوز» با قابلیت طی ۲۰۰ کیلومتر مسافت با سه ساعت شارژ و سرعت ۸۰ کیلومتر در ساعت توسط فناوران دانشگاه آزاد اسلامی قزوین طراحی و ساخته شده است. این خودروی شارژی که ۱۲۰ سانتیمتر عرض و ۲ متر طول و ۴۰۰ کیلوگرم وزن دارد می‌تواند مشکلات پارک در خیابان‌ها را کاهش دهد و همچنین هیچ‌گونه آلودگی زیست‌محیطی ندارد. در حال حاضر نمونه اولیه این خودرو بدون ایرنگ طراحی شده است، اما طراحان آن قصد دارند در نمونه‌های بعدی ایرنگ نیز روی آن نصب کنند.

● **ناوگان حمل و نقل**
در ایران و کشورهای بزرگ تصمیمات مهمی برای ورود ایسن خودروها به ناوگان حمل و نقل عمومی انجام شده است تا طی فرآیندهای مختلفی این روند افزایش پیدا کند. در حال حاضر این فرآیند در شهرهای بزرگ و صنعتی مانند تهران، اصفهان و... در حال انجام است، خودروهایی با ظرفیت ۴ مسافر که از فرآیند برق و هیبرید در خطوط مسافری شهری سازماندهی شده‌اند. حتی برنامه‌ریزی‌هایی نیز برای تولید مینی‌بوس و اتوبوس‌های برقی و هیبریدی و جایگزینی با خودروهایی که با سوخت فسیلی و آلودگی‌ساز کار می‌کنند انجام گرفته است. همچنین در این باره قوانین و تصمیمات مهمی نیز صورت گرفته است. معاون برق و انرژی وزیر نیرو در مراسم افتتاح خودروی الکترونیکی گفت: «توسعه و جایگزینی خودروهای برقی می‌تواند بیش از ۷۰ درصد از آلودگی کلانشهر تهران بکاهد که مستلزم تدوین الزام‌های محکم قانونی است.»

● **در سیاست**
برخی از ناظران تاکید دارند که دو کاندیدایی که مناظرات انتخاباتی را به چالش کشاندند به نوعی خود مقصران اصلی آلودگی هوا شناخته می‌شوند. شهرداری تهران و دولت اگر چه طی سال‌های گذشته فعالیت‌های نمادینی برای کاهش آلودگی شهرهای بزرگ صورت دادند اما هیچ‌یک از این فعالیت‌ها هم‌اکنون به چاره‌ای برای این معضل شهری تبدیل نشده، چرا که به نظر می‌رسد برای حل آلودگی باید برنامه‌ریزی جامع و هماهنگی صورت گیرد.

در این بین وجود خودروهای فرسوده خود دلیل روشنی است بر تشدید آلودگی هوای کلان‌شهرها. این در شرایطی است که دولت می‌تواند با هماهنگی بانک‌ها و خودروسازها خروج فرسوده‌ها را تسریع کند. در حال حاضر وظیفه از رده خارج کردن فرسوده‌ها را تنها واردکنندگان به دوش می‌کشند و دولت با وجود واردکنندگان با خیالی آسوده

● **ایران**
اغلب افراد بر این باور هستند که خودروهای برقی به اندازه خودروهای عادی خوش آیند و جالب نیستند و بر این باور هستند که خودرو باید سر و صدایی بسیار مهیب به پا کند. در این میان کشور ما نیز گام‌های کوتاه و بلندی را در خصوص خودروهای برقی ساخت ایران برداشته است که می‌توان به طرح‌های اولیه‌ای که تنها به دانشگاه‌ها محدود می‌شود و یا طرح‌های بزرگ‌تر اشاره کرد.

● **خودروی برقی ایرانی دو نیرو**
اکنون ایران گام بلندتر و بهتری را برداشته است که دو نیرو نام دارد. دو نیرو محصولی است که می‌تواند با برق و یا بنزین کار کند. خردباران این خودرو می‌توانند تا ۸۰ کیلومتر بدون مصرف هیچ بنزینی مسافر کنند و حتی در مواردی اگر مکانی برای شارژ مجدد موتور برقی وجود نداشته باشد می‌توانند از یک موتور اضطراری استفاده کنند.

● **خودروی برقی ایرانی «فاقدک نصیر»**
این خودرو محصول مشترک دانشکده‌های برق و مکانیک دانشگاه خواجه‌نصیر است. خودروی برقی دو سرنشین ایرانی با حمایت علمی و نظارت دانشگاه خواجه‌نصیرالدین طوسی در کیش تولید خواهد شد. رئیس دانشگاه صنعتی خواجه‌نصیرالدین طوسی از تولید انبوه خودروی برقی این دانشگاه در کیش خودرو خبر داد و گفت: دانشگاه صنعتی خواجه‌نصیر امتیاز تولید انبوه نخستین خودروی برقی دو سرنشین ایرانی را به شرکت خودروسازی کیش خودرو فروخت. رئیس دانشگاه صنعتی خواجه‌نصیرالدین طوسی درباره این خودرو گفت: این خودرو با یک بار شارژ ۱۰۰ کیلومتر با سرعت ۸۰ کیلومتر در ساعت می‌پیماید، ضمن اینکه آلودگی هوایی و صوتی نیز ایجاد نمی‌کند. همچنین ۸ باتری ۱۲۰ آمپر و ۱۲ ولت برای یک بار شارژ این خودرو کافی است. مدیریت بهینه مصرف انرژی را می‌توان به عنوان مزیت قابل توجه نخستین خودروی برقی دو سرنشین ایرانی نام برد، این خودرو بازیافت انرژی نیز دارد زیرا موتور آن در سراسی‌ها انرژی را به باتری برمی‌گرداند. به طور کلی می‌توان گفت که این خودرو رانندگی بالا با کمترین مصرف انرژی دارد.

رئیس دانشگاه خواجه‌نصیر با اعلام اینکه مدارک علمی مربوط به ساخت این خودروی برقی آماده است، افزود: این مدارک علمی به زودی به کارخانه تحویل داده می‌شود. البته قرارداد و تفاهنامه با شرکت

استفاده می‌کند (مثل اتوبان‌ها) از بنزین یا گازوییل استفاده کند و برخی اوقات از هر دو منبع انرژی به صورت همزمان استفاده می‌کند که این موضوع را سیستم کنترل این نوع خودروها تعیین می‌کند.

● **تفاوت خودروهای بنزینی و خودروهای الکتریکی**

همان‌طور که از نام آن‌ها مشخص است، اتومبیل‌های بنزینی و اتومبیل‌های برقی از منابع انرژی مختلف برای به حرکت در آوردن ماشین استفاده می‌کنند. اتومبیل‌های بنزینی دارای یک موتور احتراق داخلی هستند که سوخت را در داخل موتور می‌سوزاند و انرژی ایجاد می‌کند. در اتومبیل‌های برقی، یک بسته باتری وجود دارد که از طریق یک کنترل کننده برای یک موتور الکتریکی برق فراهم می‌کند و تعیین می‌کند ماشین چه مقدار انرژی در هر لحظه نیاز دارد. این موتور الکتریکی گیربکس را می‌چرخاند و گیربکس چرخ‌ها را می‌چرخاند. در کل می‌شود گفت: اتومبیل‌های الکتریکی گران‌تر از اتومبیل‌های بنزین‌سوز هستند. اتومبیل‌های الکتریکی از بسته باتری به عنوان منبع قدرت استفاده می‌کنند و اتومبیل‌های بنزینی قدرت خود را از بنزین به دست می‌آورند. اتومبیل‌های الکتریکی یک موتور کوچک‌تر در مقایسه با موتور بنزینی دارند. اتومبیل‌های بنزین‌سوز قوی‌تر از اتومبیل‌های الکتریکی می‌باشند. اتومبیل‌های الکتریکی بیشتر از اتومبیل‌های بنزینی با محیط‌زیست سازگار هستند زیرا هیچ آلایندگی منتشر نمی‌کنند، در حالی که اتومبیل‌های بنزینی برخی از گازهای گلخانه‌ای نااسالم را تولید می‌کنند. اتومبیل‌های الکتریکی کارآمدتر از اتومبیل‌های بنزین‌سوز هستند.

● **پرچمداران**

پس از دوران طلایی خودروهای الکتریکی در سال‌های ۱۹۶۰ میلادی شرکت تویوتا به کمک چند شرکت دیگر در سال ۱۹۹۷ برای بار دیگر پا به عرصه تولید چنین خودروهایی گذاشت، ولی این بار با موفقیت چشمگیری در ژاپن مواجه شد به گونه‌ای که توانست تنها در ژاپن چیزی در حدود ۱۸۰۰ دستگاه را فقط در سال اول تولید خود بفروشد و بعد از این موفقیت ژاپنی‌ها، دیگر شرکت‌های خودروسازی در جهان شروع به تولید خودروهای الکتریکی کردند ولی هیچ کدام نتوانستند به موفقیت تویوتا دست یابند.

جالب است بدانید که شرکت هوندا برای اولین بار در سال ۱۹۹۹ با خودروی هیبریدی خود پا به بازار آمریکا گذاشت و شرکت تویوتا سال بعد نیز توانست برای خود در بازار آمریکا جا باز کند. آمار فروش این گونه خودروها تنها در سال ۲۰۰۹ چیزی در حدود ۲ میلیون دستگاه بوده است و همچنان با توجه به پیشرفت تکنولوژی و به تبع آن پیشرفت میزان برد و قدرت این نوع خودروها بازاری بسیار خوب برای آن متصور می‌شوند. البته امروزه علاوه بر شرکت‌های بزرگ خودروسازی آسیایی شرکت‌های بزرگ اروپایی و آمریکایی نیز با قدرت وارد عمل شده‌اند و رقابت تنگاتنگی را با آسیایی‌ها برای تصاحب این بازار شروع کرده‌اند.

می‌شوند. شرکت‌هایی مثل Proterra امکان حمل و نقل ارزان، بی سر و صدا و فاقد هر نوع آلودگی را فراهم کرده و جذابیت حمل و نقل خودروهای سنگین را چند برابر خواهند کرد. شرکت‌هایی مثل ChargePoint و ابزارهایی مثل Constellation Energy and Southern California Edison در حال برطرف کردن مشکلات و حصول اطمینان از در دسترس بودن ایستگاه‌های شارژ کافی در تمام نقاط مورد نیاز خودروهای الکتریکی هستند.

● **باتری**

باتری‌های قابل شارژی که ذخیره‌سازی برق را در خودرو امکان‌پذیر می‌کند، در سال ۱۸۵۹ میلادی توسط یک فیزیکدان فرانسوی به نام گاستون پلانته اختراع شد. این باتری‌ها، باتری سربی اسیدی نام گرفتند. اولین خودروی برقی را توماس پارکر یک مهندس اهل لندن در سال ۱۸۸۴ میلادی ساخت. پارکر که نگران آلودگی شهر لندن و نیز علاقه‌مند به ساخت خودروهای با مصرف کارآمدتر سوخت بود در نهایت توانست یک خودروی برقی قابل استفاده تولید کند. اما سرمایه‌گذاری در فناوری‌های باتری‌ها مثل کارخانه Gigafactory شرکت تسلا در ترکیب با نوآوری‌های متحول‌کننده‌ای که از سوی شرکت‌های فعال در حوزه ساخت باتری عرضه می‌شوند، هزینه ذخیره‌سازی انرژی را به طرز قابل توجهی کاهش خواهند داد. جریان الکتریسته با کربن پایین همچنان به کاهش قیمت ادامه خواهد داد، در حالی که هزینه تهیه و استفاده از سوخت‌های فسیلی در درازمدت افزایش خواهد یافت. در نتیجه بخش‌های بیشتری از صنعت حمل و نقل در برابر بازار خودروهای الکتریکی تسلیم خواهند شد.

● **عملکرد**

خودروهای هیبریدی به گونه‌ای از خودروها گفته می‌شود که هم از انرژی الکتریسته و هم از انرژی سوخت‌های فسیلی برای تولید نیروی پیش‌رانندگی خود بهره می‌گیرند، بدین صورت که علاوه بر موتور احتراق داخلی قدیمی (ICE) یک یا چند موتور الکتریکی نیز به صورت موازی با آن موتورها قرار دارد.

ترتیب قرار گرفتن نیز به گونه‌ای است که نیروی تولیدی توسط هر موتور اثری هم‌پوشان روی شفت انتقال‌دهنده نیرو داشته باشد و بدین طریق امکان استفاده همزمان تمام موتورها و یا تنها یکی از آن‌ها فراهم باشد. خودروهای هیبریدی به گونه‌ای پاسخ به مشکلات خودروهای الکتریکی بود، بدین گونه که این نسوع خودروها آلودگی بسیار کمتر و همچنین میزان مصرف سوخت فسیلی بسیار کمتری را نسبت به خودروهای قدیمی دارند و از منظر دیگر اشکالات خودروهای الکتریکی مثل برد کم و توان پایین را کمتر دارا هستند. سیستم خودروهای هیبریدی معمولاً به گونه‌ای طراحی شده است که در مناطقی که خودرو سوخت زیاد مصرف می‌کند از الکتریسته استفاده کند و در مناطقی که خودرو کمتر از سوخت

● **امیر حسین باقری**
خبرنگار

ایسن روزها با افزایش آلودگی‌های زیست‌محیطی مخصوصاً آلودگی هوا و کاهش و رو به اتمام بودن سوخت‌های فسیلی همه به دنبال یک راه‌حل خوب و مناسب برای چیران این خسارات و جلوگیری از اتفاقات ناگوار پیش رو هستند. یکی از مواردی که بسیاری بر سر آن متحد شده‌اند تغییر ناوگان حمل و نقلی از ماشین‌هایی با مصرف سوخت فسیلی به خودروهایی با مصرف هیبریدی یا برقی است. در این بخش به صورت کامل به بررسی خودروهای برقی که مزایای بسیار زیادی را همراه خود دارند می‌پردازیم. در ابتدا بهتر است یک تعریف ساده و کاربردی از این وسیله‌های حمل و نقل ارائه دهیم. خودروی برقی یا خودروی الکتریکی به خودروهایی گفته می‌شود که از باتری جهت نیروی محرکه که به جای موتور درون‌سوز استفاده می‌کنند که نحوه عملکرد و ساختارشان متفاوت است.

● **از قرن نوزدهم تا ...**

خودروهای برقی از ابتدا در نظر خودروسازان بوده‌اند اما ساخت آن‌ها به دلایل مختلفی به تعویق می‌افتاده تا اینکه اولین خودروهای برقی در قرن نوزدهم ظاهر شدند. فناوری تولید اینگونه خودروها با تولید انبوه اتومبیل احتراقی دچار افت شدید شد. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی با وقوع بحران شدید انرژی مجدداً خودروی برقی مورد توجه صنعتگران قرار گرفت ولی این علاقه‌مندی سبب تولید انبوه و ایجاد بازار رقابتی نشد. از سال ۲۰۰۸ میلادی با توجه به پیشرفت فناوری باتری‌ها و مدیریت شبکه برق، نگرانی‌ها در خصوص قیمت نفت و نیاز به کاهش گازهای گلخانه‌ای تحول اساسی در تولید خودروهای برقی صورت گرفته است.

از مزایای خودروی برقی نسبت به خودروی احتراقی می‌توان به کاهش قابل ملاحظه آلودگی هوای محلی، کاهش گازهای گلخانه‌ای و کاهش وابستگی به نفت اشاره کرد. برخی از کشورهای دولت‌های مربوطه به منظور ترویج و گسترش بازار خودروهای برقی از انگیزنده‌های دولتی برای خودروهای برقی استفاده می‌کنند.

● **سیستم برقی‌ها**

خودروهای الکتریکی از خودروهای معمولی که با سوخت فسیلی کار می‌کنند قدرتمندتر، جمع‌وجورتر و کارآمدتر بوده و هیچ‌گونه آلودگی تولید نمی‌کنند. برای مثال، موتورهای دوگانه‌تلاقی AC شرکت تسلا در خودروی Model SD قادر به تولید توان ۶۹۱ اسب بخار و ۶۸۷ پوند فوت نیروی گشتاور هستند؛ این موتور تقریباً ۹۱ کیلو از موتور خودروهای فسیلی سبک‌تر بوده و درست بین چرخ‌های خودرو قرار گرفته و از این رو فضای بیشتری برای صندوق عقب و صندوق‌های عقب خودرو فراهم می‌کند.

خودروهای الکتریکی ترکیبی منحصربه‌فرد از عملکرد و بهرهوری ارائه می‌دهند؛ رانندگان انرژی از چاه تا چرخ در این مدل‌ها به هیچ عنوان قابل قیاس با نمونه موتورهای احتراق داخلی نیست. این خودروها در هر سرعتی که باشند بالاترین میزان گشتاور را تولید کرده و با استفاده از سیستم ترمزگیری احیاکننده قادر به بازیافت انرژی هنگام کاهش سرعت خودرو هستند. بخش خودروهای سنگین مثل اتوبوس‌های ترانزیتی و کامیون‌های حمل بار پیشگام الکتریکی‌سازی حمل و نقل خواهند بود، زیرا از نظر اقتصادی خودروهای الکتریکی بهترین گزینه برای مسیرهای کوتاه محسوب



محمدحسین انصاری در توییت نوشت: «این خودرو رو ما (#پاراکس موتور) ساختیم و الان هم با حمایت دولت داره مراحل پلاک‌گذاری و راه‌اندازی خط تولید رو می‌گذرونه.»

روسیه و ایران، امروز به هم نزدیک‌اند. پس خوب است در موضوع گاز از آنها الگو بگیریم. روسیه بزرگترین صادرکننده گاز به اروپاست. این کشور یکی از مهم‌ترین منابع تامین گاز ترکیه است. روس‌ها، به چشم برهم‌زدنی، کریمه را منضم با خاکشان کردند و غرب، با آن همه رجزخوانی، جز تعدادی تحریم غیرکلیدی، کاری از دستش برنیامد

جنگال بر سر میراث هاشمی و اربکان

ترکیه تلاش کرد ایران ۴۰ میلیارد دلار ضرر کند اما دادگاه تنها ۱،۹ میلیارد دلار را پذیرفت



و این قراردادها بین‌المللی هیچ‌گونه ارتباطی با هم ندارند و نخواهند داشت.» این را مدیرعامل شرکت ملی گاز ایران می‌گوید. این درست است که ایران با داشتن بیشترین ذخایر گازی دنیا می‌تواند به «هاب گازی» منطقه تبدیل شود و این هم روشن است که همسایگان منطقه‌ای ایران همگی محتاج گازند اما مگر با شرایط فعلی می‌توان به سمت چنین رویایی حرکت کرد؟! وقتی کشور آنقدر سیاسی است که روال قراردادی دو شرکت و اجرای رای دادگاه، آن هم بعد از اطلاع همه مراجع تصمیم‌گیر، تبدیل به جنجالی بزرگ می‌شود، آیا می‌توان به امضای قراردادهای صادراتی دیگر فکر کرد؟ آیا مدیران قدرت مذاکره، گرفتن تصمیم و امضا را از دست نداده‌اند؟! حتی همان قرارداد صادرات گازی که پس از سال‌ها مذاکره امضا شد نیز امروز امکان اجرا ندارد. کسی به این فکر کرده است که چرا پاکستان به‌رغم الزام قراردادی هنوز نمی‌خواهد از ایران گاز برداشت کند، آن هم در شرایطی که ایران گاز را تا مرز این کشور برده است؟! تا وقتی «قراردادهای گازی» به‌عنوان وسیله‌ای برای تسویه حساب‌های سیاسی استفاده می‌شوند، نه کسی در داخل دلی برای امضا دارد و نه مشتریان خارجی با اطمینان جلو می‌آیند. ایران می‌تواند از قدرت گازی‌اش استفاده کند؛ به شرط آنکه ۱- تمام فازهای باقیمانده پارس جنوبی را تکمیل کرده و با توسعه دیگر میادین گازی کشور، تولید گاز را به بیش از ۱۰۰۰ میلیون متر مکعب در روز افزایش دهد. ۲- مصرف لیجام‌گیتخته گاز را کنترل کرده و کاهش دهد. ۳- با استفاده از دیپلماسی انرژی، روابطش را با کشورهای منطقه بهبود بخشد. ۴- یک نگاه ملی و همگرایانه برای صادرات گاز داشته باشد. ۵- به سرعت از ظرفیت‌های LNG عمان برای تبدیل گاز به مایع استفاده کرده و آنرا به مقاصد صادراتی بفرستد و هم‌زمان برای خودش ظرفیت LNG بسازد. ۶- همه درک کنند که «ایران بیش از اینکه نفتی باشد یک کشور گازی است، قراردادهای گاز بلندمدت است و دو کشور فروشنده و واردکننده را به هم متصل می‌کند، در قراردادهای بلندمدت دادگاه رفتن غیرطبیعی نیست، باید به ضوابط داد و ستد بین‌المللی پایبند بود.» قرارداد صادرات گاز به ترکیه، هنوز جزو بهترین قراردادهای ایران است؛ قراردادی پرمنفعت و استراتژیک.

آن‌ها معتقد بودند موضوع باید در ۲ دادگاه مختلف، یکی درباره بحث تامین نشدن به‌موقع حجم گاز تعهدشده و دیگری نیز بحث گران بودن قیمت گاز رسیدگی شود که مشاوران بین‌المللی ما این ادعا را رد کردند، مشاوران ما معتقد بودند که نخست، این یک موضوع است و در ۲ دادگاه نباید مطرح شود، بنابراین هر دوی آن‌ها در یک دادگاه مطرح شد.» شرح آنچه بر این دو پرونده گذشت و رای دادگاه را خوانند. تا پایان امسال هم با تسویه تمام دیون ایران، پرونده شکایت ترکیه بسته می‌شود. اما آینده از آن کیست؟

● در استفاده از قدرت گاز، از روسیه یاد بگیریم

روسیه و ایران، امروز به هم نزدیک‌اند. پس خوب است در موضوع گاز از آنها الگو بگیریم. روسیه بزرگترین صادرکننده گاز به اروپاست. این کشور یکی از مهم‌ترین منابع تامین گاز ترکیه است. روس‌ها، به چشم برهم‌زدنی، کریمه را منضم با خاکشان کردند و غرب، با آن همه رجزخوانی، جز تعدادی تحریم غیرکلیدی، کاری از دستش برنیامد. اروپایی‌ها می‌ترسیدند که روسیه، شیر صادرات گازش به اروپا را سفت کند. پس تند رفتند و نهایتاً هم پوتین را به کاخ ورسای دعوت کردند. اگر نه همه قدرت روسیه، که یکی از قدرتهای مهم روس‌ها در مذاکره با اروپایی‌ها، «قدرت گازی» این کشور بود. به ترکیه نگاه کنید. ترک‌ها جنگنده روسیه را سرنگون کردند. پوتین خط و نشان کشید و جهانگردان روسیه راهشان را از مناطق گردشگری ترک‌ها کج کردند. اردوغان باهوش بود که نگذاشت پوتین دست به شیرهای گازش بزند. نامه عذرخواهی نوشت و به دیدار رئیس‌جمهور روسیه رفت. قطعاً «گاز» همه مهره پوتین برای تنبیه ترکیه نبود اما یک ابزار مهم بود که فقط نشان داده شد. ایران نیز می‌تواند با استفاده از «قدرت گاز» هم نفوذش را در منطقه افزایش دهد و هم امنیت ملی‌اش را ارتقا دهد. ترکیه با همه فراز و نشیب‌هایش محتاج گاز ایران بود. به نظر تان این احتیاج تبعات مثبتی برای ایران نداشته است؟

● چطور می‌توانیم هاب گازی منطقه باشیم؟

«باید یاد بگیریم که قرار است ایران هاب گازی شود، از این رو باید قراردادهای بین‌المللی مختلفی امضا کند

کرست شکایت کرده است و توانسته این تخفیف را بگیرد. حال آنکه اولاً قرارداد صادرات گاز به امارات عربی متحده، موسوم به کرست، هنوز اجرایی نشده است و ثانیاً، این قرارداد مربوط به فروش گاز ترش است و با کیفیت گاز صادراتی به ترکیه فرق دارد؛ «قراردادهای بین‌المللی درازمدت هستند و هیچ ارتباطی به هم ندارند، شما نمی‌توانید قرارداد صادرات گاز به عراق را به صادرات گاز به ترکیه یا ترکمنستان و پاکستان ربط دهید.» این را معاون وزیر نفت و مدیرعامل شرکت ملی گاز می‌گوید و می‌افزاید: «هر قرارداد با خود آن قرارداد باید سنجیده شود، هیچ‌گونه ارتباطی میان قرارداد گازی ترکیه و ایران با کرست وجود ندارد.» حمیدرضا عراقی درباره نحوه تجدیدنظر در قیمت فروش گاز ایران به ترکیه این‌گونه توضیح می‌دهد: «ترکیه‌ای‌ها در مرحله نخست طبق قرارداد باید طبق یک اعلامیه‌ای به ما اعلام کنند که گاز طبیعی که شما به ما می‌دهید گران است و باید در قیمت‌ها بازنگری شود، البته در دولت قبل این اعلامیه داده شد و شرکت ملی گاز ایران نیز چند بار با آن‌ها مذاکره کرد. در دولت قبل همکاران من در شرکت ملی گاز ایران تلاش‌های زیادی داشتند و بر اساس نظر رئیس‌جمهوری وقت حاضر شدند ۱۰ درصد تخفیف گازی برای ترکیه اعمال کنند تا موضوع وارد داور شود، اما ترکیه با توجه به تجربه‌ای که داشت و همچنین با توجه به ادعاهایش درباره سقوط قیمت‌های گاز در دنیا، ادعای بیشتری مطرح کرد که به‌طور طبیعی طبق قرارداد، موضوع وارد داور شود.» معاون وزیر نفت، نکته جالبی را درباره دو ادعای اخیر ترک‌ها مطرح می‌کند: «ترک‌ها ۲ ادعا را مطرح کردند،

● **تعبیر اشتباه درباره قرارداد گازی ایران و ترکیه چه بود؟**

ماجرائی که مربوط به سال گذشته بود، بعد از انتخابات، با تعابیر اشتباه سرتیتر خبرها شد. در برخی از این تعابیر آمده بود که ترکیه به خاطر قیمت گاز در قرارداد



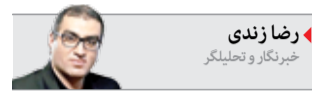
شکایت کرد. دعوای حقوقی ایران و ترکیه نزدیک به چهار سال طول کشید و دیوان داور بین‌المللی در سال ۲۰۰۹ میلادی به نفع طرف ترک رای داد. دادگاه شرکت ملی گاز ایران را ملزم کرد تا از سال ۲۰۰۵ میلادی به بعد، ۱۲٪ و نیم درصد از قیمت گازش را کاهش دهد. بر اساس حکم دادگاه، ایران باید یک میلیارد دلار بابت پول بیشتری که از سال ۲۰۰۵ از طرف ترک گرفته است به ترکیه بازگرداند. بنابراین دولت محمود احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۸، یک میلیارد دلار را به ترکیه پرداخت کرد. از مدیرعامل شرکت ملی گاز می‌پرسم: «آیا ایران در سال ۸۸ یک میلیارد دلار را نقد به ترکیه پرداخت کرد یا در افزایش گاز به این کشور داد؟» حمیدرضا عراقی می‌گوید: «بله. در تسویه حساب‌هایی که با ترکیه داشتیم، ظرف چند ماه، همه یک میلیارد دلار تسویه شد.» ایران برای اولین بار در سال ۸۸ به ترک‌ها خسارت داد.

● دیوان داور چگونه و کجا تشکیل می‌شود؟

مقامات شرکت بوتاش ترکیه که مسیر را هموار کرده بودند مجدداً در سال ۲۰۱۲ میلادی، به بهانه گران بودن گاز صادراتی ایران و نیز نامطمئن بودن شرکت ملی گاز در تحویل مقادیر گاز سالانه، دو دعوا نزد دیوان بین‌المللی داورى طرح کردند. دیوان بین‌المللی داورى ایران و ترکیه در سوئیس تشکیل می‌شود. یک داور از اعضای دیوان داورى بین‌المللی را ایران و یک داور را ترکیه مشخص می‌کند. این دو داور هم یک نفر را به اتفاق آراء به عنوان داور سوم انتخاب می‌کنند. شرکت بوتاش ترکیه در دعوای اول ادعا کرد که شرکت ملی گاز ایران قادر نیست تعهداتی را که در قرارداد جهت تامین مقادیر گاز بر عهده گرفته است، به‌طور کامل اجرا کند. مستندش هم قطع گهگاه گاز در ماه‌های سرد سال بود. بوتاش ادعا کرد که ایران در ماه‌های سرد، یا جریان گاز صادراتی را متوقف می‌کند یا مقادیر کمتری از درخواست ترکیه، گاز تحویل آنها می‌دهد. در این بخش از شکایت، ترک‌ها از دیوان داورى دو خواسته داشتند؛ اول اینکه، قیمت گاز ایران را ۲۵ درصد کاهش دهد و دوم آنکه، این کاهش قیمت را از سال ۲۰۰۵ میلادی تا پایان دوره قرارداد اعمال کند. ایران شرایط سختی داشت. تحت تحریم بود و حتی نمی‌توانست به راحتی و کیل بگیرد و پولشان را پرداخت کند.

● دعوای ۳۷ و نیم درصدی ترکیه

ترک‌ها در یک دعوای دیگر خواستار تجدیدنظر در قیمت گاز وارداتی ایران شدند. آنها با این استدلال که قیمت گاز در دنیا پایین آمده است و گاز ارزان‌تری از کشورهای دیگر نظیر روسیه وارد می‌کنند و همچنین با ارائه کاهش قیمت سایر سوخت‌ها در بازار ترکیه، خواهان کاهش «۳۷ و نیم درصدی» قیمت گاز ایران شدند. همچنین از دیوان داورى خواستند این تخفیف را از سال ۲۰۱۱ اعمال کنند. بنابراین اگر این دعوای ترکیه همراه با دعوای قبلی‌شان در دیوان داورى پذیرفته می‌شد، ایران باید «۶۲ و نیم درصد از بهای گازش را کمک می‌کرد و با توجه به ارقام قرارداد، تا پایان دوره قرارداد، زانی معادل ۴۰ میلیارد دلار را تحمل می‌کرد؛ ضرری که کشور تاب آن را نداشت. ایران از طرفی تحت فشار تحریم‌های بین‌المللی بود و از سوی دیگر درگیر دفاع در جبهه‌ای که حتی نمی‌توانست تدارکاتش را تامین کند. چه، و کیل مبرز گرفتن در آن شرایط دشوار بود. و کلاً و حقوقدانان داخلی و خارجی ایران ۴ سال جنگیدند.



هیچ‌یک از خبرنگاران ایرانی و خارجی داخل «ساختمان کنترل صادرات گاز ایران به ترکیه» حضور نداشتند. من از اتفاق، آنجا بودم. وزیر نفت و انرژی ایران و ترکیه وارد ساختمان شدند اما خبرنگاران را راه ندادند. وزیر انرژی فوراً ایستاد و جمله‌ای به بیژن زنگنه گفت. ۱۶ سال است که آن جمله را از یاد نبرده‌ام. «من بدون حضور خبرنگاران کشورم نمی‌توانم پروژه را افتتاح کنم.» با هماهنگی مسئولان برگزار مراسم، خبرنگاران ترکیه‌ای وارد سالن شدند و پروژه صادرات گاز ایران به ترکیه، با حضور دو وزیر رسماً افتتاح شد. بهمن‌ماه سال ۱۳۸۰ بود. مرز بازرگان.

● قرارداد گازی؛ میراث اربکان و هاشمی‌رفسنجانی

هنوز هیچ کدام از فازهای پارس جنوبی افتتاح نشده بود. در ایران اما عصر سازندگی بود. هاشمی‌رفسنجانی، به‌عنوان رئیس‌جمهور وقت ایران می‌دانست که منبع عظیم گازی پارس جنوبی، بالاخره توسعه خواهد یافت. ایران با داشتن بزرگترین مخزن گازی جهان می‌توانست، بازی‌های استراتژیک طراحی کند. جدا از افزایش سهم گاز در سبد انرژی کشور به عنوان یک سوخت پاک و ارزان، ایران می‌توانست امنیت ملی خود را با صادرات گاز به همسایگان افزایش دهد. ترکیه یکی از مهم‌ترین همسایه‌های ایران در این سناریو، اهمیتی مضاعف داشت. خاک ترک‌ها می‌توانست گاز ایران را به اروپا برساند و آینده توسعه اروپای غربی را با امنیت ایران گره بزند. شاید به همین دلایل بود که هاشمی‌رفسنجانی، به قدرت رسیدن حزب اسلامگرایی نجم‌الدین اربکان را قدر شمرد و به سرعت قرارداد گازی ایران با ترکیه را امضا کرد. اربکان نیز شیپور این موفقیت را زد که یک منبع جدید انرژی به ترکیه آورده است. هاشمی‌رفسنجانی و نجم‌الدین اربکان، سال ۱۳۷۴ (۱۹۹۶ میلادی) برای امضای قرارداد صادرات گاز به ترکیه بین شرکت ملی گاز ایران و شرکت بوتاش ترکیه کف زدند. قرارداد ۲۶ساله‌ای که به موجب آن، ایران باید سالانه ۱۰ میلیارد مترمکعب گاز طبیعی به ترکیه صادر کند. رقم قرارداد برای ایران شیرین بود و شیرین‌تر می‌شد اگر ترکیه مسیروش را برای ترانزیت گاز ایران به اروپا می‌گشود. حکومت نجم‌الدین اربکان در ترکیه اما، «دولت مستعجل» بود. این اسلامگرایی ترک، آنقدر در قدرت نماند تا استراتژی ایران برای ورود به بازار گازی اروپا محقق شود. میراث هاشمی‌رفسنجانی و اربکان، هنوز بزرگترین قرارداد انرژی بین دو کشور است.

● پرداخت خسارت یک میلیارد دلاری به ترک‌ها در سال ۸۸

بهمن سال ۱۳۸۱، نخستین فازهای پارس جنوبی (فازهای ۲ و ۳) افتتاح شد. یک سال از صادرات گاز ایران به ترکیه گذشته بود. ترک‌ها برای اولین بار در این سال به قیمت گاز وارداتی از ایران اعتراض کردند. ترکیه علاوه بر ایران از کشورهای نظیر روسیه و آذربایجان هم گاز وارد می‌کرد. بر اساس یکی از بندهای قرارداد گازی ایران و ترکیه، اگر شرایط قیمت گاز تغییر کند، دو کشور می‌تواند هر سه سال یکبار تقاضای تجدیدنظر در قیمت کنند و چنانچه به تفاهم نرسیدند به داورى بین‌المللی مراجعه کنند. ترکیه با استفاده از همین بند، برای اولین بار در سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵ میلادی) به داورى بین‌المللی

پدر کامیون ایرانی

چگونه اصغر قندچی به عنوان نمادی از بورژوازی ملی ایران رقیب صنعت خودروی امریکا شد؟

فریده عنایتی: نرسیده به سه‌راه آذری، بعد از میدان قزوین، ساختمانی قدیمی وجود دارد که داستان اهالی داخلش را حکایت می‌کند. فردی در این ساختمان روزگار سپری می‌کند که سال‌های سال افتخار آفرین بوده است. اصغر قندچی، پدر کامیون‌سازی ایران، این روزها در داخل سوله قدیمی و بزرگ شرکت ایران کاوه ساعت‌ها را می‌گذرانند. ساعت‌هایی که البته قدیم‌ترها پرشورتر و جذاب‌تر بوده است. مثل زمان‌هایی که با نشان دادن گوشه تا گوشه سوله و بیان خاطراتی از دهه‌های ۴۰، ۵۰ و ۶۰ چشم‌هایش برق می‌زند و او را سر ذوق می‌آورد. آتافش بر از لوح‌های تقدیر از زمان‌های مختلف و زمان جنگ است. اولین ساختمان از در اصلی، با یک مقداری عقب‌نشینی از خیابان، ساختمان اداری ایران کاوه است. پشت ساختمان هم گاراژ بزرگی قرار دارد که تعمیرات شرکت را انجام می‌دهند. البته حالا دیگر به انباری پسر از قطعه‌های مساک تبدیل است. داخل حیاط ساختمان هم چند کامیون ماک، یادگار روزهای فعالیت قندچی و شرکت وجود دارد. یادگارهایی که قندچی از آن‌ها به عنوان «فرزندانش» نام می‌برد.

قندچی که در دوره‌های مختلف، در صنعت ایران اقدامات زیادی انجام داده و سال‌های جنگ هم تجهیزات جنگی را به مناطق جنگ‌زده برده است، حالا در گوشه‌ای خلوت از گاراژی قدیمی روزگار می‌گذراند و خاطراتش را مرور می‌کند و گاهی هم به دلیل بعضی مسائل آبی از ته دل می‌کشد. مثل زمانی که پسرش می‌آید و خبر خرید ۹۰۰ دستگاه اتوبوس از روسیه را می‌خواند و او هم در جواب می‌گوید: «حرکت ما سر و ته شده، ما خودمان اتوبوس‌ساز بودیم و حالا کارمان به جایی کشیده که از روس‌ها می‌خواهیم اتوبوس بخریم.»

و آهنگری می‌کردم، می‌دانید بچه زرنگ و علاقه‌مندی بودم و از این استاد کارها خیلی یاد گرفتم و چشم و گوشه به کار باز شد، آنجا انواع تعمیرات انجام می‌شد، موتورهای آسبیاب، لوکوموتیو و... چون تعمیرگاه بزرگ و استاد کارهای حرفه‌ای آن زمان در کشور نداشتیم خیلی کار برای آن مجموعه می‌آوردند.»

به این ترتیب او از همان زمان شروع به کار کرد. حالا هم که چند دهه سال از آن روزگار می‌گذرد، می‌توان «فنی بودن» را از تمام وجودش مشاهده کرد. مثل دست‌هایش که کاملاً مشخص است برای مردی است که سال‌ها کار بدی انجام داده و هر کدام از خط و خطوط آن احتمالاً داستانی دراز از او به همراه دارد.

● نوجوانی و استقلال کاری

با ایسن روند، قندچی کار مکانیکی روی ماشین‌های سنگین را انجام داده البته می‌گوید وقتی که در ۱۶ سالگی کارگاه خودش را باز کرده ابتدا از ماشین‌های سواری شروع کرده و کم‌کم سرعاً ماشین‌های سنگین و مخصوصاً ماک رفته است. به‌رحال قندچی با تمام مشکلات بدون کمک مالی و سرمایه خاصی اولین کارگاهش را راه‌اندازی می‌کند. کارگاهی که هنوز هم برایش خاطره است می‌رقتم سر کار، یک‌بار مادرم به دایمی‌ام گفت که این مدرسه نمی‌رود، آن بنده خدا هم من را کشید کنار و گفت اصغر چرا مدرسه نمی‌روی؟ من هم هیچی نداشتم بهش بگویم؛ این جور شد که خودش با من فراداش آمد مدرسه و از مدیران پرسید این چند روز است مدرسه نیامده؟ آن بنده خدا هم گفت یک تلی هست! بعد دایمی‌ام گفت که باید مدرسه بروم و من را سپرد به مدیر، ولی خب هنوز از مدرسه بیرون نرفته بود که از درخت و دیوار رفته بالا و پریدم تو کوچه و دوباره فرار کردم. من این جور درس خواندم و کلاس ۷ کلاس مدرسه رفته و از بچگی جذب کار شدم.»

قندچی که همیشه از مدرسه فراری بود، با رفتن به کارگاه آهنگری مستاجرانش جذب کار می‌شود. احتمالاً نقطه عطف فنی شدن او هم از همین‌جا کلید می‌خورد، از همان زمان مدتی بعد از آن که وارد تشکیلاتی می‌شود که تمام استادکارهایش خارجی بودند. او درباره این نقطه از زندگی‌اش و ورود به این تشکیلات ادامه می‌دهد: «یک آلمانی، یک روس و فکر کنم یک استاد کار اهل چک می‌دادند که البته بعد از جنگ جهانی دوم هم کلا برچیده شد. من آنجا کار مکانیکی



شروع کردم به تولید؛ چون آهنگری را کنار مکانیکی آموخته بودم و فولاد و فلزات را می‌شناختم بعضی از قطعات را می‌ساختم و یا کیفیت آن‌ها را ارتقا می‌دادم تا جایی که اسم گاراژم پیچید و هرچی ماشین سنگین تصادفی بزرگ و استاد کارهای حرفه‌ای آن زمان در کشور نداشتیم خیلی کار برای آن مجموعه می‌آوردند.»

به این ترتیب او از همان زمان شروع به کار کرد. حالا هم که چند دهه سال از آن روزگار می‌گذرد، می‌توان «فنی بودن» را از تمام وجودش مشاهده کرد. مثل دست‌هایش که کاملاً مشخص است برای مردی است که سال‌ها کار بدی انجام داده و هر کدام از خط و خطوط آن احتمالاً داستانی دراز از او به همراه دارد.

● همزمانی نیازمند و قندچی

دوران زندگی قندچی بالا و پایین‌های زیادی داشته است. یکی از این بالا و پایین‌ها آشنایی او با رضا نیازمند، مرد صنایع نوین ایران در دهه ۴۰ بوده است؛ نیازمندی که در گسترش و نوسازی صنایع ایران حرف اول را می‌زند. این قسمت از زندگی قندچی در کتاب خاطرات نیازمند هم آورده شده است. درست همان‌جایی که نیازمند نیاز دارد یک نفر در ایران خودرو تولید کند تا بتواند پزش را به شاه بدهد.

داستان روایتی نیازمند و قندچی از زبان نیازمند این‌طور بیان شده است: «یک روز در وزارتخانه بودم که خبر دادند یک آلمانی آمده و می‌خواهد من را ببیند، نماینده شرکت بنز بود، پذیرایی شد و چایی آوردند، گفت که آلمادم تا پروانه ساخت مرسدس را در ایران بگیرم، گفتم به مرسدس بهترین اتومبیل دنیا است، خب برنامه‌تان چیست؟ گفت برنامه چیست؟ گفت برنامه ساخت، بالاخره شما یک صندلی خودرو را می‌توانید اینجا بسازید، دستگیره را می‌توانید؛ بعد خب سال‌های بعد قطعات دیگری می‌سازید. با متعجب گفت تو موتور خودرو را می‌سازید. با تعجب گفت تو به من می‌گویی ما یکی از قطعات مرسدس را اینجا بسازیم؟! گفت، بله چرا که نه؟ در سیاست ما در وزارتخانه موتناژ داغدن است، شما مگر پروانه ساخت نمی‌خواهید، یا اینکه دنبال

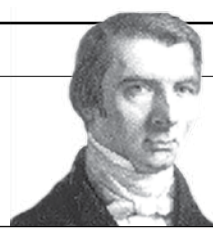
از تولیدات قندچی برای شاه رونمایی می‌کند و به این ترتیب این شر از گردن نیازمند می‌افتد. قندچی هم از زبان خودش این تکه از زندگی‌اش را این‌گونه تعریف می‌کند: «گمانم سال ۱۳۴۱ یا ۱۳۴۲ بود که دکتر نیازمند معاون وزیر وقت اقتصاد (دکتر عالیخانی) که رئیس سازمان گسترش و نوسازی صنایع هم بود، آمد گاراژ و این فکر را مطرح کرد و برای این کار پیش‌قدم شد؛ آن‌ها دنبال کسی می‌گشتند که کمکش کنند تا ماشین بسازد و من را پیدا کردند. نماینده بنز آمده بود ایران و اعلام کرده بود که می‌خواهد اینجا خط تولید راه‌اندازی کند ولی چون دنبال موتور است و نه تولید با دکتر نیازمند دعواش شده بود و شاه هم به نیازمند و عالیخانی گفته بود حالا که با این نماینده بنز دعوا کردید ۶ ماه وقت دارید که اینجا ماشین تولید کنید و گرنه باید وسایلتان را بردارید و از وزارتخانه بروید. این جور بود که آن‌ها هم دنبال کسی می‌گشتند که کار را بلد باشد و آن‌ها هم حمایت کنند تا ماشین بسازد؛ من اصلاً تا قبل از آن روز که آقای نیازمند آمد گاراژ، او را ندیده بودم. یاد می‌آورد... بعد هم اینجا با ۶ تا بچه هم‌چیز را به هم وصل می‌کنید؛ این که تولید نیست ما به دنبال تولید در ایران هستیم. بعد متریکه (با عصبانیت) برگشت من گفت این سه تا خط جلوی مرسدس (درحالی که دستش را گرد کرده بود و منظورش آرم جلوی ماشین بود) را هم شما نمی‌توانید تا ۱۵ سال دیگر اینجا بسازید؛ من هم به او گفتم خب اگر من تا ۱۵ سال دیگر هم اینجا باشم به تو پروانه نمی‌دهم؛ خیلی عصبانی شد و از اتاق من رفت.» عصبانی کردن نماینده مرسدس برای نیازمند گران تمام می‌شود، چرا که شاه از این برخورد عصبانی می‌شود و به نیازمند اولتیماتوم می‌دهد که ۶ ماه وقت دارد اتومبیل بسازد، در غیر این صورت باید برود. او در این مدت تعمیرگاه و اوراق‌چی‌ها را بررسی می‌کند تا ببیند چه کسی می‌تواند قطعه‌ای از خودرو در کشور بسازد تا اینکه اصغر قندچی را پیدا می‌کند. نیازمند می‌گوید: «هنر دیک میدان قزوین تو یک گاراژ بزرگ که برای کامیون ماک بود و دیدم روی زمین کارگرا نشسته‌اند و با چیزهایی که در دست داشتند تق، تق، تق گلگیرها را صاف می‌کردند، صاحب گاراژ را صدا زدم و بعد اصغر آقای قندچی آمد. از همان لحظه اول از این مرد خوشم آمد، من را یاد کارگران کارخانه ونک می‌انداخت که قبلاً در آنجا کار می‌کردم، با همان لهجه، سلام کردم و گفتم اصغر آقا ببینم شاهکارهایت چیست؟ اصغر هم نشان داد که گلگیر ساخته، یک‌چیز مجاله بهش داده بودند و از اول درستش کرده بود. بعد هم نشان داد که رادیاتور ماک‌ها را بزرگ کرده است، گفتم چرا ایسن کار را می‌کنی، گفت یک آقای هست این‌ها را وارد می‌کند و اکثر آدر جاده مشهد کار می‌کنند ولی برای این راه (آن زمان هنوز آسفالت نشده بود) خوب نیست و تابستان‌ها جوش می‌آورد، من هم این‌ها را بزرگ می‌کنم، با خودم گفتم خب رادیاتور هم که می‌سازد این شد دو قطعه. گفتم دیگه چی بلدی بسازی، گفتم می‌خواهم یک‌چیزی نشان شما بدهم که حظ کنید، گفتم برویم، رفتیم تو یک اتاق؛ در را که باز کردم دیدم یک اتاق کامیون ساخته است، گفت این اتاق را من ساختم، تعجب کردم و پرسیدم یعنی هم‌هاش را خودش ساختی؟! گفت آره، درش را باز کردم و به هم زدم تا امتحانش کنم، پاپ صدا داد؛ حتی نرم‌تر از اتومبیل‌های فرنگی بسود؛ قندچی برگ برنده ما بود، بهش گفتم اصغر فردا بیا وزارتخانه می‌خواهم به تو جایزه بدهم و بعد هم خوشحال رفتیم وزارتخانه.» این کرد به سؤال پرسیدن؛ از اینکه وام گرفته‌ام یا نه؟ تا اینکه با چه مواد و فلزهایی قطعات و بدنه‌ها را درست می‌کنم و...»

● سند خوانی

انقلاب کاوه

زمان انقلاب قندچی برای باطل کردن ۴ هزار سفارش قطعه به آمریکا رفته بود و پیشنهاداتی برای برگشتن داشت، اما به خاطر کشور و ایران برگشت، حتی برادرش از شهدای ۱۶ آذر است. او می‌گوید: «از آمریکا که آمدم رفته مستقیم کارخانه؛ کارگرهای زیادی داشتیم. آن زمان همه را جمع کردم و در نطقی قراضه (با خنده)، به آن‌ها گفتم که مملکت اسلامی شده و کشور دنبال توسعه و پیشرفت است و بهتر است با توجه به شرایط و نیاز کشور ما هم تغییراتی بدهیم و پیشنهاد دادم تولید کامیون را کم کنیم و در عوض تولید وانت را به مجموعه اضافه کنیم.» قندچی از جزئیات دیدار با امام خمینی می‌گوید: «وقتی رسیدیم رفتیم داخل نزد امام خمینی، یکی از مسئولان دفتر امام من و کارخانه را معرفی کرد و بعد من به امام خمینی گفتم که می‌خواهم سرمایه‌گذاری کنم و الان هم تعداد زیادی شغل ایجاد کرده‌ام. بعد از این حرف‌ها امام خمینی گفتند که مالکیت در اسلام محترم است و ایجاد شغل و کار آفرینی بسیار مهم است و ثواب دارد و هرچقدر می‌خواهی سرمایه‌گذاری کن.» در آن سال‌ها، ایران کاوه شامل ملی شدن برخی کارخانه‌ها و مصادره اموالش نشد. تا اینکه جنگ شروع شد و قندچی هم درگیر آن شد. او از خاطرات زمان جنگ می‌گوید: «هن از همان روزهای اول درگیر جنگ شدم؛ اول از همه تیمسار فلاحی فرمانده نیروی زمینی ارتش دنبال فرستاد و من را بردند پادگان نیروی زمینی؛ گفت ما «تانک‌بر» نداریم که تانک‌های ارتش را به منطقه ببرند تا این را گفت، چون آمار ماشین‌های سنگین تانک‌بر را داشتیم گفتم شما ۵۶۰ تانک‌بر دارید؛ گفت این‌ها همه خوابیده است و کار نمی‌کنند، گفتم من راهشان می‌اندازم، فردا صبح رفته ماشین‌ها را دیدم و کار را شروع کردم و چند ساعتی نگذشت که توانستم ۱۵-۲۰ ماشین را راه بیندازم. ماشین درست کرده بودیم که موتورش ماک بود، بدنه‌اش بنز و دیفرانسیلش چیز دیگری بود، حتی برای بنی‌صدر در جبهه سؤال شده و پرسیده بود این‌ها را کی درست کرده و راه انداخته که گفتم بودند قندچی. بعد زنگ زد و دعوت کرد دفترش و گفت باید مجسمه تو را با طلا درست کنند؛ من هم خندیدم گفتم قبلاً درست کردند.» نمونه‌های این لوح‌های تقدیر بعد از حدود ۳۰ سال هنوز روی میز و دیوارهای دفتر گاراژ قدیمی قندچی دیده می‌شود؛ همان دفتر قدیمی نرسیده به سه‌راه آذری. تا اینجای داستان زندگی قندچی روند صعودی طی کرده است اما در سال‌های ۶۲ و ۶۳ درگیر مسائل دیگری می‌شود. او از آن روزها این‌طور یاد می‌کند: «مشکل اصلی از وقتی شروع شد که من را خواستند وزارت صنعت و معدن و سازمان گسترش و نوسازی صنایع و اعلام کردند که مدیریت و مالکیت کارخانه را باید فراموش کنم. من اصلاً نمی‌دانستم که چه کاری باید انجام بدهم و دردم را به چه کسی بگویم؛ انگار فرزندم را گرفته بودند.» بعد از آن، دیگر همین گاراژ قدیمی، یار دوران رونق قندچی باقی می‌ماند. او در آستانه ۹۰ سالگی است. به قول خودش «توانستم بروم، دلم نبود، آن‌ها فرزندم را گرفتند.» با این حال هنوز هم چند کامیون ماک داخل گاراژ را با لذت نگاه می‌کند؛ همان فرزندان که با دست خودش ساخته است.

منچستر نام شهری است که خیلی زود به برنامه‌های سیاسی تبدیل شد. همین شهر بود که برای لیبرال‌ها حکم تجسم همه‌ی امیدهایشان درباره‌ی روند عمومی پیشرفت و رفاه را داشت و برای محافظه‌کاران مترادف بود با همه‌ی شور انقلاب صنعتی



سرمایه

زنده باد تجارت آزاد

فردریک باستیا یکی از پدران اقتصاد آزاد و اندیشه انقلاب صنتی است

♦ دتمار دورینگ

مترجم: حسین کاظمی یزدی

آن دوره با این نظر موافق بودند. ایشان احتمالاً بر این نظر بودند که علت اصلی تنگدستی‌شان هزینه‌ی مصنوعاً بالا نگاه‌داشته‌شده‌ی زندگی‌شان بوده است. این امر نتیجه‌ی سیاست‌های حمایت‌گرایانه از زمین‌داران کشاورز بود که نفع آن نیز بیش از همه به جیب زمین‌داران بزرگ می‌رفت. مخصوصاً «قوانین غله» قیمت نان را بالا نگاه می‌داشت که این مسأله در زمان رکود چیزی مصیبت‌آمیز بود. اقتصاد نیازمند محرک بود. این مسأله تصادفی نیست که تجارت آزاد در برنامه‌های سیاسی نقش موتور پیشرفت اجتماعی را ایفا کرد. و این مسأله هم تصادفی نیست که آشکارا تجارت آزاد حامیان بسیاری را در طبقه‌ی متوسط جامعه به خود جلب کرد. در واقع، مشکل آن روزها زیادی بزرگ شدن لیبرالیسم اقتصادی نبود، بلکه زیادی نحیف ماندن آن بود. از این رو، در نظر مردم آن عصر، برنامه‌ی لیبرال تجارت آزاد مسبب بدبختی نبود، بلکه اتفاقاً در نظرشان بهترین علاج بود.

تنها یک بازنویسی تقریباً نظام‌مند تاریخ می‌تواند غرض‌ورزی‌های امروز در مورد «مکتب منچستر» را به ایدئولوژی خشک و بی‌عاطفای در حوزه‌ی افکار عمومی بدل کند. این واقعیت کسه «تجدیدی» مخالفان قانون غله» در واقع، یکی از اولین نمونه‌های سازمان‌یابی سیاسی بسیج مردمی بود، گواه بر نادرستی این تصویر کلیشه‌شده است. از ۱۸۴۰ به بعد، در بازار گل و گیاه لندن، هواخواهان تجارت آزاد هر هفته تظاهراتی بر پا می‌کردند. فقط در منچستر یک تالار بزرگ با نام «تالار تجارت آزاد» به همین منظور ساخته شد. ۹ میلیون نسخه از جزوه‌های آموزشی در این زمینه توزیع شد. در ۱۸۴۲، تقریباً یک‌میلیون نفر، دادخواست‌هایی برای تجارت آزاد را امضا کرده بودند. این مسأله در کنار مسائل دیگر فشار افکار عمومی را آنقدر زیاد کرد که پارلمان دیدگاری منچستر را آن‌توجه باشد. در سال ۱۸۴۶، این محافظه‌کاران بودند که تحت رهبری نخست‌وزیر سِر رابرت پیل، «قانون غله» را ملغا کردند.

این دستاورد را نمی‌توان دست کم گرفت. برای اولین بار در تاریخ بشر، گرسنگی شکست خورده بود. از ۱۸۴۷ تا به امروز، اروپا در روزگار صلح، هیچ گاه با قحطی روبه‌رو نشده است. قیمت غذا شروع به پایین آمدن کرد و بهره‌وری تولید افزایش یافت. برای اولین بار، آرمان ثروت برای همگان نه فقط برای اقلیتی کوچک-دیگر یک آرمان‌شهر نبود بلکه تحققش بختی واقعی داشت.

این موفقیت نشان می‌دهد که تصویر تحریف‌شده‌ای که امروز از «مکتب منچستر» وجود دارد، تا چه اندازه از واقعیت به دور است. کابدن و برایت نیروی محرکه‌ی جنبش تعاونی بودند. آن‌ها خودشان را به آموزش عمومی متعهد کردند. آن‌ها فعالی بودند که با امپریالیسم و ارتش‌سالاری مخالفت می‌کردند و خواستار سیاست صلح برای اروپا بودند (سیاستی که تجارت آزاد نقش مهمی در آن ایفا می‌کرد). خلاصه اینکه «مکتب منچستر» برنامه‌ی آرمان‌گرایانه داشت.

موفقیت و آرمان‌گرایی تجارت آزاد بریتانیا خیلی زود الهام‌بخش بقیه اروپا شد. در فرانسه، فردریک باستیا رهبری فکری و سیاسی این جریان را به عهده گرفت. وی که پیشتر در مقاله‌اش در «ژورنال اقتصادی» علاقه‌اش را به جریان‌های بریتانیا نشان داده بود، در ۱۸۴۵ به انگلستان رفت تا اطلاعاتی دستاورد به‌دست آورد. او بسا «قهرمان»ش، کابدن، که بعدها به یکی از دوستان نزدیکش تبدیل شد، ملاقات کرد. تحت تأثیر چیزهایی که مشاهده کرد، در همان سال کتابی با عنوان «کابدن و اتحادیه» منتشر کرد و در آن کارزار «اعضای اتحادیه» را توصیف و سخنرانی‌های عمومی آن‌ها را

به فرانسوی ترجمه کرد.

● ریچارد کابدن-فردریک باستیا

باستیا از آن به بعد هر کاری از دستش برمی‌آمد انجام داد تا اشتیاق به تجارت آزاد را در دل مردم فرانسه ایجاد کند، همان‌طور که هواداران تجارت آزاد بریتانیا این کار را در کشور خود انجام داده بودند. در ۱۸۴۶ «انجمن آزادی دادوستد» را تأسیس کرد- این انجمن چتری سازمانی بود برای انجمن‌های تجارت آزاد موجود در فرانسه که حالا فعالیت‌هایشان را در سطح ملی با هم یکی کرده بودند. باستیا برای این جنبش مجله‌ای به نام «تجارت آزاد» چاپ می‌کرد که مقالات متعددی در آن چاپ شد. او گروهی از نویسندگان با استعداد را در آن مجله دور هم گرد آورد.

وقتی باستیا کار نویسندگی‌اش را شروع کرد، عرصه‌ی سیاسی بسیار آشفته شده بود. انقلاب ۱۸۴۸ که سلطنت لوئی فیلیپ را پایان داد و جمهوری دوم را بنا نهاد، در عین حال هم نویدی بود برای تغییر و خطی ممتد بود متوجه آن اهدافی که باستیا به‌خواه‌ی‌شان ایستاده بود.

باستیا همیشه تا حدودی به رژیم سابق مشکوک ماند. دوران حکومت لوئی فیلیپ را که پس از انقلاب ۱۸۳۰ مستقر شد، اغلب اوج خویشی لیبرالیسم «بورژوا» قلمداد می‌کنند. این مسأله در بهترین حالت، نیمی از واقعیت است. این رژیم که میان سلطنت‌طلبان کم‌ویش اصلاح‌طلب و نیروهای متعدد بورژوا پیوندی ایجاد کرده بود، از اصول لیبرال بازار و تجارت آزاد سر بر نیاورده بود بلکه بیشتر اجتماعی بود برای حفاظت از منافع مستقر گروه‌هایی خاص در برابر جمهوری‌خواهی‌ای که افراطی با بقوه سوسیالیست به‌منظر می‌آمد. بنابراین، گروه‌های دارای منافع خاص متعدد آرام‌آرام در تشکیلات قوه‌ی مقننه سنگر گرفتند-تشکیلاتی که به نوبه‌ی خود تقریباً به کلی فاسد به‌منظر می‌رسید- و به راستی هم این چنین بود. آن بورژوازی زمین‌دارانی که به‌تازگی قدرت گرفته بود و جانشین خنیگان اشراف‌زاده‌ی قدیم شده بود، خواستار حمایت دولت از منافع بخش کشاورزی شد. همچنین، صنایع جدیدی مثل فولاد و زغال‌سنگ کم‌کم پشت تعرفه‌های بالا پنهان شدند.

تأثیر فاجعه‌بار این اقدامات که همه‌ظاهراً به اسم ارتقای اقتصاد فرانسه انجام می‌شد، خیلی زود آشکار شد. حمایت‌گرایی کشاورزی هزینه‌ی زندگی را برای فقرا به‌نحو چشم‌گیری بالا برد. حمایت‌گرایی صنعتی احتمالاً به افزایش تولید در برخی از بخش‌ها کمک کرد (در طول حکومت لوئی فیلیپ معادن زغال‌سنگ سه برابر و معادن آهن دو برابر شدند)، ولی نرخ افزایش به‌وضوح از نرخ افزایش در انگلستان عقب افتاده بود. به‌علاوه، قیمت بالای زغال‌سنگ و آهن کم‌کم شروع به خنثی کردن رشد عمومی اقتصاد کرد. از آن بدتر این که نوسازی صنعتی پشت حصار تعرفه‌ها شدیداً کند شده بود. به‌ویژه در حوزه‌هایی که برای پیشرفت اقتصادی کشور خیلی مهم بودند، مثل ساختن راه‌آهن، فرانسه احساس می‌کرد که نه تنها از انگلستان که از آلمان هم عقب افتاده است؛ آلمانی که در آن زمان خیلی فقیرتر و از لحاظ سیاسی چندپاره‌تر بود.

«شبه‌لیبرالیسم» اقتصادی سلطنت لوئی فیلیپ بود که باستیا را وادار به برداشتن قلم کرد. او در این خشم تنها نبود. در ۱۸۴۸ ناراضی‌ت تقریباً به همه‌ی اردوگاه‌های سیاسی رسید، تا حدی که وقوع انقلاب اجتناب‌ناپذیر شد.

انقلاب ۱۸۴۸ که باستیا امید زیادی به آن بسته بود، خیلی زود گرایشی غیرلیبرال پیدا کرد. در فوریه «حق اشتغال» [حق بیکاران به داشتن اشتغال ضمانت‌شده‌ی دولتی] اعلام شد و خیلی زود کار بیش از ۱۰ ساعت در روز ممنوع شد. باستیا هنوز آن‌قدر خوش‌بین بود که برای مجلس

ملی نامزدی در آوریل ۱۸۴۸ به نمایندگی انتخاب شد.

باستیا در مجمع ملی با ائتلافی گسترده از گروه‌های دارای منافع خاص روبه‌رو شد که در ضدیت با لیبرالیسم اشتراک داشتند. جرج روشه، زندگی‌نامه‌نویس آمریکایی باستیا، در ۱۹۹۳ روبرو می‌نویسد که تنها الگوی پایدار که در رأی‌دادن‌های باستیا وجود دارد این بود که او اغلب همراه اقلیت رأی می‌داد.

برخلاف وضعیت دوران پیش از انقلاب، حالا باستیا تنها با حمایت‌گرایی خنیگان مرتجع اشراف‌زاده که با یک نیروی سیاسی جدید روبه‌رو بود که مداخله‌گرایی حمایت‌گرایانه‌ی دولت را به الزامی برای «ترقی خواهی» تبدیل کرده بود. سوسیالیسم داشت روی زشتش را نشان می‌داد. گرچه باستیا هیچ‌گاه در مقاومت در برابر تمناهای محافظه‌کاران به تمسک به اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی ضدلیبرال علیه سوسیالیست‌ها کسم نمی‌آورد، بسا این همه سوسیالیسم را دشمن آینده می‌دانست. او با نماینده‌ی اصلی سوسیالیست‌ها در مجلس، لوئی بلان، مشاجرات شدیدی کرد. نام‌نگاری‌های او و پیر ژوزف پرودون (که مدعی بود «دارایی زدی است») چاپ و باعث به‌وجود آمدن مجادلات عمومی آتشینی شد.

باستیا که به نیروی استدلال متکی بود، نتوانست جلوی چرخش غلط سیاست را بگیرد. یکی از این چیزهای نادرست تأسیس «کارگاه‌های ملی» برای ضمانت اجرای «حق اشتغال» توسط دولت بود. آن کارگاه‌ها هیچ وقت واقعاً به هدف‌شان نرسیدند و احتمالاً چنین قصدی هم نداشتند. اما به سوسیالیست‌ها اجازه دادند تا «در خیابان‌ها» صداهای مخالف را با خشنوت تهدید کنند.

باستیا زنده نبود تا آن بزرگ‌ترین فضاقت را ببیند. در میان آشوب سیاسی که بیشتر ناشی از شورش‌های سوسیالیستی بود، برادرزاده‌ی ناپلئون، لوئی ناپلئون بناپارت (که به «ناپلئون کوچک» هم معروف است) وارد عرصه‌ی سیاست شد. فریاد تمنا «همردی قدرقدرت» هرچه بلندتر شد. باستیا فاجعه را پیش‌بینی کرد. در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری، او از نامزد مخالف لوئی ناپلئون، ژنرال کاونیاک حمایت کرد. ولی بیهوده بود. در اکتبر ۱۸۴۸ لوئی ناپلئون با کسب اکثریت سه‌چهارم بر گزیده شد.

این موقعیت سیاسی اسفناک انرژی باستیا را مقام یک نویسنده را بیشتر کرد. در این دوران در مقام یک اقتصاددان، جاه‌طلبانه‌ترین اثرش، «هارمونی‌های اقتصادی» را نوشت که توصیفی جامع از اصول اقتصادی از منظری لیبرال بود. تقریباً همه‌ی آثاری که پس از مرگش در هفت جلد به‌چاپ رسید، در همین دوره‌ی کوتاه بین ۱۸۴۴ تا ۱۸۵۰ نوشته شدند.

«کودتای» لوئی ناپلئون-تلاشی برای کسب قدرت دیکتاتوری-در نهایت در ۱۸۵۱، یعنی زمانی که باستیا دیگر نبود، کل رؤیای دستاورد لیبرال انقلاب را نابود کرد. در آوریل ۱۸۵۰ بیماری شدید سسل کل برنامه‌های باستیا برای آینده را نابود کرد. در سپتامبر به ایتالیا سفر کرد که آب‌وهوایی مناسب برای بیماری‌اش داشت؛ ولی دیگر خیلی دیر شده بود. باستیا تا آخرین لحظات زندگی‌اش با بی‌قراری روی «هارمونی اقتصادی» کار کرد که البته پس از مرگش چاپ شد. وی در ۲۴ دسامبر ۱۸۵۰ در رم درگذشت.

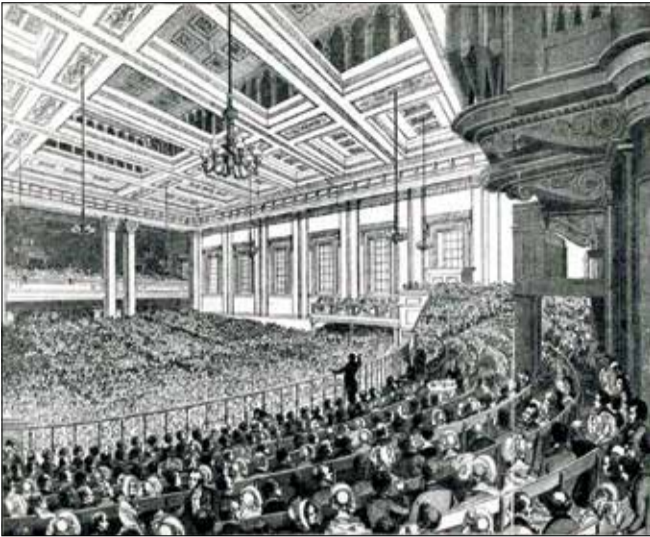
آثار باستیا، حتی تا مدت‌ها پس از مرگش، پرفروش بود. هرچند امروز تا حدودی فراموش شده، ولی باستیا در میان اقتصاددانان هم‌عصر خویش احتمالاً بیش‌ترین آوازه‌ی مردمی را داشت. آثار او به زبان‌های بسیار ترجمه شده‌اند. علاقه‌ی شدید باستیا به ایجاد سرگرمی را می‌توان در نمونه‌ی روشن آن در مقاله‌ی «آنچه دیده می‌شود و آنچه دیده نمی‌شود» او در ۱۸۵۰ یافت. وی در این مقاله تفاوت میان اقتصاددانان

خوب و اقتصاددان بد را توضیح می‌دهد. اقتصاددان بد که اغلب طرفدار حمایت‌گراها و مداخله‌گراها است، تنها وجه «هرثی» مسأله‌ی اقتصادی را می‌بیند. او می‌داند که مداخله‌چگونه به گروه ذینفعی که می‌خواهد به آن خدمت کند، سود می‌رساند. باستیا ادعا می‌کند که این تأثیر همیشه بی‌واسطه مرثی است. اما اقتصاددان بد نمی‌فهمد که اثر دیگر این است که منابع در اختیار دیگران تقلیل می‌یابد. برای مثال، اقتصاددان بد فکر می‌کند سنگی که به پنجره‌ای پرتاب می‌شود، برای شیشه‌بر کار درست می‌کند؛ ولی فراموش می‌کند که این اتفاق مصرف بیشتر یا سرمایه‌گذاری بیشتر صاحب پنجره را کاهش می‌دهد.

این مثال به‌ظاهر چرند، آن گونه که باستیا اثبات می‌کند، مطلقاً بی‌ربط نیست. این دقیقاً همان روشی است که حمایت‌گراها همیشه استدلال می‌کنند. حمایت‌گرایی صنایعی را که می‌توان دید ارتقا می‌دهد؛ ولی در عین حال منابع صنایع دیگری را که توجه به آن‌ها معطوف نیست، نابود می‌کند. باستیا همه‌ی آن‌ها را بر می‌شمارد: هنرمندان، پزشکان، دانشمندان، دهقانان، همگی می‌توانند از قدرت دولت سود ببرند، اما همیشه به هزینه‌ی دیگران. بنابراین همه چیز تحت شعاع «آنچه دیده می‌شود و آنچه دیده نمی‌شود» بررسی می‌شود. فردریش آگوست فون هایک، برنده‌ی جایزه نوبل، می‌گوید که باستیا را تنها برای این مقاله‌اش می‌توانیم «یافته» بنامیم: زیرا این مقاله «استدلالی قطعی برای آزادی اقتصاد» صادر می‌کند. دیگر توضیحی بیش از این ضروری نیست.

این مفهوم که دولت مستقیم یا غیرمستقیم به منافع حیاتی شهروندان آسیب می‌رساند، در مقاله‌ی «دولت» او دنبال شده است. باستیا پس از آنکه همه‌ی نظریه‌هایی را که دولت را پرچمدار «خیر عمومی» معرفی می‌کنند، ویران می‌کند، به تعریف خودش می‌رسد: «دولت افسانه‌های بزرگ است؛ دولت جایی است که در آن همه در تقلا هستند تا با هزینه‌ی دیگری زندگی کنند». به مقاله‌ی «قانون» او هم باید اشاره کنیم؛ زیرا باستیا در اینجا بر اساس فلسفه‌ی حقوق منبایی استوار برای دیدگاه‌اش ارائه می‌دهد. تنها دولتی قانونی است که از «چپاول» دارای شهروندان‌اش می‌پرهیزد. سپهر دولتی باید به فراهم کردن امنیت خارجی و داخلی تقلیل یابد تا بتواند ضوابط مفهوم فردگرایانه‌ی باستیا از قانون طبیعی را به اجرا گذارد.

برای جانبداری باستیا از مکتب فرانسه دو توجیه وجود داشت: اول اینکه، بیشتر نویسندگان مکتب فرانسه (به‌ویژه سی) به نظریه‌ی ارزش ذهنی اعتقاد داشتند. در میان کلاسیک‌های انگلیسی (به‌ویژه ریکاردو) نظریه‌ی ارزش عینی و بیشتر در شکل نظریه‌ی ارزش کار-بنیاد مسلط بود. این نظر که ارزش یک کالا می‌تواند از کاری منتج شود که صرف آن می‌شود، از نظر باستیا نه تنها غلط که خطرناک بود. از نظر وی، ارزش نتیجه‌ی ترجیحات ذهنی مصرف‌کننده بود. این واقعیت که مارکس بعدها کل نقدش بر سیستم لیبرال را بر اساس نظریه‌ی ارزش عینی کار بنا نهاد، مهر تأییدی است بر ترس باستیا؛ مارکس مجبور نبود که این نظریه را جعل کند؛ زیرا اقتصاددانان لیبرال مانند ریکاردو آن را مجانی در اختیارش قرار داده بودند. باستیا به‌سادگی می‌گوید که «ارزش» رابطه‌ی



یکی از گردهمایی‌های اتحادیه‌ی مخالفان قانون غله، ۱۸۴۶، لندن، تالار اکستر

میان دو خدمت است که با هم مبادله شده‌اند. مبادله تنها زمانی انجام می‌شود که دو طرف مزیتی در آن ببینند. صرف نظر از اینکه باستیا گاهی تعهدش را به ذهنی‌گرایی حفظ نمی‌کرد- مثلاً وی در «هارمونی اقتصادی» با دفاع از اجاره‌ی زمین به نظریه‌ی عینی عقب‌گرد می‌کند آنجا که می‌گوید که موجز از پیش‌کاری انجام داده است-اما می‌توان گفت که در این فقره در مجموع پای باستیا روی زمین سفت بود.

اما برای باستیا بیشتر این خوش‌بینی مکتب فرانسه بود که اهمیت داشت و نه نقد آن بر نظریه‌ی ارزش عینی. اقتصاددانان کلاسیک انگلیسی، تحت تأثیر دیوید ریکاردو که در «اصول اقتصادی و وضع مالیات» (۱۸۱۷) ادعا می‌کند که حقوق کارگران هیچ‌گاه نمی‌تواند از سطح امرار معاش‌شان بالاتر رود، ته‌صداً بدبینانه دریافت می‌کنند که با مرام اصلاح‌طلبانه هم‌خوانی ندارد. این شگفت‌آور نیست که باستیا فرانسوی‌-و نه ریکاردوی انگلیسی-به اقتصاددانی تبدیل شد که نام‌اش با برنامه‌ی اصلاحی «مکتب منچستر» انگلیسی گره خورده است.

شاید ابطال «قوانین آنتین دستمزد» ریکاردو باغزترین دستاورد پیشگامانه‌ی باستیا در مقام یک اقتصاددان باشد؛ هرچند که حتی در اینجا هم، در زمان حیات باستیا، منازعه‌ی در مورد اصالت این ابطال شکل گرفت. اقتصاددان آمریکایی، هنری سسی، کری، در ۱۸۵۰ ادعا کرد که باستیا از او سرقت ادبی کرده است. البته تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که در این مورد، هر دو اقتصاددان مستقلاً نظریه‌ی واحدی را پیش می‌برند که می‌تواند ناشی از این باشد که هر دو شان منابعی مشترک را مطالعه کرده بودند.

باستیا استدلال خود را با سهم کار و سرمایه در تولید کل شروع می‌کند. اگر سرمایه افزایش یابد، نرخ بهره کاهش می‌یابد. بنابراین، اگر تولید کل رشد کند، همراه با آن سهم سرمایه نیز به طور مطلق افزایش می‌یابد، اما سهم‌اش به طور نسبی کاهش می‌یابد. از دیگر سو، سهم نسبی کار از تولید افزایش می‌یابد. او در فصل هفتم «هارمونی اقتصادی»، این مسأله را با جدولی از ارقام فرضی توضیح می‌دهد:

دوره‌ی اول	تولید کل	سهم سرمایه	سهم کار
۱۰۰۰	۵۰۰	۵۰۰	۵۰۰
دوره‌ی دوم	۲۰۰۰	۸۰۰	۱۲۰۰
دوره‌ی سوم	۳۰۰۰	۱۰۵۰	۱۹۵۰

نمی‌توان گفت که این یک قانون اقتصادی به‌معنای آکد آن است-چیزی که به پیش‌بینی‌های کمی درباره‌ی نرخ‌های رشد خطی فرض‌شده اجازه می‌دهد- این کار باید دقیق‌تر انجام شود؛ همان‌طور که لودویگ فون میزس بعدها در ۱۹۲۲ در کتاب «سوسیالیسم» خود چنین کرد. اما در زمانی که فون میزس آن کار را کرد انقلاب مارژینال در اندیشه‌ی اقتصاد خرد اتفاق افتاده بود [و در زمان باستیا هنوز خبری از آن نبود]. فون میزس می‌نویسد: «این در ذات نظم اجتماعی کاپیتالیستی است که سرمایه مستعمران‌تر نو شکل گیرد. هر اندازه که ذخیره‌ی سرمایه بیشتر شود، بهره‌وری نهایی (مارژینال) نیروی کار بالاتر خواهد رفت، و دستمزد نیروی کار هم به‌طورمطلق و هم به‌طورنسبی بالا خواهد رفت.»

ارز

بازی انتخاباتی دلار
کم توجهی بازار به سیاست

بازار ارز بعد از انتخابات سعی کرد کمترین واکنش را به تحولات سیاسی نشان دهد. دولت طی ۴ سال گذشته موفق شده بود که روند قیمت گذاری‌ها را منطقی و بدون نوسانات گسترده کند؛ به همین دلیل برخی کارشناسان اعتقاد دارند که شرایط توام با ثبات بازار به سادگی تغییر نمی‌کند. برخی کارشناسان بر این باورند بخشی از نوسان گیران ارزی از روند بازار خسته شوند و ترجیح دهند از روند معاملات بیرون بروند.



حسین سلیمی

عضو هیات نمایندگان اتاق بازرگانی برخی توقع داشتند بعد از انتخابات بازار ارز تحت تاثیر نتیجه انتخابات واکنش نشان دهد اما بازار ارز با نوسانات اندک روبه‌رو شد. از طرفی برخی منتقدان این موضوع را بد می‌دانند اما این خبر خوبی برای اقتصاد کشور است. تحت تاثیر قرار نگرفتن بازار ارز با اتفاقاتی سیاسی در کشور به این معناست که وضع اقتصاد کشور در جهت ثبات حرکت کرده است. قیمت ارز به دلیل افزایش بدهی ارزی یا افزایش نیاز در بازار صعود می‌کند که این اتفاق در بازار رخ نداده است. از طرف دیگر تحت تاثیر قرار نگرفتن بازار ارز داخلی با توجه به تغییر ارزش دلار نسبت به یورو نشان‌دهنده تقویت ریال ایران در بازارهای جهانی است. در حال حاضر قیمت دلار در بازارهای آزاد در کانال ۳ هزار و ۷۰۰ تومان نوسان دارد و این خبر خوبی برای فعالان اقتصادی و اقتصاد کشور است. در واقع عامل افزایشی در بازار وجود ندارد و به همین ترتیب دلیلی برای افزایش قیمت در بازار وجود ندارد. ثبات نسبی قیمت ارز، آرامشی را بر بازار حاکم کرده و فعالان اقتصادی با اطمینانی بیشتر از گذشته به معاملات خود می‌پردازند.

پیش‌بینی

توافق اخیر اعضای اوپک برای تمدید کاهش نفت به مدت ۹ ماه موجب شده است نرخ ارز نیز کمی تحت تاثیر قرار بگیرد. اما به جز این دلیل دیگری در بازار وجود ندارد که قیمت دلار بالا یا پایین رود یا حتی نوسانات شدیدی داشته باشد. تنها موضوع تاثیر گذار بر قیمت دلار در هفته جاری می‌تواند قیمت نفت باشد؛ البته این نیز خلاف انتظار پیش رفته است. بازار نفت به توافق واکنش عکس نشان داد و روندی کاهشی به خود گرفت. به همین ترتیب به نظر می‌رسد بازار ارز نوسانات اندکی را در هفته جاری داشته باشد. اگر اتفاق تنش‌آور سیاسی در جهان رخ ندهد، همین روند بر بازار ارز حاکم خواهد بود.

طلا

غیرقابل پیش‌بینی
انتخابات روی طلا
بی‌اثر بود؟

هر اونس طلا در آخرین هفته ماه می، ۱۱ دلار رشد کرد تا به بهای ۱۲۶۷ دلار برسد. این در حالی است که در روز پنجشنبه به دلیل نشست اوپکی ها در وین قیمت نفت افت پیدا کرد به همین ترتیب طلا نیز همسو با قیمت نفت افت قیمت را در بازار جهانی تجربه کرد. پس از چند روز قیمت طلا مجدداً به روند صعودی خود بازگشت و به قیمت هزار و ۲۶۷ دلار رسید. در روز شنبه این فلز گران بها به ۱۲۶۸ دلار رسید که بالاترین قیمت در ماه می به حساب می‌آید. بررسی‌ها نشان می‌دهد اقدام ترامپ مبنی بر برکناری جیمز کومی، رییس اف بی آی در افزایش ۲۱ درصدی بهای طلا در هفته‌های اخیر بی تاثیر نبوده است. در بازار داخلی سکه امامی در آخرین روز هفته با ۲ هزار تومان کاهش به قیمت یک میلیون و ۲۰۲ هزار تومان رسیده بود. روز شنبه ۴ هزار تومان افزایش را تجربه کرد و روی قیمت یک میلیون و ۲۰۶ هزار تومان قرار گرفت و به همین ترتیب در روزهای بعد آن نیز در کانال قیمت یک میلیون و ۲۰۶ هزار تومانی نوسان داشت. به همین ترتیب برخی کارشناسان افزایش قیمت سکه را به دلیل بازار جهانی می‌دانند اما برخی دیگر بر این باورند که در بازار سکه، فعالیت‌های هیجانی برخی معامله‌گران بالا بوده است.



محمد کشتی آرابی

رییس اتحادیه طلا و جواهر در هفته گذشته قیمت طلای جهانی افزایش پیدا کرد. باید گفت که به هیچ‌عنوان انتخابات به طور مستقیم در بازار تاثیر نداشته اما به طور غیرمستقیم می‌تواند روی قیمت ارز تاثیر گذاشته باشد. برخلاف همیشه، طلا و سکه در بازار داخلی همسو با بازار جهانی حرکت نکردند و با روندی کاهشی رو به رو شدند. قیمت طلای جهانی روندی صعودی داشته است و افزایش قیمت را تجربه کرد اما در بازار داخلی قیمت طلا برعکس حرکت کرد. قیمت طلا در بازارهای جهانی تحت تاثیر کاهش ارزش دلار از یک سو و همچنین انتشار متن مذاکرات نشست اخیر فدرال رزرو آمریکا از سوی دیگر با رشد روبه‌رو شده است. به نظر می‌رسد دلیل اینکه قیمت در بازار داخلی افزایش پیدا نکرده این بود که در بازار ارز تغییری ایجاد نشد و قیمت دلار افزایش پیدا نکرد. در هفته‌ای که از ۶ خرداد آغاز شد سکه و طلا هر دو چه در بازار داخلی چه در بازار خارجی روندی کاهشی داشتند. از طرف دیگر یکی از دلایلی که قیمت سکه افت پیدا کرده، ماه رمضان است. در ماه رمضان به دلیل کاهش تقاضا در بازار، قیمت‌ها روندی نزولی به خود گرفتند.

پیش‌بینی

نمی‌توان برای هفته بعد قیمت سکه را پیش‌بینی کرد. قیمت سکه بیشتر وابسته قیمت طلای جهانی است. قیمت طلا به اتفاق‌های اقتصادی و حتی سیاسی جهان وابسته است. نمی‌توان عوامل جهانی را پیش‌بینی کرد و به همین ترتیب قیمت سکه و ارز در بازار داخلی غیر قابل پیش‌بینی است. طلا در بازارهای جهانی دچار هیجان‌های غیر منتظره می‌شود که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. به طور مثال اتفاق‌های تروریستی و سیاسی در جهان از قبل معلوم نیست ولی می‌تواند بازار را تحت تاثیر قرار دهد. به همین دلیل صعودی یا نزولی بودن قیمت سکه در بازار داخلی را نمی‌توان به طور قطع پیش‌بینی کرد.

مسکن

بهار بازار مسکن
افزایش قیمت مسکن در سال
۹۶ رخ نمی‌دهد

تا قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری سایه رکود بر بازار مسکن حاکم بود اما هم‌اکنون به نظر می‌رسد دوران رونق مسکن فرارسیده است. به نظر می‌رسد که همچنان احتمال خروج بازار مسکن از رکود چندان قوی نباشد. آخرین آمارهای بانک مرکزی نشان می‌دهد رشد بازار مسکن در سال ۹۴ به منفی ۱۷ درصد رسیده بود. البته پالس‌هایی از بازار به چشم می‌خورد که خبر از رشد احتمالی قیمت‌ها می‌دهد. هرچند که آخرین گزارش بانک مرکزی تایید می‌کند که مسکن طی ۴ سال گذشته افزایش قیمتی کمتر از میزان تورم داشته است.



بهزاد ستاریان

تحلیل‌گر بازار مسکن در حال حاضر هنوز شائبه رکود در بازار وجود دارد اما با توجه به منابعی که دولت در این دو سال کسب کرده و با برداشتن تحریم‌ها و برجام، زمینه‌هایی برای رونق دوباره بازار مسکن ایجاد شده است. مسکن همیشه جزو کالاهای سرمایه‌ای بوده و با توجه به انتخابات و نتیجه آن، این جایگاه محکم‌تر شده است. شرایط بازار مسکن از اواخر سال ۹۵ نشان‌دهنده رونق در بازار بوده است اما به نظر می‌رسد در شش ماهه نخست سال ۹۶، تقاضا در بازار افزایش یابد و بازار وارد دوران رونق شود. افزایش تولید، افزایش سرمایه، افزایش درآمد مالیاتی و افزایش رونق در بازار و حجم معاملات در بازار به عنوان عوامل رونق محسوب می‌شوند. در حال حاضر مسکن واجد این ۴ شرایط است و علاوه بر آن در گذشته تنش‌های روانی نیز بر بازار مسکن تاثیر می‌گذاشت اما به نظر می‌رسد هم‌اکنون این موارد به سمت تنزل می‌رود و همین جریان احتمال رونق را ایجاد کرده است. در مجموع با توجه به ارزیابی‌ها می‌توان این احتمال را داد که اگر مشکل خاصی به ویژه در حوزه اقتصادی و سیاسی کشور ایجاد نشود، شاهد تغییر و تحولاتی در بخش مسکن و ساختمان خواهیم بود.

پیش‌بینی

به نظر می‌رسد با اقداماتی که دولت یازدهم در چهار سال گذشته انجام داده است، حدود ۳ الی ۴ ماه دیگر تحولاتی در بازار مسکن دیده شود و نشانه‌های رونق در بازار به چشم بیاید. این تحولات شامل افزایش معاملات خرید و فروش و افزایش سرمایه‌گذاری در بازار مسکن است. احتمال رونق در بازار مسکن در ماه‌های آینده زیاد به نظر می‌رسد. از طرف دیگر، برخی معتقدند که دولت مجلسی رونق بازار را به طور عمد گرفته است اما بعید می‌دانم دولت دوازدهم بخواهد عمداً جلوی رونق مسکن را بگیرد. به طور معمول در ماه مبارک رمضان، در بازار افت معاملات مسکن را داریم اما پس از ماه رمضان افزایش معاملات را در بازار مشاهده خواهیم کرد. می‌توان این‌طور پیش‌بینی کرد که برجام در سال ۹۶ روی خوشی را به بازار مسکن نشان بدهد.

نفت

روزهای بی‌رونق نفت
کاهش غیرمنتظره قیمت نفت
پس از اجلاس اوپک

۴ خرداد اعضای اوپک مجدداً در وین جمع شدند تا راهکاری را برای افزایش قیمت نفت پیدا کنند. پس از چند ساعت جلسه پشت درهای بسته، روسیه و برخی کشورهای دیگر به این نتیجه رسیدند که کاهش تولید نفتی که را به مدت ۹ ماه دیگر تداوم دهند. با توجه به اعلام این خبر، تحلیلگران آماده واکنش موثر بازار مانند گذشته بودند. مهمترین تحلیل‌ها نیز روی مدار انتظار برای رشد قیمت‌ها استوار بود. اما قیمت نفت برخلاف پیش‌بینی‌ها افزایش پیدا نکرد و روندی کاهشی به خود گرفت. نفت روز پنجشنبه دو هفته گذشته با واکنش منفی معامله‌گران به تصمیم اوپک بیش از ۵ درصد سقوط کرد و به پایین‌ترین سطح برای مدت هفت روز قبل از اجلاس رسیده به طوری که بیژن زنگنه، وزیر نفت ایران پس از نشست اوپک و تحت تاثیر واکنش بازار به این اتفاق اظهار کرد: «مقداری عکس‌العمل بازار من را شگفت‌زده کرده است. قیمت‌ها افت کرد و جای تعجب دارد. نباید این‌طور می‌شد؛ انشاءالله در روزهای بعد بازار به روند صعودی بازگردد.»



محمود خاقانی

کارشناس بخش انرژی

با توجه به قیمت‌هایی که در بازارهای جهانی یا بازارهای نفتی دیده می‌شود، باید در نظر گرفت که چه کسانی در بازارها فعال هستند. مردم عادی در این بازارها فعالیت نمی‌کنند؛ اکثراً کسانی هستند که با پول‌های بزرگ می‌توانند در این بازارها کار کنند. بنابراین بازارسازها و بازارگردان‌ها به بازار نفت به عنوان یک بازار پولی نگاه می‌کنند نه بازاری که بر اساس نیاز مصرف‌کننده عکس‌العمل نشان دهد؛ به عبارتی دست‌هایی در بازار هستند که از دید ما خارج هستند. آنهایی که در این بازارها فعال هستند، به واقعیت‌ها نگاه می‌کنند، به همین دلیل بازار واکنش شدیدی به این موضوعات مانند نشست اوپک نشان نمی‌دهد. از طرف دیگر بسا روی کار آمدن ترامپ، با توجه به سیاست‌های ترامپ قیمت فرآورده‌های نفتی در بازار پایین خواهد ماند و در نتیجه رقابت با تولیدکننده‌های اروپایی در تولید کالا افزایش پیدا می‌کند. در واقع دوران نفت دیگر به سر آمده است؛ در حال حاضر بیشتر بر انرژی‌های تجدیدپذیر تمرکز شده است، کشورهای پیشرفته دیگر به نفت تکیه نمی‌کنند و به سمت انرژی‌های تجدیدپذیر به خصوص انرژی خورشیدی رفته‌اند.

پیش‌بینی

در بازارهای نفت، بورس نفت و انرژی و بازارهای جهانی بحث عرضه و تقاضا و واقعیت‌های بازار آتقدر مطرح نیست و دیگر عرضه و تقاضا قیمت‌ها را تحت‌الشعاع قرار نمی‌دهد. در حال حاضر برخی افراد شایعه‌ها را در بازار روان می‌کنند و بر اساس این شایعه‌ها، قیمت را بالا و پایین می‌برند. از طرف دیگر، برخی‌ها مانند سیاست‌مداران کشورهای خارجه پشت‌پرده با این افراد همکاری می‌کنند و موجب تغییرات قیمت نفت در بازار می‌شوند.

خودرو

بازاری‌اعتنا
مبارزه خودرو سازان داخلی با
خارجی

برخی کارشناسان اقتصادی بعد از انتخابات اظهار داشتند که صنعت خودروسازی و نفت، دو صنعت بزرگی هستند که بعد از اعلام نتایج انتخابات دور دوازدهم ریاست‌جمهوری، مورد توجه قرار است پیش‌فروش این خودرو در ایران آغاز شود. از طرف دیگر، گمانه‌زنی‌هایی در خصوص کاهش تقاضا در بازار خودرو ایجاد شده است. درحالی‌که حدود یک سال و نیم از شکست کمیسیون «خرید خودروی صفر ممنوع» می‌گذرد، به نظر می‌رسد بار دیگر کمیسیون مشابه شکل گرفته که مشتریان را از خرید خودروهای داخلی منع می‌کند. اگر ایس‌ن اتفاق رخ دهد، خودروسازان دوباره به دلیل کاهش فروش، باید قیمت محصولات خود را کاهش دهند.



بهرام شهرزاری

کارشناس صنعت خودرو

بر اساس گمانه‌زنی‌های ایجاد شده به نظر می‌رسد که دوباره کمیسیون «نه به خرید خودرو» در بازار ایجاد شده است. به نظر من دفعه گذشته یکی از دلایل ایجاد این کمیسیون، بازارهای خودروهای خارجی بوده است. آنها برای افزایش فروش خودروهای خود در بازار دسیسه کرده بودند و از وضعیتی که در بازار داخلی ایجاد شده بود، استفاده کردند تا بتوانند با نصیحت‌ها و حرف‌های خود مردم را به سمت خرید خودروی خارجی فعالیت نمی‌کنند؛ اکثراً کسانی هستند که با پول‌های بزرگ می‌توانند در این بازارها کار کنند. بنابراین بازارسازها و بازارگردان‌ها به بازار نفت به عنوان یک بازار پولی نگاه می‌کنند نه بازاری که بر اساس نیاز مصرف‌کننده عکس‌العمل نشان دهد؛ به عبارتی دست‌هایی در بازار هستند که از دید ما خارج هستند. آنهایی که در این بازارها فعال هستند، به واقعیت‌ها نگاه می‌کنند، به همین دلیل بازار واکنش شدیدی به این موضوعات مانند نشست اوپک نشان نمی‌دهد. از طرف دیگر بسا روی کار آمدن ترامپ، با توجه به سیاست‌های ترامپ قیمت فرآورده‌های نفتی در بازار پایین خواهد ماند و در نتیجه رقابت با تولیدکننده‌های اروپایی در تولید کالا افزایش پیدا می‌کند. در واقع دوران نفت دیگر به سر آمده است؛ در حال حاضر بیشتر بر انرژی‌های تجدیدپذیر تمرکز شده است، کشورهای پیشرفته دیگر به نفت تکیه نمی‌کنند و به سمت انرژی‌های تجدیدپذیر به خصوص انرژی خورشیدی رفته‌اند.

پیش‌بینی

در هفته‌های گذشته، ایران خودرو و سایپا اعلام کردند که می‌خواهند خودروهای جدیدی را وارد بازار کنند که این باعث شده برخی از مشتریان این خودروها منتظر بمانند. در حال حاضر مردم انتظار دارند بیند خودروی ۲۰۰۸ که سایپا تولید می‌کند، چه خودرویی است؟ در واقع انتظار کالای جدیدتر و انتظار محصول جدید و با کیفیت‌تر می‌تواند عاملی باشد که جلوی خرید خودرو را در بازار بگیرد. اما در بازار هنوز کمیسیون مشاهده نشده است. از طرف دیگر خودروسازان داخلی برای رقابت با خودروسازان خارجی قیمت‌ها را بالا برده‌اند، در این صورت افراد با عدم استقبال از بازار خودرو می‌توانند با افزایش قیمت‌ها مبارزه کنند. اما در کل به نظر می‌رسد بازار تا زمان ورود محصولات جدید ایران خودرو و سایپا تغییر خاصی نکند.

بورس

هیجان سیاسی
رشد پایدار در بازار سرمایه با
روی کار آمدن دولت دوازدهم

بورس بیش از بازار ارز و سکه به نتیجه انتخابات واکنش نشان داد تحلیل‌ها نشان می‌دهد که بازار سرمایه طی ماه‌های آینده می‌تواند فرآیند توام با رشد را تجربه کند. برخی تحلیلگران بازار بر این باورند که روند حرکتی بازار همزمان با بهبود شرایط کلان اقتصادی کشور رو به بهبود می‌رود. پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد رشد اقتصادی کشور طی سال جاری از مرز ۷ درصد عبور می‌کند. به خصوص اینکه طی همین دوره شرایط خودروسازان نیز به سمت بهبود می‌رود و در نتیجه احتمال حرکت شاخص به سمت بالا نیز افزایش می‌یابد. با این ورود تحلیل‌گران بدبین بازار هم روایت می‌کنند که باید در انتظار احتمال رشد کمتر از سال ۹۵ هم بود. در این شرایط بازار روند عکس به خود می‌گیرد و شاخص هم نزولی می‌شود. اما با توجه به شرایط فعلی کشور احتمال رشد بیش‌تر است.



عباس آرگون

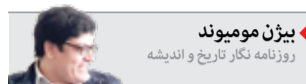
عضو هیات نمایندگان اتاق بازرگانی شاخص کل بورس در روز اعلام نتایج اولیه دوازدهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری رشد کرد و به کانال بالاتر رسید. بخشی از این رشد ناشی از هیجان تحولات سیاسی بود. دلیل عمده روند صعودی بورس در هفته گذشته، هیجان‌های سیاسی بود که به همین ترتیب باید رشد امروز بازار سرمایه را بتواند دانست. اما در حال حاضر با گذشت از فضای انتخابات و با توجه به آرامش حاکم بر فضای سیاسی، هیجان بازار نیز در روزهای اخیر فروکش کرده و به روند گذشته بازگشته است. بازار سرمایه ایران، یکی از بخش‌های اثرپذیر اقتصاد از رخدادهای سیاسی در ایران و جهان است. بقای دولت یازدهم و ادامه روند چهار سال گذشته در چهار سال آینده، بار بخشی از این رشد مثبت را به دوش می‌کشد. بورس مانند دماسنج عمل می‌کند و به خوبی نشان‌دهنده رشد مناسب در اقتصاد است. رشد واقعی و پایدار در بورس بستگی به تحرک بیشتر اقتصاد دارد. ایجاد اشتغال و رفع بیکاری، از مهم‌ترین مسائلی هستند که در کل بازارها اثرگذار هستند؛ لذا دولت باید در این چهار سال تمرکز خود را بر این موضوع بگذارد.

پیش‌بینی

رشد محسوسی که تاکنون داشته‌ایم هیجانی بوده است. از طرف دیگر در هفته آینده به نظر نمی‌رسد اتفاق خاصی در بازار رخ دهد تا رشدی را در بازار شاهد باشیم. اگر دولت گذشته بتواند در ادامه روی کار آمدن به عنوان دولت دوازدهم بخش‌هایی از اقتصاد را که هنوز دچار رکود است به حرکت دریاورد می‌تواند به رشد پایدار در بازار سرمایه امید داشت. بحث تقسیم سود شرکت‌ها روندی است که هر ساله در شش ماهه اول سال دنبال می‌شود و درصدی از رشد بازار سرمایه در ماه‌های آینده ناشی از همین روند همیشگی خواهد بود. اما به نظر می‌رسد از هفته‌های آینده با توجه به آرامشی که در فضای سیاسی کشور وجود دارد، صعود آتچناتی ناشی از هیجانات سیاسی در بازار دیده نخواهد شد.

مترجم آزادی

چگونه عزت‌الله فولادوند با ترجمه‌هایش مروج اندیشه سیاسی آزادی خواهانه شد



بیژن مومیند
روزنامه نگار تاریخ و اندیشه

وقتی مترجم کتاب «منطق اکتشاف علمی» کارل پوپر در گفت‌وگویی که برای مجله «کیان» با او داشت، خبر از ترجمه فارسی «جامعه باز و دشمنان آن» می‌دهد، پوپر با تعجب می‌گوید: «از شنیدن این مطلب خوشحالم، اما مگر چاپ چنان کتابی در کشور شما با ممانعت یا حتی آزار سیاسی برای مترجم و ناشر رویه‌رو نمی‌شود؟» حسین کمالی به او می‌گوید هیچ ممانعت رسمی برای انتشار کتاب در کار نبوده، اما مطالب آن موافقان و مخالفان بسیاری پیدا کرده و برخی مخالفان از بدگویی نسبت به نویسنده و حامیانش چیزی فروگذار نکرده و نمی‌کنند. در نیمه دوم دهه ۶۰ و کل دهه ۷۰ تب پوپرخواهی و پوپرستیزی داغ داغ بود و اغلب آثارش به فارسی ترجمه شد. عزت‌الله فولادوند با ترجمه «جامعه باز و دشمنان آن» که مهم‌ترین کتاب او در حوزه فلسفه سیاسی لیبرال بود نقش و سهم مهمی در معرفی و شناساندن پوپر به فارسی‌زبانان دارد، اما در آن سال‌ها نزاع اصلی بین عبدالکریم سروش به‌عنوان مهم‌ترین چهره مدافعان پوپر و رضا داوری اردکانی به‌عنوان برجسته‌ترین نماینده هایدگری‌های ضدپوپری بود. داوری در مقاله «علم و آزادی آری، التقاط نه» که فروردین ۶۵ در کیهان‌فرهنگی منتشر شد پوپر را یک سوفسطایی وابسته به منورالفکری قرن هجدهم دانست و نوشت: «این پوپر کیست که هم دشمنان انقلاب اسلامی در خارج از کشور اثر او را وسیله مخالفت کرده‌اند و هم در داخل جمهوری اسلامی گروهی برایش سر و

دست و پامی شکنند و مخالف با او را مخالفت با مقدسات می‌شمارند... تعجب می‌کنم که چگونه پوپر در یک کشور اسلامی ظهیر دین می‌شود و هیچ‌کس تعجب و اعتراضی نمی‌کند و فریاد بر نمی‌آورد که چگونه یک ملحد حامی اسلام شده است.» نکته عجیب و جالب آن که ۳۱ سال بعد و در دوم خرداد ۹۶، رضا داوری یکی از سخنرانان مراسم رونمایی از کتاب «جامعه باز» فولادوند بود و از تلاش‌های او برای ترجمه آثار فلسفی قدردانی کرد و گفت: «قسمت زیادی از دانشی که دانشجویان فلسفه و فلسفه‌دوستان ایران دارند، مدیون کار و همت دکتر فولادوند است. ایشان هم به معنای لغوی لفظ و هم به معنی اصطلاحی فیلسوف است و امروز اینجا آمده‌ام که به ایشان ادای احترام بکنم.»

فولادوند پیش از ترجمه «جامعه باز و دشمنان آن» در حوزه فلسفه سیاسی دو کتاب «خشونت» و «انقلاب» هانا آرنه را ترجمه کرده بود، اما ترجمه کتاب پوپر بود که مسیر فعالیت حرفه‌ای او را در مقام مترجم تثبیت کرد و در عرصه روشنفکری بیشتر شناخته شد و در کانون توجه قرار گرفت. فولادوند از آن به بعد بیشتر وقت و انرژی خود را مصروف ترجمه آثار مهمی در فلسفه سیاسی و اندیشه سیاسی ضدچپ کرده آن هم در دوره‌ای که اندیشه چپ بر تمام حوزه‌ها و فضاهای دولتی و روشنفکری حکم‌فرما بود و از در دیوار شعارها و فریادهای چپ‌گرایانه می‌بارید.

گریز از پزشکی و در جست‌وجوی فلسفه

عزت‌الله فولادوند ۵ دی ۱۳۱۴ در خانه‌ای نزدیک میدان نقش جهان - بین کاخ چهل‌ستون

و کاخ هشت‌بهشت - به دنیا آمد. پدرش قاضی دادگستری و دادیار دادرسی اصفهان بود. تحصیلات مقدماتی و بخشی از متوسطه را در تهران می‌گذراند. سپس برای ادامه تحصیل به انگلستان می‌رود ولی به علت تحولاتی که در ایران روی داده بود و گران شدن نرخ ارز درسش را ناتمام می‌گذارد و به ایران بازمی‌گردد و دوره دبیرستان را در تهران به پایان می‌رساند. سپس به پاریس می‌رود و دو سال در آنجا پزشکی می‌خواند، اما پزشکی رشته‌ای نبود که نهاد ناآرام او را آرام و راضی کند. پس از خواندن کتاب «مسائل فلسفه» برتراند راسل درمی‌یابد که گمشده‌اش را یافته و آن‌چه در جست‌وجویش بوده فلسفه است؛ بنابراین پزشکی را رها کرده و برای تحصیل فلسفه راهی نیویورک می‌شود و دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکترای فلسفه را در دانشگاه کلمبیا می‌گذراند. از اساتید او می‌توان به آرتور دانتسو، رابرت کامینگ و سیدنی مورگن بزر اشاره کرد. موضوع رساله دکتریش «مقد قوه حکم» کانت بود و پس از دفاع از آن در اواخر پاییز ۱۳۴۱ به ایران بازمی‌گردد. فولادوند از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۹ در سمت‌های مختلف در شرکت ملی نفت ایران و وزارت امور اقتصادی و دارایی مشغول به کار بوده و در کنار فعالیت‌های شغلی، به فعالیت‌های فرهنگی از جمله ترجمه می‌پرداخت. مدتی پس از بازگشت به اصرار یکی از دوستانش به دیدن کریم امامی و نجف دریابندری می‌رود و برای ترجمه «گریز از آزادی» (۱۳۴۸) اریک فروم با انتشارات فرانکلین قرارداد می‌بندد و این نخستین کتابی است که ترجمه می‌کند. مدتی پس از انتشار «گریز از آزادی» علیرضا

حیدری، مدیر انتشارات خوارزمی به دیدن فولادوند می‌رود و از او می‌خواهد کتاب دیگری ترجمه کند و فولادوند کتاب «آلبر کامو» (۱۳۴۹) کانر کروز اوبراین را برای ترجمه انتخاب می‌کند ولی پس از ازدواج و مشغله‌های کاری ترجمه را رها می‌کند تا این که بعد از انقلاب و بازنگشتگی اجباری و زودکنگامش دوباره به ترجمه روی می‌آورد.

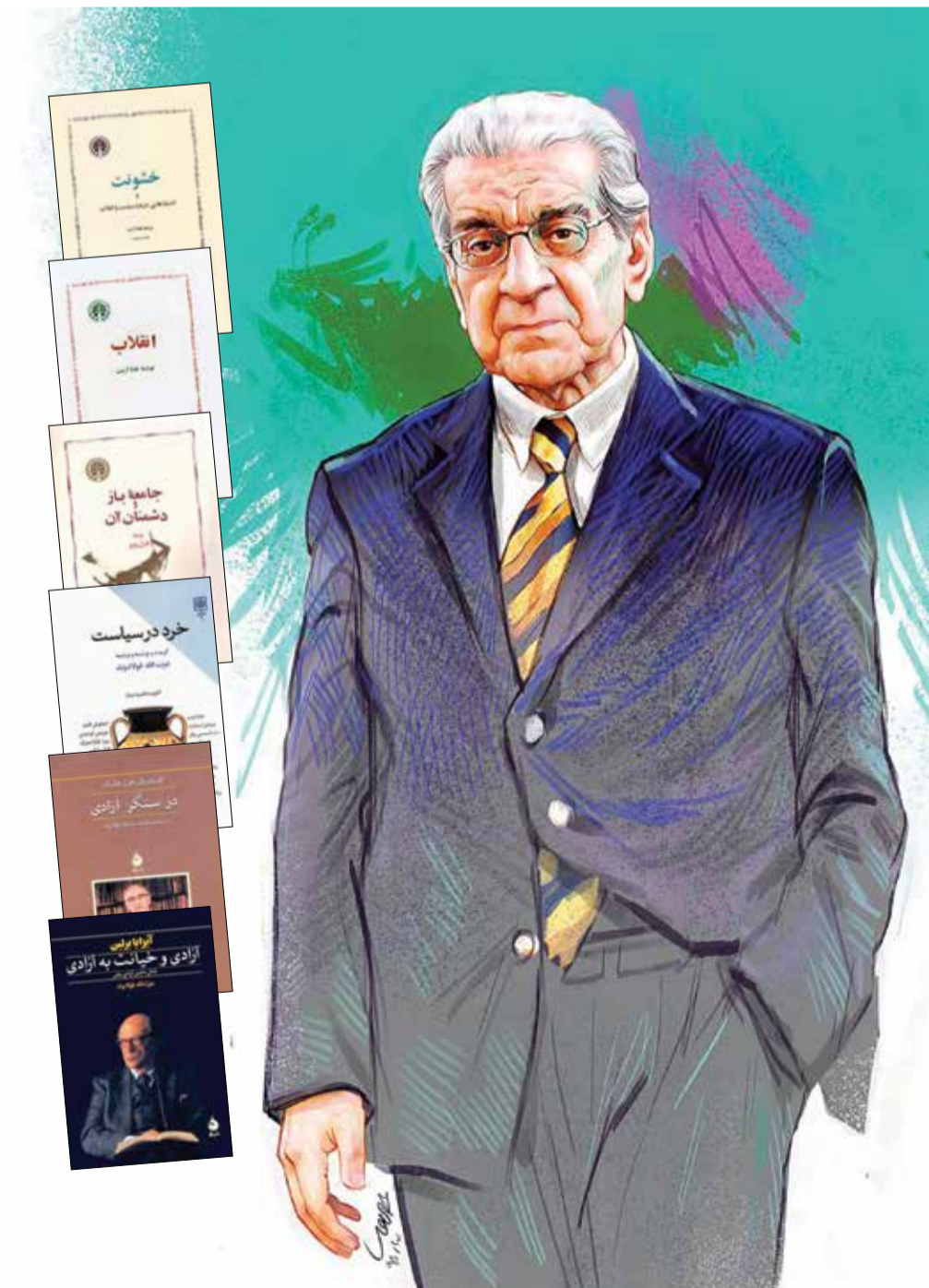
کارنامه آقای مترجم

فولادوند در روزهای خلوت و انزوا و در زمانه‌ای که خشونت هم از سوی جوانان مکتبی و انقلابی و هم از سوی مخالفان چریکی، توده‌ای و مجاهد تقدیس می‌شد و در کوران درگیری‌های خیابانی و تعطیلی دانشگاه‌ها «خشونت» (۱۳۵۹) و «انقلاب» (۱۳۶۱) هانا آرنه را ترجمه کرد و در مقدمه خود بر کتاب «خشونت» نوشت: «شاید بتوان گفته‌های آرنه را تصدیق کرد که خشونت گری معلول ناکام ماندن قوه عمل در جهان ماست و سرطان دیوان‌سالاری و قدرت بی‌نام دیوانیان و کلانی دستگاه‌های حکومتی، مردم سرگردان و ناکام جوامع جدید را به خشونت می‌انگیزد و اگر به مردم فرصت عمل و مشارکت در امور عام داده شود، بنیان اقتدار دولت سالم‌تر خواهد ماند و انگیزه خشونت‌گری کاستی خواهد گرفت.» مجموعه آثار ترجمه شده توسط عزت‌الله فولادوند را می‌توان در سه دسته کلی قرار داد: ۱. آثاری که به فلسفه سیاسی و اندیشه سیاسی اختصاص دارند و بخش مهم و قابل توجهی از آثار ترجمه شده توسط ایشان است؛ سه گانه «آگاهی و جامعه» (۱۳۶۸)، «راه فروبسته» (۱۳۷۳) و «هجرت اندیشه اجتماعی» (۱۳۷۶) استیوارت هیوز، «آزادی و قدرت و قانون» (۱۳۷۳) فرانتس نویمان، دو مجموعه مقاله «خرد در سیاست» (۱۳۷۷) و «فلسفه و جامعه و سیاست» (۱۳۸۷)، «در سنگر آزادی» (۱۳۸۵) فردریش فون هایک، «مراحل و عوامل و موانع رشد سیاسی» (۱۳۸۶) سی. ایچ. داد و دیگران، «اندیشه سیاسی کارل پوپر» (۱۳۸۶) جرمی شی‌پرمر، دو کتاب «آزادی و خیانت به آزادی» (۱۳۸۷) و «قدرت اندیشه» (۱۳۹۱) آیزایا برلین از مهم‌ترین کتاب‌های ترجمه شده توسط فولادوند در این حوزه هستند.

۲. آثار فلسفی مثل «فلسفه کانت» (۱۳۶۷) اشتفان کورنر، «فلسفه بزرگ» (۱۳۷۲) و «مردان اندیشه» (۱۳۷۴) بریان مگی، «رسطو» (۱۳۷۴) مارتا نوسباوم، «هاکیاوی» (۱۳۷۲) کوننتین اسکیتز، «زندگی‌نامه فلسفی من» (۱۳۷۴) کارل یاسپرس، «هگل» (۱۳۷۹) پیتر سینگر، «چیچه و مسیحیت» (۱۳۸۰) کارل یاسپرس، «اخلاق در فلسفه کانت» (۱۳۸۰) راجر سالیوان، «آغاز فلسفه» (۱۳۸۲) هانس گئورگ گادامر و... ترجمه این آثار فلسفی بی‌ارتباط با آثار ترجمه شده حوزه فلسفه سیاسی و اندیشه سیاسی نیستند و در واقع این آثار را می‌توان کوششی دانست در تبیین مبانی فلسفی آثاری که فولادوند در زمینه اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی ترجمه کرده است.

۳. آثار ترجمه‌ای در حوزه ادبیات و تاریخ که کمتر از دو بخش دیگر است و از جمله می‌توان به «آلبر کامو» (۱۳۴۹) کانر کروز اوبراین، «به یساد کاتالونیا» (۱۳۶۱) جورج ارول، «آمریکای آرام» (۱۳۶۳) گراهام گرین، «قسول» (۱۳۷۲) فردریش دورنمات و «برج فرازان» (۱۳۸۰) باربارا تاکنن، اشاره کرد.

همان‌طور که داود فیرحی در مراسم رونمایی ارجمانه فولادوند می‌گوید ترجمه‌های عزت‌الله فولادوند از نوع ترجمه‌های هدفمند و اندیشیده شده است که موضوع و متن آثار ترجمه شده از زبان مبداء آگاهانه انتخاب شده و یکی از مهم‌ترین اهداف او در شکستن سیطره ادبیات چپ در حوزه ترجمه بوده است.

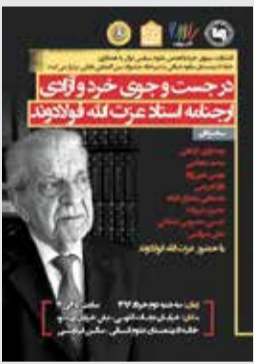


گفتار

عقل است که چراغ راه زندگی است

سخنرانی عزت‌الله فولادوند در نشست رونمایی از کتاب «در جست‌وجوی خرد و آزادی»

در جنوب فرانسه به فرمان پاپ گریگوی نهم برای برانداختن عقاید مخالف و ریشه کردن پروتستانیسم و حفظ کاتولیسم تاسیس شد. محاکمات به کلی خودسرانه و سری بود. مهم پیشاپیش گناهکار و جریمه مسلم دانسته می‌شد و برای اعتراف گیری مدت‌های دراز در حبس زیر شکنجه‌های غیرانسانی به سر می‌برد و البته در مواردی به شیوه‌های تبهکارانه به قتل می‌رسید. فرمانروایان دوران فئودالیسم نیز نه تنها پشتیبان این جنایات کلیسا بودند، بلکه شریک منافع آن در مصادره اموال محکومان می‌شدند. دامنه تفتیش عقاید در نزدیک به ۵۰۰ سال بعد به ایتالیا و آلمان و اسپانیا و حتی بعضی از بخش‌های کاتولیک مذهب آمریکای لاتین نیز کشیده شد و گریبان مسلمانان و یهودیان ساکن آن کشورها را هم گرفت. نه تنها مردم عادی، بلکه بسیاری از دانشمندان و فیلسوفان و متفکران هم قربانی آن شدند. از معروف‌ترین افراد این گروه یکی البته گالیله بود که محکوم به استغفار از این نظریه شد که زمین به دور خورشید می‌گردد و نه به عکس و دیگری فیلسوف و دانشمند عالیقدر ایتالیایی جوردانو برونو بود که بعدها در فیلسوفان بزرگی همچون اسپینوزا تأثیری عمیق گذاشت. برونو با وجود پایبندی به مذهب کاتولیک متهم به بدعت و خروج از دین شد و هفت سال تحت استنطاق و محاکمه بود و سرانجام به فرمان محکمه زنده به آتش کشیده و سوزانده شد. حکایت جمود و تجریش بیش از اینهاست و با کمال تأسف محدود به قرون وسطی نماند و دامنه به عصر ایدئولوژی‌های مردمی و روشن‌بین ما نیز کشیده شد. چنان که در داستان سلطه فرمانروایی همچون استالین و هیتلر و مانو



اعتقاد راسخ من همواره در سراسر عمر بر این بوده که هیچ کوشش بشری هم‌سنگ تلاش برای دستیابی به آن دو گوهر کمیاب یعنی خرد و آزادی نبوده است و نیست. ولی از بازی‌های چرخ، که چه به تکرار بیضه در کلاه کوشندگان آن راه شکسته، اینکه اغلب چگونه حاصلی که از آن تلاش‌های بی‌دریغ به دست آمده، عکس مقصود اصلی بوده است و درختی که به آن همه امید و آرزو کاشته شده، میوه تلخ به بار آورده است. خرد نه با بخردی بدل شده و آزادی به بندگی تعبیر ماهیت داده است. به نظر می‌رسد که در این راه نیز مانند دیگر نامرادی‌های آدمی علل متعدد وجود داشته اما شاید بیش از همه علت شکست‌گزینش وسایل و راه‌های نادرست برای حصول مقصود بوده است. یعنی درست در جایی که بیش از هر وقت به خردمندی نیاز وجود داشته است. از خرد می‌توان همچنین به دانایی تعبیر کرد و از بی‌خردی به نادانی اما این معادله هم‌جا درست در نمی‌آید. کسانی بوده‌اند و هستند که لاف دانستن زده‌اند یعنی اطلاعات فراوان داشته‌اند ولی خردمندانه عمل نکرده‌اند؛ بی‌اطلاعی به یقین به زیان می‌انجامد و اطلاعات شرط لازم و مایه کار است، ولی شرط کافی نیست. آنچه انبوه اطلاعات را از اعتبار می‌اندازد، گزینشی عمل کردن است. اگر هر آنچه را به مذاق و مشربمان خوش آمد، پایه کار قرار دهیم، بی‌گمان به خطا خواهیم رفت. دلیل این امر که شاید از شدت وضوح اغلب به چشم نمی‌آید، همین است. همه می‌دانیم یسا باید بدانیم که هیچ‌کس به تنهایی قادر به فهم کل واقعیت عینی جهان نیست؛ زیرا یکی همواره فقط در یک چشم‌انداز به او نمایان می‌شود. این چشم‌انداز تعیین‌کننده و

متناظر با نقطه دید با نظر گاه او در جهان است. به گفته دانای بزرگ جلال‌الدین مولوی «از نظر گاه است ای مغز وجود/ اختلاف مومن و گبر و یهود.» به گفته هانا آرنه اگر کسی بخواهد جهان را آنگونه که به واقع هست، ببیند و به تجربه درآورد، تنها از این‌س راه قادر به آن کار خواهد بود که جهان را چیزی بداند که دیگران نیز در آن شریک و سهم‌اند، چیزی که آنان را از یکدیگر جدا می‌کند و در عین حال به یکدیگر پیوند می‌دهد، چیزی که چهاره‌ای متفاوت به هر کس می‌نمایاند. چیزی که همان قدر قابل فهم می‌شود که بسیاری کسان بتوانند درباره آن با هم گفت‌وگو کنند و قادر به تبادل افکار و چشم‌اندازهایشان با یکدیگر باشند. یگانه شرط پدیدار شدن جهان واقعی و عینی از زوایا و جهات مختلف، آزادی ما در گفت‌وگوی آزادانه با یکدیگر است. اگر به تاریخ جهان بنگریم، بسیار می‌بینیم دوره‌های دراز در سرگذشت اقوام و ملل که آوار سهمگین جمود و تعصب، آزادی اندیشه و گفتار را خفه کرده و مجالی برای نیل به دانایی باقی نگذاشته است. نباید تصور کرد که فقط فرمانروایان خودکام و حاکمان جبار در این ماجرا مقصر بوده‌اند. گناه ایدئولوژی‌های جامد نیز از دینی و دنیوی کم از آنان نبوده است. به‌عنوان نمونه به خاطر بیاورید رفتار محاکم تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک را در قرون وسطی که در ۱۲۳۳ میلادی نخست

و پل پوت نیز دیده‌ایم و شنیده‌ایم و امروز نیز چشم‌مان به ظهور فرقه داعش روشن شده است: «از هر زبان که می‌شوم نامرکز است.» تا بدین جا در ستایش عقل گفتیم که سیر نیک فرجامی است. عقل است که چراغ راه زندگی است و سرپیچی از فرمان‌های آن، آینده را چه آینده افراد و چه آینده دولت‌ها را تیره و تاری می‌کند. اما هرچه در ستایش عقل بگویم، باز می‌بینم عرصه‌ای پنهان و پراز ناگفته مانده و آن قلمروی دل است و عشق. به قول مولوی: «هر چه گویم عشق از آن بالاتر است.» من تا هر جا که به یاد دارم در سراسر زندگی دل در گروی عشق به ایران داشتم. ایران اگر درست بنگریم و دلنگی‌ها را کنار بگذاریم، از شگفتی‌های جهان است. کشوری است یگانه که برخلاف بسیاری کشورهای دیگر که محو شده‌اند و به گذشته پیوسته‌اند، در طول هزاران سال به‌رغم سهمگین‌ترین حوادث و به‌رغم هجوم رومی و مغول و به‌رغم کینه‌های کسانانی که از بیرون و درون کمر به برانداختن آن بسته بودند، پمانت و سرسختی ایستاد و آشکار و پنهان مبارزه کرد و نگذاشت بدخواهان و کینه‌ورزان و ویرانگران به کام دل برسند. یکی از گرانبه‌ترین میراث‌های مردم این سرزمین زبان فارسی بوده است؛ زبانی که در فلسفه و تاریخ و علوم و شعر و نثر، پیوسته در اوج قدرت بوده است و همچنان امروز زنده و پابرجاست.

از فقه انقلابی تا فقه حکومتی

بررسی نقش امام خمینی در تحول اسلام سیاسی در گفت‌وگو با سیدعلی میرموسوی



مهدی دریس پور: تلقی‌های مختلف از اسلام و حدود و ثغور آن بحثی است که یک پای آن در قدرت و پای دیگری در محافل آکادمیک است. اسلام سیاسی یکی از این تلقی‌هاست که اهالی قدرت و آکادمیسین‌ها تفاسیر مختلفی از آن ارائه کرده‌اند. در بحث اسلام سیاسی، پیدایی و گسترش آن، به نام امام خمینی برخورد می‌کنیم که جدیت این مباحث در ایران را دو چندان کرده است. «سازندگی» برای بررسی این مبحث با سیدعلی میرموسوی، دانش‌آموخته حوزه و دانشگاه و استاد علوم سیاسی دانشگاه مفید گفت‌وگو کرده است؛ گفت‌وگویی که از مسیر تطور اندیشه اسلام سیاسی آغاز و به تأثیر ملزومات دولت مدرن بر آن ختم شد.

محور اصلی گفت‌وگو ما اسلام سیاسی و جایگاه آن در اندیشه امام خمینی و در واقع بررسی نقش ایشان در غلبه یافتن این قرائت از اسلام بر اسلام فقهاتی است اما نخست بهتر است بحث را با توضیح تفاوت‌های برداشت‌های گوناگون از اسلام آغاز کنیم.

اسلام سیاسی به مثابه یک گفت‌وگو است. منظور از گفت‌وگو مجموعه‌ای از مفاهیم است که به شکلی خاص حول یک دال مرکزی انسجام و صورت‌بندی یافته و به غیرت‌سازی و هویت‌بخشی می‌پردازند. دال مرکزی اسلام سیاسی حکومت اسلامی است. یعنی این قرائت برداشتی از اسلام است که به‌دنبال ارائه تئوری برای اداره کردن جامعه و حکومت براساس اسلام است. این گفت‌وگو در برابر گفت‌وگو سنتی، گفت‌وگو مشروطیت و گفت‌وگو تجدیدگرایی آمرانه مطرح شد؛ علاوه بر این اسلام سیاسی رقیبی بود در برابر گفت‌وگو چپ و مارکسیسم که آن زمان در ایران در حال شکل‌گیری بود لذا به نظر می‌رسد گفت‌وگو اسلام سیاسی واکنشی بود به بحران و بی‌قراری موجود آمده در گفت‌وگو مشروطیت و تجدیدگرایی آمرانه. به بیان بهتر اسلام سیاسی می‌توانست نوعی سنت‌گرایی ایدئولوژیک را مطرح کند. البته شکل‌گیری این تلقی از اسلام، منحصر به ایران نبود و موجدی از خیزش به سمت اسلام سیاسی در جهان اسلام پس از جنگ دوم جهانی به‌وجود آمد که آن هم به تقویت این گفت‌وگو در ایران کمک کرد. اسلام سیاسی گفت‌وگو واحدی بود یا با توجه به زمینه ظهور، چهره‌ها و دلالت‌های مختلفی داشت؟

با بررسی زمینه ظهور اسلام سیاسی می‌توان از یک نوع دسته‌بندی سخن گفت. اسلام سیاسی دربرگیرنده خرده گفت‌وگوهایی چون اسلام سیاسی چپ، اسلام سیاسی محافظه‌کار (یا راست) و اسلام سیاسی میانه (یا لیبرال) بوده است. البته تقسیم‌بندی دیگری نیز امکان‌پذیر است و می‌توان از اسلام سیاسی فقهاتی و غیرفقهاتی سخن گفت. همه این اقسام را نیز می‌توان به دو نوع رادیکال و غیررادیکال تقسیم کرد. به هر روی، اسلام سیاسی در ایران دو کانون مهم داشت؛ قم و تهران. در قم امام خمینی و در تهران چهره‌هایی همچون مرحوم بازرگان و شرعی‌چهره‌های برجسته محسوب می‌شدند. در کانتکست جامعه اسلامی، اسلام سیاسی در برهه‌های به عنوان یگانه راه نجات جامعه مطرح شد. این برداشت جدید نوعی گسست از نگرش‌های موجود در اسلام بود یا می‌توان از آن به پوست‌اندازی برای بقا تعبیر کرد؟

پاسخ به این سؤال را باید در وجه ایدئولوژیک اسلام سیاسی و غیرسیاسی جستجو کرد یعنی نسبت اسلام سیاسی و سنتی را در قالب صورت‌بندی ایدئولوژیک که در اسلام سیاسی وجود دارد، شناسایی کرد. اسلام سیاسی در واکنش به ایدئولوژی‌هایی که خاستگاه‌شان در تجدید بود به‌مثابه سنت‌گرایی ایدئولوژیک مطرح شد همانطوری که آقای شایگان بحث ایدئولوژیک شدن سنت را مطرح کرده‌اند؛ در واقع اسلام سیاسی صورت‌بندی جدیدی از سنت

هنوز نوپاست و نیازمند بستری برای رشد است. مسائل روز را دارد که این به معنای عبور از اسلام سنتی نیست بلکه به‌معنای وجهه ایدئولوژیک دادن به آن است. نقطه پیوند امام خمینی با اسلام سیاسی را در کجا می‌توان یافت؟ بعضی این نقطه را در سال‌های ابتدایی دهه ۲۰ و زمان نگارش کشف الاسرار می‌جویند و برخی به نامه درون‌حوزه‌ای امام اشاره دارند که وی در رد اندیشه‌های احمد کسروی نوشته بود. کشف‌الاسرار و مجموعه آن تا‌ش‌ها در پروسه سیاسی شدن اسلام در ایران آن دوران چه نقشی ایفا کرد؟

کشف‌الاسرار در پاسخ به جریان اصلاح‌گری مذهبی که حکمی‌زاده و کسروی در کانون آن قرار داشتند، نوشته شد. پس از آنکه حوزه علمیه قم توسط مرحوم حائری به شکل جدید تأسیس شد، نشریه‌ای به‌نام «همایون» با حمایت وی منتشر شد که حکمی‌زاده سردبیری آن را برعهده داشت. حکمی‌زاده احساس می‌کرد در شرایطی که موج تجدیدگرایی در ایران به‌راه افتاده و دولت پهلوی نهادهای مدنی را در فضای فکری وارد می‌کند، برداشت سنتی پاسخگویی موج مدرنیسم نیست؛ به همین علت نتیجه گرفت که باید برداشت جدیدی از دین ارائه کرد که بتواند پاسخگویی مسائل عمومی باشد. لذا می‌توان گفت حکمی‌زاده در مقالاتی که در نشریه همایون منتشر می‌کرد به‌دنبال نوعی اصلاح و فرم بود؛ البته این نشریه بیشتر از یکسال دوام نیاورد و سردبیر آن نیز ناگزیر شد از قم به تهران برود. تهرانی که آن زمان کانون روشنفکری بود. از طرفی حکمی‌زاده با کسروی ارتباط نزدیکی داشت؛ کسروی بحث پاک‌دینی و نگاه جدید به مذهب را مطرح می‌کرد و حسب ارتباطی که حکمی‌زاده با کسروی پیدا کرد کتاب «سراسر هزار ساله» در نقد برداشت سنتی از اسلام نوشته شد؛ در این شرایط قم خود را مکلف به پاسخ به این نوشته دانست و دو پاسخ انتقادی به اشکالاتی که حکمی‌زاده مطرح کرده بود، منتشر کرد. حکمی‌زاده مطرح کرده بود که تشیع با توجه به نگاه سلبی‌اش نسبت به حکومت نمی‌تواند در فضای موجود نقش مؤثری ایفا کند؛ همچنین درباره نهاد مرجعیت و روحانیت بحث‌هایی مطرح کرده و اشاراتی به این موضوع کرده بود که شریعت به‌تنهایی نمی‌تواند منبع قانون‌گذاری باشد و بایستی به تفکر و عقل بشری هم به‌عنوان منبع قانون توجه داشت. دو پاسخ به اشکالات حکمی‌زاده منتشر شد؛ یکی متعلق به خالصی‌زاده با عنوان «کشف‌الاستار» و دیگری متعلق به مرحوم امام بود که تحت عنوان «کشف‌الاسرار» منتشر شد که البته کتاب امام برجسته‌تر شد چرا که سنت فکری شیعه را بیش از کتاب دیگر نمایندگی می‌کرد. با مطالعه این کتاب می‌بینیم که امام بیشتر به‌دنبال دفاع از سنت فکری شیعه و پاسخ به انتقادات حکمی‌زاده است که در ذیل ایده حکومت اسلامی نیز طرح می‌شود اما نه به صورت برجسته. امام در آن کتاب تفاوت‌های حکومت اسلامی و دیگر حکومت‌ها را برمی‌شمارد و می‌گوید در حکومت اسلامی برخلاف سایر نظام‌ها منبع قانون‌گذاری خداست. در مجموع می‌توان گفت امام

در شرایط جدید است که ادعای پاسخگویی به مسائل روز را دارد که این به معنای عبور از اسلام سنتی نیست بلکه به‌معنای وجهه ایدئولوژیک دادن به آن است. نقطه پیوند امام خمینی با اسلام سیاسی را در کجا می‌توان یافت؟ بعضی این نقطه را در سال‌های ابتدایی دهه ۲۰ و زمان نگارش کشف‌الاسرار می‌جویند و برخی به نامه درون‌حوزه‌ای امام اشاره دارند که وی در رد اندیشه‌های احمد کسروی نوشته بود. کشف‌الاسرار و مجموعه آن تا‌ش‌ها در پروسه سیاسی شدن اسلام در ایران آن دوران چه نقشی ایفا کرد؟

کشف‌الاسرار در پاسخ به جریان اصلاح‌گری مذهبی که حکمی‌زاده و کسروی در کانون آن قرار داشتند، نوشته شد. پس از آنکه حوزه علمیه قم توسط مرحوم حائری به شکل جدید تأسیس شد، نشریه‌ای به‌نام «همایون» با حمایت وی منتشر شد که حکمی‌زاده سردبیری آن را برعهده داشت. حکمی‌زاده احساس می‌کرد در شرایطی که موج تجدیدگرایی در ایران به‌راه افتاده و دولت پهلوی نهادهای مدنی را در فضای فکری وارد می‌کند، برداشت سنتی پاسخگویی موج مدرنیسم نیست؛ به همین علت نتیجه گرفت که باید برداشت جدیدی از دین ارائه کرد که بتواند پاسخگویی مسائل عمومی باشد. لذا می‌توان گفت حکمی‌زاده در مقالاتی که در نشریه همایون منتشر می‌کرد به‌دنبال نوعی اصلاح و فرم بود؛ البته این نشریه بیشتر از یکسال دوام نیاورد و سردبیر آن نیز ناگزیر شد از قم به تهران برود. تهرانی که آن زمان کانون روشنفکری بود. از طرفی حکمی‌زاده با کسروی ارتباط نزدیکی داشت؛ کسروی بحث پاک‌دینی و نگاه جدید به مذهب را مطرح می‌کرد و حسب ارتباطی که حکمی‌زاده با کسروی پیدا کرد کتاب «سراسر هزار ساله» در نقد برداشت سنتی از اسلام نوشته شد؛ در این شرایط قم خود را مکلف به پاسخ به این نوشته دانست و دو پاسخ انتقادی به اشکالاتی که حکمی‌زاده مطرح کرده بود، منتشر کرد. حکمی‌زاده مطرح کرده بود که تشیع با توجه به نگاه سلبی‌اش نسبت به حکومت نمی‌تواند در فضای موجود نقش مؤثری ایفا کند؛ همچنین درباره نهاد مرجعیت و روحانیت بحث‌هایی مطرح کرده و اشاراتی به این موضوع کرده بود که شریعت به‌تنهایی نمی‌تواند منبع قانون‌گذاری باشد و بایستی به تفکر و عقل بشری هم به‌عنوان منبع قانون توجه داشت. دو پاسخ به اشکالات حکمی‌زاده منتشر شد؛ یکی متعلق به خالصی‌زاده با عنوان «کشف‌الاستار» و دیگری متعلق به مرحوم امام بود که تحت عنوان «کشف‌الاسرار» منتشر شد که البته کتاب امام برجسته‌تر شد چرا که سنت فکری شیعه را بیش از کتاب دیگر نمایندگی می‌کرد. با مطالعه این کتاب می‌بینیم که امام بیشتر به‌دنبال دفاع از سنت فکری شیعه و پاسخ به انتقادات حکمی‌زاده است که در ذیل ایده حکومت اسلامی نیز طرح می‌شود اما نه به صورت برجسته. امام در آن کتاب تفاوت‌های حکومت اسلامی و دیگر حکومت‌ها را برمی‌شمارد و می‌گوید در حکومت اسلامی برخلاف سایر نظام‌ها منبع قانون‌گذاری خداست. در مجموع می‌توان گفت امام

در شرایط جدید است که ادعای پاسخگویی به مسائل روز را دارد که این به معنای عبور از اسلام سنتی نیست بلکه به‌معنای وجهه ایدئولوژیک دادن به آن است. نقطه پیوند امام خمینی با اسلام سیاسی را در کجا می‌توان یافت؟ بعضی این نقطه را در سال‌های ابتدایی دهه ۲۰ و زمان نگارش کشف‌الاسرار می‌جویند و برخی به نامه درون‌حوزه‌ای امام اشاره دارند که وی در رد اندیشه‌های احمد کسروی نوشته بود. کشف‌الاسرار و مجموعه آن تا‌ش‌ها در پروسه سیاسی شدن اسلام در ایران آن دوران چه نقشی ایفا کرد؟

همچون مرحوم طالقانی، بازرگان و سحابی معتقدند که می‌توان با بازگشت به سنت فکری مشروطه و مشروطه‌خواهانی مثل نائینی تفسیری روزآمد که پای هم در سنت دارد، ارائه کرد. امام خمینی در این وضعیت همچنان به برداشت سنتی شیعه پایبند است؛ یعنی تفسیر حکومتی از اقتدار نهاد مذهب و فقها ندارد ولی زمینه‌های شکل‌گیری این تفکر را می‌توان در وی مشاهده کرد. مرحوم آیت‌الله منتظری روایت می‌کرد که در درس‌های امام به همراه شهید مطهری می‌گفتند اگر تا زمان ظهور بخواهیم منتظر تشکیل حکومت به‌نامین بسیاری از احکام معلق می‌مانند که امام پاسخ می‌دادند اگر ظهور ده هزار سال هم به طول بینجامد، راه دیگری وجود ندارد. یعنی برداشت آیت‌الله منتظری در دهه ۳۰ این بوده که امام نگاه حکومتی به دین نداشته است. ولی در دهه ۴۰ زمانی که برخورد حکومت تند می‌شود، تفکر اسلام سیاسی و به تبع آن تشکیل حکومت اسلامی در امام پررنگ می‌شود.

گفت‌وگو مطرح شده توسط امام خمینی در سیر طی شده از ابتدای دهه ۲۰ تا دهه ۴۰ که بدان اشاره کردیم، در کلام تقسیم‌بندی جای می‌گیرد؛ اسلام سیاسی محافظه‌کار، میانه یا چپ؟

امام در آن شرایط نسبت به سنت نوعی تجدیدنظرطلبی دارد؛ از این رو نمی‌توان وی را درون این سه تقسیم‌بندی جای داد ولی می‌توان رگه‌هایی از هر سه آن‌ها را در تفکر ایشان مشاهده کرد. امام نیک دریافته بود که ادامه راه با انکار بر برداشت سنتی صرف امکان‌پذیر نیست و نیاز به تجدیدنظر وجود دارد که در این راه به‌منظرم ایشان به جریان محافظه‌کار یا راست نزدیک‌تر است چرا که ضمن تجدیدنظرطلبی، دفاع از سنت می‌کند.

اسام در ادبیات خود از تقسیم امور حکومتی میان فقها و دولتمردان سخن می‌گوید و تا مطلبی بر نقش آفرینی همزمان با تفکیک وظایف تأکید می‌کند و برای این سخن اختلاط‌ها از مثال کشیم و با استفاده می‌کند. آنچه واضح است از این موارد، اسلام سیاسی معطوف به تشکیل حکومت برداشت نمی‌شود؛ از چه زمان امام از پیاده‌سازی اسلام سیاسی در قالب حکومت سخن گفت؟

در دیدگاه سنتی و تا زمان حیات مرحوم بروجردی میان حوزه شرع و عرف تفکیک وجود داشت و اقتدار فقها عمدتاً در حوزه شرع و اقتدار حکومت در حوزه عرف بود؛ یعنی تقسیم‌بندی وجود داشت که نهاد دین را از نهاد دولت تا حدودی مستقل می‌کرد؛ به بیان بهتر نهاد حکومت ضمن داشتن استقلال تحت اشراف نهاد دین بود و فقها برای خود حق اظهار در مواردی از عرف که به شرع مربوط می‌شد را قائل بودند و جایگاه خود را فراتر از حکومت می‌دانستند ولی در عین حال از ادغام این دو نهاد سخن نمی‌گفتند. به‌منظرمی‌رسد تبعید امام به نجف و درس خارجی که در آنجا ارائه می‌کردند زمینه برداشت حکومتی از اسلام سیاسی را فراهم کرد. در درس‌هایی که بعدها تقریرات آن با عنوان

حکومت اسلامی و ولایت فقیه به چاپ رسید، امام، ولایت فقیه را به شکلی نومطرح و تفسیری حکومتی از اقتدار فقیه ارائه کرد. سنت فقهی ما تا پیش از آن مقطع دایره فعالیت ولی فقیه را عمدتاً در امور حسبیه می‌دانست. امور حسبیه اموری بودند که از دید فقها نباید در زمان غیبت معطل می‌مانند ولی در مورد گستره‌شان اختلاف نظر وجود داشت؛ افرادی همچون مرحوم بروجردی نه تنها حکومت بلکه نماز جمعه را هم درون دایره امور حسبیه نمی‌دانستند و نماز جمعه را از جمله اختیارات امام می‌دانستند که در عصر غیبت قابل واگذاری نیست. در مقابل برخی دایره را وسیع‌تر قلمداد می‌کردند اما هر دو گرایش اقتدار فقها را در امور حسبیه به رسمیت می‌شناختند؛ یا از باب جواز تصرف و یا از باب ولایت. ولی هیچ‌گاه از تشکیل حکومت توسط فقیه سخن نمی‌گفتند. امام در درس‌های ولایت فقیه بحث تشکیل حکومت توسط فقیه را مطرح کردند که این موضوع را می‌توان یک واکنش به حساب آورد؛ نسل جوانی که با حکومت استبدادی در حال مبارزه بود نیازمند نظریه‌ای برای دوره پس‌پهلوی بود؛ مارکسیست‌ها تئوری‌های خاص خود را ارائه می‌دادند و نیروهای مسلمان هم نیاز می‌دیدند مدینه فاضل‌شان را ترسیم کنند. این فضا بر ارائه تفسیر حکومتی از ولایت فقیه تأثیر داشت و در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه بود که تئوری حکومت اسلامی با محوریت ولایت فقیه جنبه بیرونی پیدا کرد.

اسام در مکتوبات خود همه نظام‌های سیاسی بشری را در مقابل حکومت اسلامی قرار داده و استدلال کرده است که در همه آن حکومت‌ها، فرد یا برخی افراد بر دیگران قانون وضع می‌کنند که خود صلاحیت ذاتی قانون‌گذاری ندارند. در اینجا باز هم صحبت امام جنبه سلبی دارد و راهبردی اجرائی و مختصات حکومت مطلوب ارائه نشده است. حکومت اسلامی مطلوب امام چگونه مشخص است؟

امام در کتاب حکومت اسلامی، اسلام را به‌عنوان دینی جامع و کامل مطرح می‌کند که نه تنها بشری‌ا‌داره جامعه ایده‌هایی دارد بلکه از دستگاهی برای اداره جامعه نیز برخوردار است. امام تصریح می‌کند که اسلام صرفاً به‌معنای بیان احکام نیست و در اجرای احکام نیز حق ورود دارد. فی الواقع در نظریه حکومتی امام مجموعه‌ای از احکام اسلامی به‌عنوان قوانین وجود دارد و از نهاد مجری این قوانین سخن به میان آمده و مشخصاتی برای آن‌ها ترسیم شده است. آن گونه که می‌گویند این نهاد علاوه بر شایستگی و علم بر احکام باید از خصوصیات مدیریتی نیز برخوردار باشد. امام مرزهای حکومت اسلامی را با حکومت‌های مدنظر رقیب مشخص می‌کند. هر چند که بحث‌هایی را ناتمام گذاشته‌اند ولی با این حال پس از پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی، مرحوم آیت‌الله منتظری به این نتیجه می‌رسند که حکومت اسلامی و ابعاد آن باید به طور دقیق مطرح و از بخش‌های مبهم ابهام‌زدایی شود به همین دلیل ایشان درس‌های ولایت فقیه را آغاز می‌کنند تا تئوری مد نظر امام را تکمیل کنند.

با مروری بر گفته‌ها و مکتوبات امام بالاخص در دوره پس‌انقلاب مشاهده می‌کنیم که اسلام سیاسی و نماد آن «حکومت اسلامی» از مقطعی شکل پررنگ‌تری به خود می‌گیرد، تا حدی که ایشان یک سال پیش از درگذشت‌شان از تقسیم حکومت اسلامی بر مناسک نیز سخن می‌گویند. چنین تأکیدی بنا به چه ضرورتی مطرح شد؟

برای پاسخ به این پرسش باید اسلام سیاسی را به دو دوره تقسیم کنیم. اسلام سیاسی تا پیش از پیروزی انقلاب یک ایدئولوژی اعتراضی

اسلام سیاسی زمانی که قانون اساسی را به‌عنوان نهاد می‌پذیرد باید به ملزومات آن هم پایبند باشد؛ این الزامات پیامدهای خاصی دارند که براساس آن باید نهادهای جدید مردم‌سالار پذیرفته شوند و میان اسلام سیاسی و دموکراسی نوعی آشتی برقرار شود

بوده ایدئولوژی اعتراض بیشتر بر مسائل سلبی تأکید می‌کند و به بیان عامیانه از نخواستن‌ها سخن می‌گوید اما پس از پیروزی انقلاب، اسلام سیاسی به ایدئولوژی قدرت تبدیل شد. ایدئولوژی قدرت باید سازوکارهای سازماندهی قدرت و تحقق و اجرای برنامه‌ها را مشخص کند؛ طبیعتاً بعد از پیروزی انقلاب، اسلام سیاسی با مجموعه‌ای از مشکلات عملی مواجه شد که خاستگاه‌شان به تضاد سنت و مدرنیسم باز می‌گشت چرا که اسلام سیاسی با نهادهای مدنی مواجه شد که روزی خود را در مقابل آن‌ها تعریف کرده بود. از یک سو روند تحقق دولت مدرن که ریشه‌اش به مشروطه می‌رسید در جریان بود و از سوی دیگر ایدئولوژی وجود داشت که می‌خواست نهادهای مجدداً بازتعریف و اسلامی‌سازی کند؛ در این فضا باید به هر ترتیب پیوندی میان اسلام سیاسی و دولت مدرن برقرار می‌شد که اولین بحث آن نسبت قانون و شریعت بود. در دولت مدرن خاستگاه قانون اراده مردم است ولی در اندیشه دینی شریعت به‌عنوان قانون الهی بر زندگی مسلمانان حاکم است و باید به‌نحوی برای این پرسش پاسخی ارائه می‌شد و تغییراتی به‌وجود می‌آمد. در آغاز با سازوکارهایی همچون احکام ثانویه که در شریعت پیش‌بینی شده بود این امکان وجود داشت که این تعارض برطرف شود ولی به‌تدریج در مواجهه با واقعیت‌ها مشاهده شد که سازوکارهای موجود در شریعت پاسخگو نیست لذا نتیجه گرفتند که برای حل این ناسازگاری‌ها باید با راه‌های دایره شرع فراتر گذاشت که در آن شرایط بحث مصلحت مطرح شد. درون‌مایه بحث مصلحت این بود که دولت صرفاً ابزاری برای اجرای احکام شرعی نیست بلکه مسئولیت‌هایی فراتر از اجرای احکام شرعی دارد که گاه موجب عبور از آن‌ها می‌شود؛ به دلیل این گونه پیش‌آمدها بود که بحث تقویت اسلام سیاسی مجدداً به‌شکل پررنگ‌تر مطرح شد. البته نباید دو نکته را نادیده گرفت؛ نخست آنکه حکومت برای برطرف کردن برخی معضلات خود نیاز به انباشت قدرت داشت که این مقوله طبعاً موضع‌گیری‌های صریح‌تری را طلب می‌کرده است و دیگر آنکه جمهوری اسلامی جایگزین نظام سلطانی شده بود که نمی‌توانست به‌راحتی بنیان‌ها و خصلت‌های آن را از بین ببرد. این سخن تناقض‌ها به هر ترتیب وجود داشت و به‌منظرمی‌رسد در زمان مرحوم امام حل نشده باقی ماند و زمینه را برای دو نوع تفسیر دموکراتیک و اقتدارگرایانه از آن فراهم کرد.

به‌عنوان آخرین پرسش با توجه به مطرح شدن مواردی چون قانون اساسی که «مشروط» شدن از دل آن استخراج می‌شود، بحث اسلام سیاسی چه جایگاهی پیدا کرده است؟ برخی معتقدند «قوانین مصنوع بشری» هواره فرع بر اسلام سیاسی است و برخی در مقابل، بحث «بازگشت به دوگانه امور سیاسی و حسبیه» را مطرح می‌کنند.

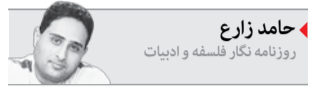
قانون اساسی یک نهاد مدرن است و توافقی است میان نیروهای موجود در جامعه بر سر سامان سیاسی و چگونگی اداره جامعه. در قانون اساسی، اصل خواست و منافع عموم است و طبیعتاً اسلام سیاسی زمانی که قانون اساسی را به‌عنوان نهاد می‌پذیرد باید به ملزومات آن هم پایبند باشد؛ این الزامات پیامدهای خاصی دارند که براساس آن باید نهادهای جدید مردم‌سالار پذیرفته شوند و میان اسلام سیاسی و دموکراسی نوعی آشتی برقرار شود. من تصور می‌کنم این الزامات تغییرهای جدی در رویکرد به اسلام در پی داشته است و شاید بتوان گرایش‌هایی که تحت عناوینی چون پس‌اسلام‌گرایی و اصطلاح‌پلانبه مطرح شده‌اند را در زمره این تغییرات دانست بنابراین می‌توان گفت پذیرش قانون اساسی به‌معنای مشروط کردن اسلام سیاسی یا به تعبیری بازگشت به فضای مشروطه است که در اقتدار نهاد دین در حد نظرات است و نه دخالت‌یجایی.



چرا هابز را می‌توان هم هوادار تجمع و واگذاری همه حقوق شهروندان به یک حاکمیت و هم پایه‌گذار وجهی از آزادی‌خواهی و لیبرالیسم دانست؟ چرا اندیشمند راست‌گرای نظیر کارل اشمیت معتقد است کرم لیبرالیسم در درخت تناور هابز جا خوش کرده است

کرم لیبرالیسم در درخت هابز

بازخوانی آثار و آراء پدران بنیان‌گذار لیبرالیسم: مورد توماس هابز



حامد زارع
روزنامه‌نگار فلسفه و ادبیات

در تاریخ اندیشه سیاسی غرب است. «حسین بشیریه» درباره اینکه هابز را بتوان در اردوگاه استبداد و اطلاق جای داد موضعی منفی دارد و قاطعانه می‌گوید: «تصور درباره هابز به عنوان متفکری محافظه‌کار و مطلق‌گرا صورتی بی‌پایه و نادرستی است. هابز مهم‌ترین نظریه پرداز دولت در همه قرون و اعصار است.» بشیریه در گفت‌وگو با شماره ۱۰۱ «هفته نامه صدا» می‌افزاید: «بنیاد اندیشه‌های دموکراتیک چون قسردار اجتماعی و فردگرایی را باید در اندیشه او یافت. به جای محافظه‌کار باید گفت که هابز اندیشمندی ضد جنگ و صلح طلب بود. او به شکل حکومت‌ها علاقه‌ای نداشت بلکه به وجود آنها می‌اندیشید. مثل شکسپیر برای هابز هم مسئله این بود: بودن یا نبودن (دولت). همه دولت‌ها باید لزوماً مطلقه باشند و هستند.» این جمله واپسین بشیریه که جمله‌ای ایجابی است، در حالت منفی‌اش جمله‌ای مشهور است: دولت‌ها یا مطلقه هستند، یا دولت نیستند. طبیعی است که این آموزه سیاسی پیش از پیدایش آموزه‌های دموکراسی‌خواهانه و ایده‌های حقوق بشر دوستانه، سنگ‌بنای تحکیم مدرنیته سیاسی در تاریخ اروپا بود. از سوی دیگر توجه و تمرکز روی وظایف شهروندان و تفویض حقوق آنها! به حکومت تنها معطوف به اندیشه هابز نیست. تحقیقات جدید زمینه‌گرایانه‌ای که «کوئینتین اسکینر» انجام داده است نشان می‌دهد که «در آغاز قرن هفدهم، مفهوم دولت-ماهیتش، امکان‌ناش و حقیقت‌ناخواسته» در اندیشه سیاسی اروپا مهم‌ترین موضوع تحلیل‌انگاشته می‌شد. هابز همین نکته را نشان می‌دهد، وقتی در پیشگفتار مباحث فلسفی‌اش می‌گوید هدف علم مدنی پژوهشی کانونه در حقوق دولت‌ها و وظایف اتباع است.» (اسکینر، ۱۳۹۳، صفحه ۵۳۳) اما برخی‌ها مقامی که در باب تأسیس علم سیاست جدید به هابز تعلق دارد را سزاوار ماکیاوولی می‌دانند. به راستی چه نسبتی میان متفکر ایتالیایی و فیلسوف بریتانیایی وجود دارد؟

سیاست مدرن؛ مدرنیته سیاسی

اگر چه این ماکیاوولی بود که سرزمین لازم برای بنای نظریه توماس هابز را کشف کرد، نمی‌توان لقب موسس سیاست مدرن را بدون امعان نظر جدی به توماس هابز یکسره به ماکیاوولی بخشید. البته می‌توان پا را از این هم فراتر گذاشت و گفت هابز مالک بی‌چون و چرای لقب موسس سیاست مدرن است. چه اینکه ماکیاوولی همانند یک فرهنگ‌شناس، با کاربست دقیق کلماتی نظیر ویرتو و فورتوتانه، نخستین جواهرها و انگاره‌های معطوف به تحلیل ذات قدرت را مطرح می‌کند. اما هابز به مثابه یک سیاست‌شناس با رویکردی کلان، نخستین تلاش سیستم‌شناسی در جهت تحلیل ذات قدرت را در تاریخ اندیشه سیاسی غرب رقم می‌زند. به همین خاطر نیز هابز خود را لایق لقب موسس دانش سیاسی مدرن می‌داند و نه ماکیاوولی را. از لحاظ تاریخی نیز ماکیاوولی در زمان حیاتش نتوانست به عنوان یک متفکر مطرح شود، برخلاف هابز که در بیشتر عمر دراز خویش به مثابه یک متفکر مطرح بود. با این همه نمی‌توان از نقش تأسیسی ماکیاوولی در اندیشه سیاسی مدرن چشم پوشید، اما کار هابز پس از ماکیاوولی در تدوین سیستماتیک تحلیل واقع‌گرایانه از قدرت سیاسی کاملاً بی‌سابقه و منحصر به شخص اوست. بین دو متفکر اروپایی همانندی‌ها و تمایزات متعددی وجود دارد. هر دو به قدرت سیاسی نزدیک بودند و هر دو بحران حاکم بر کشورشان را دستمایه‌ای برای تئوری‌پردازی قرار دادند. ماکیاوولی مسئله دولت-شهرهای ایتالیایی و هابز مسئله جنگ‌های داخلی انگلستان را پایه

و مایه‌ای برای تدوین تحلیل خود از قدرت سیاسی قرار داد. بین آنها اختلافات روشنی هم وجود دارد: ماکیاوولی جنگ را ادامه سیاست می‌دانست، اما هابز غایت سیاست را پرهیز از جنگ می‌دانست. ماکیاوولی با مشاهده به تحلیل می‌پردازد اما هابز با مداقه ایس کار را انجام می‌دهد. ماکیاوولی در پی نشان دادن نکات مهم است و هابز در پی ارائه نظامی منسجم است. به همین دلیل، اگرچه فضل تقدم در اندیشه‌های سیاسی مدرن با ماکیاوولی است تقدم فضل با هابز است. به عبارت دیگر با وجود اینکه ماکیاوولی در توجه به ذات سیاست و میدان جاذبه قدرت سیاسی از همه اندیشمندان پیش و پس از خود پیشروتر بوده است، این توماس هابز است که با طرح حاکمیت مطلق، دولت را در معنای مدرن کلمه تبیین می‌کند و سلسله متفکران مدرنیته سیاسی محسوب می‌شود. البته باید تذکر داد که «نظریه هابز هیچ نسبتی با تمامیت‌خواهی ندارد. مطلق بودن قدرت حاکمه در نظریه هابز بیشتر به مفهوم مطلق بودن حاکمیت است که بعداً به شیوه دیگری به وسیله اندیشمندان بعدی پذیرفته شد. هابز نه تنها با تمامیت‌خواهی نسبتی ندارد، بلکه بنابر نظر بسیاری از اندیشمندان بنیانگذار لیبرالیسم است» (پولادی، ۱۳۸۷، صفحه ۷۶) البته اگر نگوئیم هابز پایه‌گذار لیبرالیسم است، می‌توان او را به عنوان پیشرو لیبرالیسم در برخی از اندیشه‌ها شناخت. به دلیل تأثیری که توماس هابز روی تاریخ تکوین برخی از مفاهیم اساسی لیبرالیسم، نظیر فردگرایی و دولت مستقل از کلیسا، دارد او را می‌توان به مثابه یکی از کوشندگان اولیه راهی که به لیبرالیسم می‌انجامد دانست. از سوی دیگر هابز به شکل روشن طرفدار حکومت مطلقه و یک دولت مقتدر است. البته همانطور که ذکر شد هر چند وی طرفدار حکومت مطلقه است رگه‌هایی فکری در او وجود دارد که راه را برای اندیشه‌های لیبرالی و همچنین نگرش‌های جمهوری‌خواهانه در اندیشه سیاسی مدرن بعد از خود باز می‌کند. اما این تناقض چگونه قابل توضیح است؟ چرا هابز را می‌توان هم هوادار تجمع و واگذاری همه حقوق شهروندان به یک حاکمیت و هم پایه‌گذار وجهی از آزادی‌خواهی و لیبرالیسم دانست؟ چرا اندیشمند راست‌گرای نظیر کارل اشمیت معتقد است کرم لیبرالیسم در درخت تناور هابز جا خوش کرده است؟ آیا لویاتان به عنوان مقتدرترین حکومت حقوق اتباع خود را نقض نمی‌کند؟ شاید بتوان با امعان نظر به اندیشه اتمیستی توماس هابز و نگرش فیزیکی او این گونه پاسخ داد که «از آنجا که لویاتان، هم‌چون فرمانبرداری، نسبت به فردها جنبه بیرونی دارد و فردها ذره‌های قدرت به شمار می‌روند، پس قدرت مطلق فرمانروا یا آزادی فرمان‌گزاران تضادی ندارد. در واقع هر آنچه بیرون از پهنه فرمانبرداری از قانون باشد آزاد است: در خاموشی قانون، فرمان‌گزاران می‌توانند هر آنچه را به نظرشان خوب می‌آید به آسانی انجام دهند. ذره قدرت هر آنچه می‌تواند انجام می‌دهد و نمی‌تواند از قدرت عمل خود به این سبب دست بردارد که قدرت است.» (منان، ۱۳۹۴، صفحه ۸۴) با این استدلال می‌توان گفت که به یقین در تاریخ فکری لیبرالیسم جایگاه بلندی به هابز تعلق دارد. جایگاهی که با اعراض هابز از اندیشه قدما و قدم‌گذاران در سرزمین اندیشه جدید به دست آمده است، سرزمینی که در قرن هفدهم کشف شد و آوازه آن پیچیده شد.

هابز و طبیعت سیاسی

«رنت کاسیرر» نیز در کتاب کم‌نظیر «سطوره دولت» بصیرت‌های مهمی درباره تجدید و سویه سیاسی آن عرضه می‌کند. او در

این کتاب به نحوی ماهرانه از پس توصیف فضای فکری قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی به عنوان اعصابی که غرب دچار درد زایمان مدرنیته بوده برآمده است. کاسیرر با بررسی موشکافانه نظام فکری و اثرگذاری اجتماعی خردگرایان قرن هفدهم، عدم توجه آنان به مراجع بیرون از خرد آدمی را از مسیر اتکا به ریاضیات و بی‌اعتنایی به الهیات تبیین می‌کند. ناگفته پیدا است که گالیله به عنوان سرفصل هر گونه امعان نظری به عقلانیت مبتنی بر فیزیک در کانون تحلیل ارنست کاسیرر قرار دارد. در همین راستا کاسیرر در کنار گنناشتن روش‌شناسی تاریخی و روان‌شناسانه و روی آوردن به روش‌شناسی تحلیلی و قیاسی تحلیل می‌کند. او می‌نویسد: «هدف بزرگ فلسفه هابز از همان آغاز ارائه نظریه‌ای درباره نظام سیاسی بود که از لحاظ وضوح و روش علمی معادل نظریه گالیله درباره اجسام فیزیکی باشد.» (کاسیرر، ۱۳۸۲، صفحه ۲۶۲) بنا بر نظر کاسیرر، توفیق عظیم هابز این بود که توانست اصول نظریه سیاسی خود را از طبیعت انسان و طبیعت دولت استنتاج کند و این خود یک گام بزرگ در فلسفه مدنی برای خروج از قیومیت کلیسا و دیگر قیومیت‌ها بود. اما مبنای این خروج از قیومیت و اغراض از پارادایم‌های پیشینیان چه بود و چگونه آغاز شد؟ «مبنای نظری فلسفه سیاسی هابز دریافت جدید او از طبیعت است که فلسفه طبیعی جدید در تعارض آن با نظام سنت قدما و به ویژه دریافت ارسطویی مطرح کرده بود.» (طباطبایی، ۱۳۹۳، صفحه ۹۲) یکی از شارحان حقوق طبیعی اشتراس (است که این مفهوم را در وضعیت گسست میان اندیشه قدیم و جدید بررسی می‌کند.

هابز و گسست سیاسی

لئو اشتراس در کتاب پراهمیت «حقوق طبیعی و تاریخ» که وظیفه تمحّص در بنیادهای اندیشه سیاسی جدید را بر عهده دارد، ذیل بررسی حقوق طبیعی مدرن به توماس هابز و فکر سیاسی او می‌پردازد و می‌نویسد: «هابز فلسفه سیاسی سنتی را با جست‌وجوی بهترین رژیم یا نظم اجتماعی به خودی خود درست یکی می‌شمرد... او فلسفه سیاسی سنتی را با سنت خاصی همانند می‌کند که نگرانی نسبت به خیر عمومی جزء ذاتی آن است، سنتی که بنا به اصطلاح نادقیق ولی هنوز قابل فهمی که همچنان رایج است سنتی ایدئالیستی است.» (لئو اشتراس، ۱۳۹۳، صفحه ۱۷۸) اشتراس این همانند کردن ضمنی فلسفه سیاسی قدما و فلسفه سیاسی یونانی توسط توماس هابز را نشانی از موافقت باطنی اندیشمند بریتانیایی با تلقی ایدئالیستی از داعیه‌های فلسفه سیاسی ارسطویی می‌کند و ضمن اذعان به ترس هابز از اینکه رساله لویاتان یادآور رساله جمهور افلاطون باشد، این موضع به ظاهر دوگانه هابز را اینگونه شرح می‌دهد: «مخالفت هابز با سنت ایدئالیستی بر پایه موافقتی بنیادی با آن است. هدف وی این است که کاری انجام دهد که سنت سقراطی نتوانسته بود انجام دهد و در جای موفق شود که آن سنت در آنجا شکست خورده بود. وی این شکست را به اشتباهی بنیادی نسبت می‌دهد.» (همان، صفحه ۱۸۹) اما این اشتباه بنیادین یونانیان در فلسفه سیاسی چه بود؟ هابز بر خلاف متفکران یونانی که انسان را بالطبع مدنی و جانوری ذاتا سیاسی می‌دانستند، بر آن بود که آدمیان

در ذات خود مدنی‌نیستی ندارند، بلکه آن را در فرآیند قرارداد اجتماعی می‌آفرینند و تابع آن می‌شوند. هابز با بازآفرینی وضع طبیعی پیش از انعقاد قرارداد اجتماعی، به مثابه وضعی که هر انسانی برای دیگری یک تهدید محسوب می‌شود، ترس از مرگ را به عنوان یک ملکه ذهنی و سپس یک واقعیت معطوف به عقد قرارداد اجتماعی مطرح می‌کند. به عبارت دقیق‌تر «هابز قانون طبیعی را به قانون حزم و احتیاط و حقوق طبیعی را به حق صیانت نفس تحویل کرد.» (پولادی، ۱۳۸۷، صفحه ۴۱) این تحویل هابز ناظر به تأسیس فلسفه سیاسی‌ای بود که از نظر هابز تا پیش از خودش مجال تأسیس نیافته بود. به عبارت بهتر هابز با رد پیش‌فرض‌های فلسفه سیاسی قدما در پی آن بود که فلسفه به مثابه جست‌وجوی دانش را تبدیل به خسود دانش کند. به همین دلیل او مفهوم حقوق طبیعی را در معنای تازه‌ای به کار بسرد و پایه‌گذار حقوق طبیعی مدرن شد تا به جای تکیه بر غایت، تکیه بر ایامی نظیر حفظ نفس و صیانت از حیات به عنوان محور تحلیل جوامع مدنی و سیاسی به رسمیت شناخته شود. بدین ترتیب است که هابز یک انتطاع و انفکاک مبرهن میان فلسفه سیاسی پیش و پس از خود به وجود می‌آورد. هر چند که اغراض توماس هابز از افلاطون و عدول از پارادایم‌های فلسفه سیاسی یونانی به مذاق لئو اشتراس به عنوان فیلسوفی که فلسفه سیاسی مدرن را دچار انحطاط می‌بیند خوش نمی‌آید و در صورتی هابز را لایق عنوان بنیادگذار فلسفه سیاسی می‌داند که سرانجام جهان بشری و کار بشر در جهان هیچ در هیچ دانسته شود! اصولاً اشتراس بر آن است که هابز، آتقدیر افق دید آدمسی را تقلیل می‌دهد که ما پس از او تنها قادر هستیم اموری را ببینیم که از انسان نازل‌تر است. نقد بنیادین هابز از سوی اشتراس معطوف به زدایش فضیلت‌مستتر در فلسفه سیاسی قدما می‌است. نکته‌ای که نه تنها کارل اشمیت بدان باور ندارد، بلکه بر خلاف آن می‌اندیشد.

هابز و تداوم سیاسی

کارل اشمیت بر آن است که همه مفاهیم روشن آموزه‌های دولت مدرن، از جمله هر آنچه در نظام فکری هابز وجود دارد، صورت سکولار شده الهیات است. اشمیت با تأکید بر این مساله که در گذشته فرمانروایی دین و دولت، قدرت روحانی و قدرت دنیایی یکی بوده‌اند، این نتیجه را می‌گیرد که جدایی که در عصر حاضر بین آنها افتاده است اساساً تحریف آمیز شده است و در این میان تنها چیزی که وجود دارد، دگردیسی مفاهیم قدیم و اندیشه جدید است و نه گسست میان اندیشه قدیم و جدید. در همین راستا شرح پیچیده کارل اشمیت از لویاتان توماس هابز سعی در آن دارد که قدم در مسیری بگذارد که منتهای آن تلفیق فلسفه توماس هابز با گونه‌ای از اندیشه مسیحی است. پرپیدا است که بر کشیدن طرح سیاسی هابز از نقشه‌ای مکانیکی به رویکردی تعالی‌گرایانه هدف اصلی کارل اشمیت از بحث و بررسی نظام اندیشه سیاسی هابز است. این بحث و بررسی طبیعتاً به وسیله لئو اشتراس به چالش کشیده می‌شود. «طبق تعبیر اشتراس از فلسفه‌ی سیاسی هابز، شرایط امکان‌نظریه‌ی حاکمیت هابز، تدوین فلسفه‌ی فرهنگی است که نسبت خود با طبیعت را به دست فراموشی بسپارد. این در حالی است که به‌زعم اشمیت، و با عنایت به سویه‌های پرتنگ‌هنگی در تفکر

سیاست



او، وضع طبیعی نزد هابز، در وضع مدنی و سیاسی حل و رفع می‌شود. در واقع وضع طبیعی در وضع سیاسی و مدنی، محو نمی‌گردد، بلکه به شکلی دیالکتیکی در معنای هگلی آن، الغاء شده و در عین حال، در سطحی بالاتر، حفظ می‌شود.» (اشمیت، ۱۳۹۵، صفحه ۱۲) البته اندیشمند محافظه‌کار آلمانی در شرح خود از نظام فکری هابز و لویاتان به مثابه دولت مطلقه از برخی وجوه غافل می‌شود. یکی از این وجوه که با توجه به دیگر آثار هابز قابل تبیین است مقوله تربیت سیاسی است.

هابز و تربیت سیاسی

وضع طبیعی که هابز آن را تبیین می‌کند، شرایطی است که انسان گرگ انسان است و مترصد ضربه زدن و یا حذف دیگری است. البته «به نظر هابز، آدمیان نمی‌خواهند صرفاً آزار برسانند و گرچه خواستار اعمال قدرت بر دیگران هستند ولیکن منظورشان از این کار صرفاً تضمین بقای خودشان است.» (تاک، ۱۳۸۷، صفحه ۸۷) یکی از راهکارهای هابز برای حفظ هم‌زمان اقتدار حکومت و همچنین حفظ و ارتقاء حس امنیت شهروندان بهره بردن از احساس ترس شهروندان است تا با کمک آن ثبات سیاسی را در جامعه حفظ کرد. چه اینکه «به نظر هابز عقل و استدلال بیش از اندازه بی‌تکمیل و چوبین است که بتوان پایه‌های ثبات سیاسی را بر آن استوار ساخت. بنابراین نظام تربیت سیاسی در اندیشه هابز مبتنی بر آموزش تعقل و استدلال است. آموزه اصلی در تربیت سیاسی از دیدگاه هابز القای ترس است. البته ترس و هراس بی‌مهار و ناسنجیده و بی‌اختیار مورد نظر نیست. از نظر هابز، ترس احساس و انگیزه‌ای سودمند و در حقیقت مهم‌ترین انگیزه و احساس سیاسی است، اما معمولاً تحت انضباط و هدایت قرار نمی‌گیرد و در نتیجه ممکن است مردم بیش از حد و اندازه لازم برترسند. تربیت سیاسی هابز به این معنا هم آموزش معنای ترس و هم القای ترس به مردم است.» (وگان، ۱۳۹۵، صفحه ۱۹) بدین ترتیب بخشیدن اقتدار به حاکمیت و شکل دادن به هیئت حاکمه‌ای که تفوقش از تفویض اختیارات شهروندان شکل گرفته است، گام نخست در مسیر آزادخواهی است. گامی که توماس هابز توانست برآورد و پیش از جسان لاک جایگاهی برای خود در تاریخ اندیشه لیبرالیسم باز کند.

منابع و مآخذ:

از دولت مقلتا تا دولت اقتدار. کمال پولادی. چاپ دوم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۴
هابز، ریچارد تاک. ترجمه حسین بشیریه. چاپ دوم، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۷
فهم نظریه‌های سیاسی. توماس اسپرینگز. ترجمه فرهنگ رجایی، چاپ پنجم، تهران، نشر آگه، ۱۳۸۷
اسطوره دولت. ارنست کاسیرر. ترجمه یحیی موقن، چاپ دوم، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۲
حقوق طبیعی و تاریخ. لئو اشتراس. ترجمه باقر پرام، چاپ سوم، تهران، انتشارات آگه، ۱۳۹۳
نظام‌های نوآیند در اندیشه سیاسی. جواد طباطبایی، انتشارات مینوی خرد، ۱۳۹۳
بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن. جلد دوم عصر دین‌پرایی. کوئینتین اسکینر. ترجمه کاظم فیروززاد. تهران، انتشارات آگه، ۱۳۹۳
تاریخ فکری لیبرالیسم. پی بی منان. ترجمه عبدالوهاب احمدی. تهران، نشر آگه، ۱۳۹۴
لویاتان در نظریه دولت تاس هابز. کارل اشمیت. ترجمه شروین مقیمی. تهران، انتشارات روزگار نو، ۱۳۹۵
تربیت سیاسی در اندیشه هابز. جفری وگان. ترجمه حسین بشیریه. تهران، نشر نی، ۱۳۹۵

● اقتصاد سیاسی

پول در ایران جدید

تاریخ پول از صفویه تا قاجاریه به روایت مته، فلور و کلاوسون

با قرار گرفتن ایران در کانسون تحولات جهانی از عهد صفویه، موضوع پول و مسائل پیوسته با آن نیز ابعاد پیچیده‌تری به خود گرفت. پول ایران در معرض رقابت با دیگر پول‌ها از شبه‌قاره هند و بعد ژاپن در مشرق تا مغرب اروپا قرار گرفت. به این ترتیب اهمیت پول در اقتصاد و حتی سیاست ایران بیش از پیش و مسائل مرتبط با آن تبدیل به دغدغه‌ای با اهمیت بیشتر برای فرمانروایان شد. پیش از این چند کتاب در مورد تاریخچه پول و سکه



تاریخ پولی ایران از صفویه تا قاجاریه رودی مته، ويلم فلور، پاتریک کلاوسون

ترجمه جواد عباسی
نشر نامک / ۲۸۴ صفحه / ۳۵۰۰۰ تومان

در دوره‌های مختلف تاریخ ایران نگارش یافته، اما اغلب آن‌ها از معرفی و توصیف ظاهری سکه‌ها یا طرح حاشیه‌های مباحث پولی در ضمن تاریخ اقتصادی فراتر نرفته‌اند. به عبارتی این آثار بیشتر آگاهی‌های خام و عمومی را در خصوص پیشینه پول در تاریخ ایران فراهم آورده‌اند تا یک بررسی تاریخی پیرامون نقش، چگونگی عمل و تأثیرگذاری آن بسر اقتصاد ملی، زندگی مردم، سیاست و حکومت، مناسبات خارجی و مانند آن‌ها. از این جهت می‌توان کتاب «تاریخ پولی ایران؛ از صفویه تا قاجاریه» را اثری پیشگام به شمار آورد که با گذر از توصیفات فنی و ظاهری پیرامون پول (انواع سکه، جنس آن‌ها، نقوش و

نوشته‌های آن، مشخصات فنی و...) به بررسی اقتصاد پولی، سیاست پولی و عرصه‌هایی کاملاً نوزاد از سرگذشت پول در ایران پرداخته است. «تاریخ پولی ایران؛ از صفویه تا قاجاریه» نوشته رودی مته، ويلم فلور و پاتریک کلاوسون از محققان و پژوهشگران مشهور عصر صفویه و قاجاریه با ترجمه جواد عباسی در ۲۸۴ صفحه و توسط نشر نامک راهی بازار نشر شده است. نویسندگان این کتاب شرط خاص پولی در تاریخ نوین ایران را مورد بررسی قرار

داده‌اند که استفاده از پول نقد، نظام سه فلزی شامل طلا، نقره و مس و شرایط متغیر ضرب‌خانه‌های کشور را در بر می‌گیرد. همچنین آن‌ها نقش حکومت در مدیریت پول از راه ضرب سکه و دست‌کاری آن با کاهش معیار وزنی یا پایین آوردن عیار فلز برای کسب سود را مورد توجه قرار داده‌اند. نویسندگان به ایران به عنوان بخشی از یک ساختار اقتصادی بزرگ، منطقه‌ای و حتی جهانی می‌نگرند. ایران که بسا کمبود مزمن پول و فقدان معادن طلا و نقره روبه‌رو بود، تا زمان کشف نفت تقریباً به طور کامل برای جریان فلز قیمتی خود به دنیای بیرونی وابسته بود. آن‌ها اثر متقابل میان پول داخلی و حرکت بین‌المللی شمش بین اروپا و هندوستان را با توجه ویژه بر کوشش دولت برای جلوگیری این حرکت از راه اعمال محدودیت یا مالیات‌گیری دنبال می‌کنند. کتاب به عنوان نخستین مطالعه در تاریخ پولی ایران متنی لازم برای پژوهشگران تاریخ ایران و تاریخ اقتصادی است. این بررسی به رغم محتوای قابل توجه و جذابی که فراهم آورده، همچنان که نویسندگان کتاب یادآور شده‌اند نه پایانی برای شناخت تاریخ پولی ایران از زمان برآمدن صفویان تا برافسادن قاجاریه بلکه

سراسر آغازی برای ورود به اعماق تاریخ پولی و مالی ایران در معنای همه‌جانبه آن است. کتاب خواننده را همراه با خود یا به عبارت دقیق‌تر همراه با پول از معدن و منبع فلز تا ضرب‌خانه و دربار و از کوچه و بازار شهرهای ایران تا کاروان‌های تجاری و بازارهای پولی در امپراتوری عثمانی، اروپا و شبه‌قاره هند می‌برد تا در این همراهی زوایایی تازه از زندگی جامعه ایرانی را در پرتو نقشی که پول در آن داشته است به تصویر بکشد.

● اندیشه سیاسی

سخن گفتن به نیابت از قربانیان

درباره باقی‌مانده‌های آشویتس جورجو آگامبن

جورجو آگامبن در کتاب «باقی‌مانده‌های آشویتس: شاهد بر می‌گیرد، همچنین آن‌ها نقش حکومت در مدیریت پول از راه ضرب سکه و دست‌کاری آن با کاهش معیار وزنی یا پایین آوردن عیار فلز برای کسب سود را مورد توجه قرار داده‌اند. نویسندگان به ایران به عنوان بخشی از یک ساختار اقتصادی بزرگ، منطقه‌ای و حتی جهانی می‌نگرند. ایران که بسا کمبود مزمن پول و فقدان معادن طلا و نقره روبه‌رو بود، تا زمان کشف نفت تقریباً به طور کامل برای جریان فلز قیمتی خود به دنیای بیرونی وابسته بود. آن‌ها اثر متقابل میان پول داخلی و حرکت بین‌المللی شمش بین اروپا و هندوستان را با توجه ویژه بر کوشش دولت برای جلوگیری این حرکت از راه اعمال محدودیت یا مالیات‌گیری دنبال می‌کنند. کتاب به عنوان نخستین مطالعه در تاریخ پولی ایران متنی لازم برای پژوهشگران تاریخ ایران و تاریخ اقتصادی است. این بررسی به رغم محتوای قابل توجه و جذابی که فراهم آورده، همچنان که نویسندگان کتاب یادآور شده‌اند نه پایانی برای شناخت تاریخ پولی ایران از زمان برآمدن صفویان تا برافسادن قاجاریه بلکه

سراسر آغازی برای ورود به اعماق تاریخ پولی و مالی ایران در معنای همه‌جانبه آن است. کتاب خواننده را همراه با خود یا به عبارت دقیق‌تر همراه با پول از معدن و منبع فلز تا ضرب‌خانه و دربار و از کوچه و بازار شهرهای ایران تا کاروان‌های تجاری و بازارهای پولی در امپراتوری عثمانی، اروپا و شبه‌قاره هند می‌برد تا در این همراهی زوایایی تازه از زندگی جامعه ایرانی را در پرتو نقشی که پول در آن داشته است به تصویر بکشد.



باقی‌مانده‌های آشویتس شاهد و باگانی

جورجو آگامبن ترجمه محبتی گل‌محمدی
نشر بیدگل
۱۹۲ صفحه / ۲۰۰۰۰ تومان

● جامعه‌شناسی

دموکراسی همچون آرمان

کتابی از یک منتقد دموکراسی آمریکایی

پال وودراف مترجم، پژوهشگر و استاد دانشگاه تگزاس است که فلسفه یونان باستان را با تئاتر و متون نمایشی آن پیوند می‌زند. وودراف مثل نوام چامسکی معتقد است بین حرف و عمل آمریکا درباره دموکراسی تفاوت از زمین تا آسمان است، اما دوست دارد در دل دولت و نهادهای آن بماند و در عین حال بافت قدرت دولت و پندارهای مردم در پیوند با کشورشان و ارتباط آن با جهان را نقد کند. به اعتقاد او سطحی‌نگری توده آمریکاییان را به ورطه جهل مرکب کشانده و این بی‌خبری تا حدی است که آنان تفاوت بین خودسری دوحزبی و مبتنی بر ثروت را دموکراسی پنداشته‌اند و برای آن‌ها که این نظرش را ثابت کند در کتاب «نخستین دموکراسی» به بررسی زیرساخت‌های جامعه یونان باستان، به‌ویژه در دو سده شکوفایی آرمان دموکراسی، می‌پردازد. نخست به مفاهیم کلیدی چون دولت‌شهر، قانون‌گذاری، عرف / سنت، مذهب، ادبیات و تئاتر برخاسته از عرف، مذهب و آموزش و پرورش در فرهنگ یونان باستان و دولت‌شهرهای آن

می‌پردازد تا نشان دهد در نبود این مفاهیم یا بیگانه بودن آمریکاییان با بیشتر این مفاهیم یا آشنایی ناقص و تحریف‌شده‌شان از این مفاهیم، نه مردم آمریکا از دموکراسی برخوردارند و نه دولت برخاسته از چنین کژپنداری‌هایی صلاحیت دارد خود را پرچمدار دموکراسی در جهان بدانند. وودراف نتیجه می‌گیرد: «باید دموکراسی را همچون آرمان بشناسیم تا در دام این خیال‌نیشتم که دموکراسی فقط همان کاری است



نخستین دموکراسی پال وودراف ترجمه بهزاد قادری و سمانه فرهادی
نشر بیدگل
۳۰۷ صفحه
۳۲۰۰۰ تومان

(که در این کتاب کم از آن‌ها سخن نرفته) بخش بزرگی از دموکراسی یونان باستان حاصل آرمان تراژیک در ادبیات و آیین نمایشی آن‌ها است. ۳- بررسی تطبیقی بین نخستین دموکراسی در یونان باستان و آمریکای قرن بیست‌ویکم یکی از موارد کمیاب است، به‌ویژه آن‌که پژوهشگرش آمریکایی‌تبار و استاد دانشگاه باشد و این پژوهش را در فضای مشترک بین فلسفه، تاریخ و تئاتر مطرح کند.

● ادبیات سیاسی

باج‌گیری با شماره صفر روزنامه

درباره آخرین رمان اومبرتو اکو

«شماره صفر» هفتمین رمان چاپ شده و آخرین اثر پیش از مرگ اومبرتو اکو، نویسنده ایتالیایی، است. این رمان رفته‌رفته با قدم زدن در میلان ۱۹۹۲ ما را با موقعیت کنونی ایتالیا آشنا می‌کند. موضوع رمان روزنامه‌ای است که هرگز قرار نیست منتشر شود و در شماره صفر باقی می‌ماند ولی خیر آماده‌سازی برخی از مقالات آن به گوش متهمانی می‌رسد که مجبورند برای جلوگیری از انتشار آن، سیر کیسه را شل کنند و مدیر روزنامه را در

قیال سکوت و چشم‌پوشی از چاپ، راضی نگه دارند. این اثر به روشنی سیستم مالیاتی، فراماسونری، کامورا، کوزانوسترا و سیستم بسته کلیسا و اعمال نفوذ وایت‌کاپ را نشان می‌دهد و مشکلات سیستم بخشودگی بعد از جنگ را که در تار و پود نظام دموکراتیک لانه کرده برملا می‌سازد. از آن گذشته به نویسندگان جوان می‌آموزد چگونه برای نوشتن یک رمان داده‌های گوناگون را جمع‌آوری و طبقه‌بندی کنند. طرح خوش‌ساخت این رمان که خود تجربه‌ای فرامتنی است، به خوبی طراحی پیش از تولید را به نمایش می‌گذارد. اطلاعات تاریخی، ادبی، تحلیل وقایع و سیرک کشیدن در

روزنامه‌های بعد از جنگ دوم حتی انفورماتیک درباره اتومبیل‌ها و اشرافیت کبک و دربار سلطنتی هم به کار می‌آید. هر چند در اندیشه‌های کلی، نویسنده، اطلاعات آلخزرمانی و پارانوئیک و نیهیلیستی را در اثر برجسته



شماره صفر اومبرتو اکو ترجمه سیروس شاملو انتشارات نگاه
۲۴۶ صفحه
۱۷۵۰۰ تومان

است که نشان حرف‌های بودن نویسنده در بازتاب دادن تاریخ تلخ ایتالیا است. این اثر را سیروس شاملو، فرزند بزرگ احمد شاملو از زبان ایتالیایی، به فارسی برگردانده و انتشارات نگاه منتشر کرده است.

● تاریخ سیاسی

انقلاب ایران به روایت کاپوشچینسکی

درباره کتاب شاهنشاه

ریشارد کاپوشچینسکی، روزنامه‌نگار و نویسنده لهستانی که شاهد بیست‌وهفت انقلاب در جهان سوم بوده، در کتاب «شاهنشاه» روزهای پرتبوتاب انقلاب ایران را به عنوان یک شاهد عینی روایت می‌کند. کاپوشچینسکی در سال ۱۹۳۲ در شهر پینسک، که اکنون در بلاروس است، به دنیا آمد. در سال ۱۹۵۷ به آفریقا رفت و از آن پس به مدت ۴۰ سال دائماً به آنجا سفر کرد و در سال‌های بعد حوزه ماموریتش نه‌تنها آفریقا، بلکه ۵۰ کشور در

آسیا، آمریکای جنوبی و خاورمیانه بود و وقتی در پایان عمر به لهستان برگشت، ۲۷ انقلاب و کودتا را دیده بود، ۴۰ بار به زندان افتاده بود و از او چهار حکم اعدام قبایلی آفریقایی جان سالم به در برده بود. کاپوشچینسکی در کتاب «شاهنشاه» صرفاً به شرح فرار شاه و بازگشت امام خمینی از تبعید نپرداخته، بلکه می‌کوشد علل بروز این اتفاقات را مطرح کند. او به مشاهدات روزنامه‌نگارانه خود در قیاس با اطلاعات انتزاعی تاریخی اهمیت بیشتری می‌دهد و پس از ثبت آن‌ها وسط یادداشت‌های آشفته‌اش می‌نشیند تا به آن‌ها معنا و مفهومی بدهد. او ما را به جایی می‌رساند که بپذیریم انقلاب ایران احتمالاً اجتناب‌ناپذیر بوده و ضمناً این باور را به چالش می‌کشد که انقلاب ایران حاصل دسیسه‌های خارجی بوده است. شاهنشاه عاری از خودپسنندی رویکرد روزنامه‌نگار در جایگاه قهرمان است. در واقع بیش‌تر حجم کتاب شامل



شاهنشاه ریشارد کاپوشچینسکی ترجمه بهرنگ رجبی
نشر ماهی
۱۴۸ صفحه
۱۲۰۰۰ تومان

سه کشور آنگولا، اتیوپی و ایران نوشته است. «یک روز از زندگی» و «امپراتور و بازی امپراتور» دو کتاب دیگر این مجموعه هستند که اولی را بهرنگ رجبی و دومی را حسن کامشاد ترجمه کرده‌اند.

هر هفته در این صفحه کتاب‌هایی که باید سیستم‌مداران و شهروندان ایرانی بخوانند را معرفی می‌کنیم

دوقطبی هنری

تتلو و شجریان؛ دوگانه‌ای که باعث پیروزی میانه روی شد



انتخاباتِ اردیبهشت ۹۶ ماجراها و قهرمان‌های خود را داشت. دوگانه‌هایی که مخصوص در سه هفته‌ی منتهی به روز رای‌گیری به شکل‌های گوناگونی رخ نمودند. از تقابل اسحاق جهانگیری با باقر قالیباف تا حسن روحانی با ابراهیم رئیسی. در واقع در بسیاری از فضا‌های سیاسی در ایران و شاید جهان همین دو گانه‌ها هستند که قصه را می‌سازند. دو گانه‌هایی فراوان و گاه خارج‌شده از جایگاه واقعی‌شان. دو گانه‌ی رای‌دهنده‌گان و رای‌ننده‌گان، دو گانه‌ی اصولگرایان و اصلاح‌طلبان، ... و تمام این دوگانه‌ها باعث می‌شوند در روز رای‌گیری کف‌سوی ترازو به نفع کسی سنگین‌تر شود و دیگری بر گردد به شهرش و شکست را ببذیرد. اما گاه این دو گانه‌ها فراتر می‌روند از رویاهای انتخاباتی و تبدیل می‌شوند به نشانه‌هایی برای سنجش ضربانِ فکری تکه‌هایی از جامعه یا سیاسیون. امیرحسین مقصدلو ملقب به تللو بی‌تردید پدیده‌ی این دو گانه‌ها بود که خواسته یا ناخواسته مقابل محمدرضا شجریان قرار گرفت. این پسرِ پر نقش جوان و ناآرام چند سالی هست که در جریان‌های تبلیغاتی سیاست در ایران نقش بازی می‌کند اما این بار قصه طوری رقم خورد که او به نحوی نمادِ یک جریانِ اصول‌گرا شود، نمادی که انگار قرار بود مقابل خواننده‌ی کهنسال و اسطوره‌ای موسیقی سنتی ایران، محمدرضا شجریان، قرار بگیرد...

پسری با تتوی اژدها

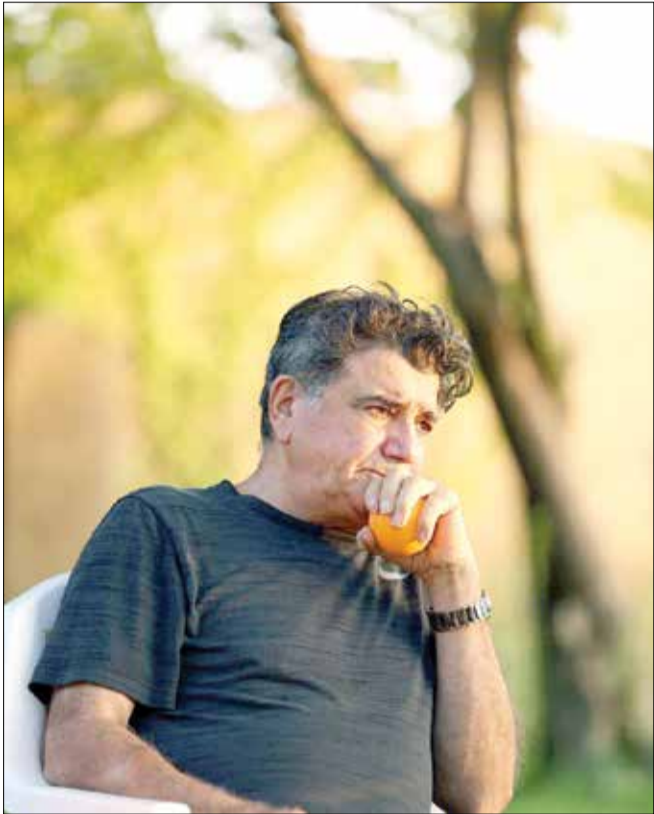
تللو یک خواننده‌ی زیرزمینی سبک‌های پاپ و رپ است. او سال‌هاست که بین بخش گسترده‌ای از نوجوان‌های علاقمند به این جنس موسیقی طرفدار دارد و یکی از فعال‌ترین خواننده‌های این جریان است در فضای مجازی. درواقع علی‌رغم تمام ممنوعیت‌ها موسیقی‌ای که او صادر می‌کند طرفداران بسیار زیادی دارد و قطن تحلیل‌های کسسی مثل دکتر ابازری نیز نمی‌تواند این جماعت را از طرفداری و هواخواهی‌اش بازدارد. بی‌تردید جریانی که خواننده‌گانگی چون او یا مرحوم پاشایی را حمایت می‌کنند در بخش‌هایی مختلف از جامعه حضور دارند که نمی‌شود با نگاهی یکسان‌کننده آن‌ها را طبقه‌بندی کرد. هرچند جامعه‌شناس بی‌کتاب ما (ایشان یک کتاب منتشرشده دارند که تز دکتری‌شان بوده) که هنوز دل در گرو چارچوب‌های مارکسیستی‌اش دارد جز خشم نسبت به جمعیتی که برای مشایعت پاشایی رفته بودند چیزی برای ابراز ندارد. بنابراین با نگاهی احساسی و ارتجاعی‌ای که اعمال ابازری‌ها دچارش هستند فقط می‌توان به امثال تللو لیترانی خواند و او و طرفدارانشان را محکوم کرد به ابتذال... بی‌تردید موسیقی‌ای که تللو تولیدکننده‌ی آن است چندان اهمیتِ زیبایی‌شناسانه‌ای ندارد اما امیرتواکو به ما نشان داد که چه‌طور می‌توان هنسر عامه را به مثابه بخشی از هویتِ آرمان‌خواه نسلی درک کرد و چشم‌پستن بر این واقعیت چیزی نیست جز پاک کردن صورت مساله. از سسویی دیگر امیرحسین مقصدولو یکی از فرزندانِ جامعه‌ی ایران است که جا و فرصتی برای‌شان فراهم نکرد... حضور این مرد جوان در فضای مجازی و اظهارنظرهای عجیب‌اش درباره‌ی بازیکنان تیم پرسپولیس تهران باعث شد تا برای اولین بار به صورت جدی نام‌اش در رسانه‌های رسمی ایران بیاید. شب‌نشینی‌های او یا برخی بازیکنان جوان یا قدیمی تیم مذکور باعثِ دردرس برای ایشان شد و عکس‌هایی که او در صفحات مجازی‌اش از بودن با آن‌ها منتشر می‌کرد حاشیه‌هایی به همراه داشت. کار به جایی رسید که مریمان تیم مذکور به او اجازه‌ی حضور سر تمرین‌های تیم

ندادند. اما تللو به کارش ادامه داد. او به خوبی

دریافته بود که وقتی به عنوان یک خواننده‌ی زیرزمینی پای‌اش به اخبار رسمی باز شود تا چه حد می‌تواند تاثیر گذار باشد. اما در این برهه او فقط یک خواننده‌ی عاشقِ تیم پرسپولیس بود که در آرزوی بازی در این تیم بود و همراهی‌اش. و این چیزی بی‌خطر بود. بعد این جریان و این که او نتوانست به هدف‌اش برسد، در چرخشی صد و هشتاد درجه‌ای به سمت تیم نخست پایتخت؛ استقلال تهران رفت و آبی‌پوش شد. از نمادهای این تیم گفت و شور گل‌های فرهاد مجیدی. حتا توانست با چند بازیکن این تیم هم عکس‌هایی بگیرد. هرچند در همین مدت عکس‌ها و تصاویری نیز از خود در فضای مجازی منتشر می‌کرد که او را در مهمانی با جوان‌های مختلف نشان می‌داد. پیگیری او برای چنین رفتاری تا آن‌جا پیش رفت که توانست زودتر از خیلی سایت‌ها لیست تیم ملی فوتبال را روی صفحه‌اش بگذارد و نشان دهد دوستانی منتقد دارد در این فضا! وزارت ورزش رسمن به این رفتارها واکنش نشان داد و برخی مرییان سخت‌گیرتر فوتبال ایران هشدار دادند که بودن کسی چون او باعث می‌شود بازیکنان تمرکزشان بر زندگی حرفه‌ای را از دست دهند. یک مطرود کامل. مطرودی که در آهنگ‌های‌اش کلیه‌ی خطوط قرمز را رد می‌کرد و ظاهرش و شکل توهای پرشمارش با هیچ چارچوبی نمی‌توانست او را برای نگاه رسمی موجه نشان دهد.

اما قصه‌ی این مطرود پر نقش را آهنگی رقم زد که او برای انرژی هسته‌ای خواند و دهان خلق باز ماند... او بسا اوتیفورمی نظامی، روی ناوچای ایرانی و در حضور سربازان نیروی دریایی درباره‌ی توان هسته‌ای ایران آهنگ خواند. کلیبی که تمام شبکه‌های پخش‌کننده‌ی موسیقی آن را بارها نشان دادند و روی برخی سایت‌های اصول‌گرانیز آپلود شد. این بار دیگر بحث از فرهاد مجیدی یا علی کریمی نبود. بحث تشیع جنازه‌ی پاشایی نبود یا این که چرا باید باخ گوش داد و با شعور شد! بلکه بحث از حضور جوانی مطرود بود که توانسته بود به دعوت

یک ارگان نظامی و در راستای منویات‌اش آهنگی بخواند. جوانی که فارغ از هر قضایوتی درباره‌ی کار هنری‌اش اجازه‌ی آلجوم‌دادن هم نداشت، چه رسد کنسرتی رسمی. جوانی که آلجوم عکس‌های مثبت هجده و شانزده‌اش را به عنوان نشانه‌هایی از ابتذال نسل جدید توی سر جریان‌های اصلاح‌طلب کوبیده بودند، حالا برای انرژی هسته‌ای آهنگ می‌خواند و پا بر ناوچهی ایران می‌کوبید. شخص وقتی آن روزها این تصاویر را دیدم، شوکه شدم اما گمان نمی‌کردم بازی تللو بیش از این پیش رود... بعد آن کلیپ مشهور خبری مخابره شد که احتمالاً به برخی خواننده‌های این مسرد جوان مجوز خواهند داد. حضور همیشه‌گی تللو در فضای مجازی و نوشتن از مجوزگرفتن قریب‌الوقوع‌اش باعث شد تا انبوهی از خواننده‌های جدی‌تر و پرکار زیرزمینی نیز معترض شوند که چرا سال‌هاست در چنین تنگنایی قرار گرفته‌اند. نام «پ» یا «هیپاپ» که تا چندی قبل از مصادیق تذکر بود در مطبوعات تبدیل به پرونده شد. ساختار فرهنگی اصول‌گرایان به شدت به این رویه حمله کرد و برآشفتم، در حالی که نمی‌دانست در زمانی بسیار کمتر باید شاهد نمایش فیلمی باشد که در آن این مرد جوان نقش‌های روی پوست‌اش را به نامزد نهایی‌شان برای ریاست‌جمهوری نشان می‌دهد و آن‌ها نیز باید زبان در کام کشند! تللو که موج رسانه‌ای بسیار قدرتمندش کرده بود باز سر پی فوتبال گذاشت و باز به ورزشگاه راه داده نشد... اما در صفحه‌اش وقتی او را به استادیوم راه ندادند نه فحش داد، نه تندی کرد. فقط نوشت «چه‌ها بازی چند چنده؟ منو راه ندان» (نقل به مضمون) بعدش صفحات‌اش پر شد از اظهارنظر دربار‌ی شخصیت‌های سیاسی. روزی نبود که او با



نظرات عجیب‌اش باعث نشود که در کانال‌های پر تعداد تلگرامی مطرح نشود. او ابایی نداشت از به سخره گرفته شدن و البته طرفداران میلیونی‌اش نیز مدام از او حمایت می‌کردند. تا این که خبر آمد او را به خاطر شکایتی به زندان برده‌اند. کار به جایی رسید که برخی از طرفدارانش که او «تلتیتی» می‌نامدشان، به خاطر او مقابل دادسرا رفتند! تللوی زندانی‌شده...به نظر می‌رسید عمر مفید تبلیغاتی او برای پارهای جریان‌ها دیگر تمام شده است. اما او از زندان برای طرفدارانش پیام می‌فرستاد! پیام صوتی. از زندان می‌نوشت و این که چه‌قدر انسان‌ساز است و چه‌قدر ورزش می‌کند و چنین چیزهایی. نصیحت می‌کرد جوانان را و از تهذیب نفس می‌گفت. او دیگر پای ثابت اخبار زرد و حاشیه‌ای و البته رسمی بود. طوری که حتا کسانی هم که کوچک‌ترین شناختی از جهان مجازی نداشتند با نام‌اش آشنا شدند. او سرشار از انرژی بود برای شهرت به چنگ آوردن... و وقتی از زندان آزاد شد و با همراهی برخی دوستان‌اش به خانه برگشت تازه ماجرای‌اش آغاز شده بود.

مردی که خواندای ایران

اما قصه‌ی محمدرضا شجریان قصه‌ای پر حاشیه است. خواننده‌ی اسطوره‌ای موسیقی سنتی ایران...مردی که حتا کسانی که چندان به این موسیقی علاقه‌ای ندارند و بعد است بخوانند قطعه‌ای از او گوش دهند نیز عمیقن به او احترام می‌گذارند. شجریان بعد ماجراها سال هشتاد و هشت و برخی ممنوعیت‌ها که برای او و صدای‌اش رقم زند به یکی از چهره‌های محبوب تبدیل شد. حملات تند و گاه هتاکنانه‌ی سایت‌هایی چون فارس و تسنیم و روزنامه‌ای چون کیهان و نسخه‌ی افراطی‌اش، «وطن امروز»، باعث شد حتا انبوهی از کسانی هم که ممکن بود با مشی‌سیاسی شجریان هم‌سویی نداشته باشند به هواخواهی‌اش برخیزند. شجریان و البته «رینا» دعایی کهن که سال‌ها بود با صدای او در ماه رمضان پخش می‌شد و در حافظه‌ی بخش مهمی از جامعه حضوری تاریخی داشت. با دستور عدم پخش این قطعه و حملات تند به شخص شجریان او جایگاهی خاص یافت. جایگاهی که باعث شد بزرگان اصلاحات از جمله سیدمحمد خاتمی او را ستایش کنند و حتا حسن روحانی در اولین دوره‌ی حضورش برای انتخابات از او در منظره‌ها نام ببرد. این‌جا دیگر بحث اهمیت موسیقایی او و این که هواخواهان‌اش چه‌قدر می‌توانند آفتار ش گوش کنند در میان نبود. بلکه وضعیت نمادین‌شده‌اش اهمیت داشت. چیزی که برخی نویسنده‌گان ایرانی آن را فهمیدند و هواداری از او را با این سوال پاسخ دادند که آیا این آدهم‌ای می‌توانند یک آلجوم او را گوش کنند؟ پاسخ در بسیاری نمونه‌ها قطعن منفی‌ست. اما شجریان به خاطر چند سرود ملی-میهنی درخشان و البته رفتارهای اصلاح‌طلبانه‌اش از یک‌سو و هناکم و عریده‌کشی‌های برخی از

تماشا

فصل ۴ : تازه‌های هنر و سینما

اینستاگرامی‌اش نظرات سیاسی عجیب و غریبی منتشر کرده و باعث تفریح مخاطبان شده بود. او عملن خواننده‌گی را رها کرده و مشغول سیاست‌ورزی شده بود! درباره‌ی برجام و کاندیدای اصلح نظر می‌نوشت و گاهی هم به حسن روحانی پیشنهاد می‌کرد از صحنه‌ی انتخابات کنار برود. این جوان مطرود و پرشور و بی‌چیزی دست برخی مشاوران فرهنگی ستاد قالیباف شده بود! چیزی که در ابتدا با بی‌توجهی سران تدروها همراه بود اما در روزهای آخر به یکی از معضلات‌شان تبدیل شد. با کنار رفتن قالیباف تللو از ریسی حمایت کرد. انگار برنامه‌ریزان جناح اصولگرا واقعن روی رای چهار میلیون هوادار مجازی تللو حساب ویژه‌ای باز کرده بودند! اما نقطه‌ی عطف این قصه دیدار تللو بود با ابراهیم ریسی در فرودگاه... دیداری که به سرعت فیلم و عکس‌های آن در فضای مجازی منتشر شد.

همان سایت‌ها و روزنامه‌ها به نمادی تبدیل شد که رقیبی نداشت در جریان مقابل... در دوره‌ی محمود احمدی‌نژاد، رحیم مشایی تلاش کرد تا برخی هنرمندان را به اردوی بهار بکشاند و در ایسن راه هزینه‌های فراوان کرد. از جمله علیرضا افتخاری. اویی که با اشتباهی تاریخی و حمله به شجریان (کاری که بعدها بابت‌اش عذر خواست) به خود ضربه‌ای عمیق وارد کرد. از سوی دیگر در فضای انتخابات حضور هنرمندان به عنوان نمادهای فکری امری‌ست مرسوم که بسیاری از این حضورها با خواست خود این هنرمندان، به خصوص بازیگران سینما انجام می‌شود. اما شجریان بی‌تردید بی‌رقیب بود برای ساختن دوگانه‌ای که از دل موسیقی سنتی بیرون آمده باشد. در همین احوال خبر بیماری سخت‌اش فضای مجازی را پر کرد. سرطانی که باعث شد صدها یادداشت و مقاله درباره‌ی اهمیت او در مطبوعات رسمی نوشته شود و هزاران در فضای مجازی. حتا برخی چهره‌ها مهم دولت و البته اصلاح‌طلبان بعد از بازگشت این مرد به ایران با او دیدار کردند. چیزی که صدای تندروهای رادیکال را درآورد. آن‌ها مدام به طبل فتنه می‌کوفتند و با آدهم‌ای درجه چندم مصاحبه می‌کردند تا بگویند شجریان خواننده‌ی مهمی هم نیست! اشتباه‌های استراتژیک. شخصن جوان‌هایی را در گوشه و کنار می‌دیدم که جز موسیقی روزآمد چیزی گوش نمی‌دادند اما به محمدرضا شجریان احترام می‌گذارند. یک بار از چند تایت‌شان در این‌باره پرسیدم و این که آن‌ها که اصلن نمی‌توانند و نمی‌خواهند آثار او را گوش کنند چه‌طور چنین نگاهی دارند و یکی‌شان پاسخ داد: «شکال از ماست قطعن. اون که کارش درسته»... چنین باوری نسبت به محمدرضا شجریان باعث شد تا در سال‌های اخیر او بیش از هر زمانی شکلی نمادین پیدا کند و محبوب نسل جوان‌تری شود که احتمالن چیز زیادی از او گوش نداده است. بعد از بالاگرفتن خبر بیماری شجریان و واکنش‌های احساسی فراوانی که نسبت به آن انجام شد، دوباره بحث قطعه‌ی رینا پیش کشیده شد. تدروها اعلام می‌کردند شخص شجریان اجازه‌ی پخش این اثر را لغو کرده و او نیز پاسخ داد که صدا و سیما می‌تواند این کار را پخش کند! چنین دوگانه‌گی عمیقی تا چند هفته مانده به انتخابات ادامه داشت. شجریان عملن به یکی از نشانه‌های جریان‌های اصلاح‌طلب تبدیل شد و خودش نیز از چنین وضعیتی استقبال می‌کرد. قصه زمانی تندتر شد که طلایی کارگردان فیلم بی‌اهمیت «قلاده‌های طلا» سرطان‌داشتن شجریان را در نشست عمومی به سخره گرفت و موجی از نفرت و خشم برانگیخت.

دیدار در مهرآباد

اوج داستان مقصدولو در یک ماه منتهی به انتخابات بود. او عملن از محمداقرا قالیباف حمایت کرد و از تلتیتی‌های‌اش خواست به او رای بدهند. تللو قبل‌تر نیز در صفحه‌ی

اداره می‌کرده‌اند! باخت در انتخابات ضربه‌ی سنگینی بود برای اصول‌گرایان اما بیش از آن پدیده‌ی تلسو آن‌ها را آزار می‌داد. چه مقابل او به دراست یا غلط برخی از مشهورترین هنرمندان تاریخ ایران حضور داشتند که با تمام سم‌پاشی‌های ریز و درشتی که علیه‌شان انجام شد، نازدودنی بودند و این در جریان انتخابات امری‌ست تعیین‌کننده. بنابراین به همان‌داستان توبه و تحول تللو چسبیدند. اما این پسر مطرود که طعم شهرت سرمست‌اش کرده بود تازه از این جریان خوش‌اش آمده بود. تا لحظه‌ی نوشته‌شدن این گزارش او انواع اظهارنظرهای سیاسی و غیرسیاسی خاص را انجام داده که از جمله یکی از آخرین آن‌ها درباره‌ی حجاب مریم مقدس است! و مسیحیان را به حجاب دعوت کرده و با جسست‌جویی اشتباه در اینترنت عکس‌های یک بازیگر ایرانی را با شمایلی حضرت مریم اشتباه گرفته و ابراز کرده که مادر مسیح محجبه بوده و مسیحیان باید به او اقتدا کنند! باید دید که اصول‌گرایان تا کی می‌توانند این پسر را تحمل کنند؟ مردی که بی‌تردید بسیار به آن‌ها ضربه زد و از سسویی باعث شد صدا از جمعی به گوش برسد که همیشه نادیده گرفته شده بود.

رستگاری سبز و بنفش

در تمام سدهای روحانی می‌شد نوای «ایران ای سرای امید» را شنید. بعد از حرف‌هایی که طالبی درباره‌ی سرطانی‌بودن شجریان مطرح کرد و با واکنشی هولناک رویه‌رو شد شجریان بر موجی سوار شد که تا همین لحظه نیز ادامه دارد. اظهارات محمداواد لاریجانی؛ مردی که مشهور به بی‌موقع سخن گفتن است و اشتباه‌های استراتژیک‌اش موجب شد برخی نماینده‌گان مجلس و از جمله متخصصان موسیقی او را هدف نقدهای تند خود قرار دهند. شجریان انتخابات را برای روحانی شیرین کرده بود. این امر مصادف شد با آغاز ماه رمضان، و ماجرای دوباره عدم پخش رینسا... وجه نمادین قضیه کار خودش را به خوبی انجام می‌داد. برخی نویسنده‌گان هم‌گوش باز نوشتند مطالبات نباید در حد رینا باشد و باز نفهمیدند که برخی رفتارها کار کرد سمبولیک دارد و چنان فشاری می‌آورد بر طرف مقابل که در وصف ناید. بزرگترین اشتباه جناحی که احتمالن خود نیز در تنهایی و موقع افطار رینای شجریان گوش می‌کند این است که نمی‌داند با حمله به شخصیت و شیوه‌ی زندگی این مرد نمی‌تواند او را منفور کند. چه آن‌ها در دوگانه‌ی تللو- شجریان بیش از حد تحقیر شدند. بازی‌ای که خود با خواننده‌ی زیرزمینی شروع کردند و اژدهایی که خود بیدارش کردند دامن‌شان را گرفت. درواقع دو خواننده‌ی محصور مقابل چشم جامعه قرار گرفت. یکی جوانی عجیب و خاص که سال‌ها به عنوان نماد فساد معرفی شده بود و ناجوانمردانه تحقیر و دیگری مرد بزرگ موسیقی سنتی ایران که به خاطر عقاید سیاسی‌اش تصمیم بر حذف‌اش گرفته شد اما این امر بر محبوبیت‌اش دوچندان افزود. ذهن سرطان‌خورده‌ی قلاده‌ساز یکی از نمونه‌هایی بود که مقابل این امر فوران دشنام داشت و از قضا بازی ایزاری با امیرحسین مقصدولو در سقوط این کلیت موثر بود. حال که انتخابات تمام شده و همه به خانه بازگشته‌اند باید به تماشای نفرین تللو نشست و شاید حضور ساکت اما پررنگ محمدرضا شجریان. این قصه‌ی محدودیت‌سازی‌ست در سال‌های سال تولید فرهنگی تدروها در ایران و باور به این که می‌شود با ساختن دوگانه‌های نسلی و تخریب کار را تمام کرد. اصول‌گرایان در این انتخابات باختند. شاید زمانی طولانی برای باز نفس گرفتن نیاز داشته باشند... پیشنهاد ما گوش‌دادن است به آهنگ‌های تللو... و درک این نکته که همین جوانی که چنین به میدان آوردنش چه می‌خواهد... همین و تمام.

سینمای ایران

کریم نیکونظر
دبیر بخش سینما

دریناه هیچ

«ویلابی‌ها» فیلمی است که به زندگی همسران فرماندهان می‌پردازد

سازندهی فیلم کیست



این نام‌ها، رضا میر کریمی را هم اضافه کنید؛ او در «خیلی دور، خیلی نزدیک» دستیار این کارگردان بوده است. افرادی شبیه به قیدی خیلی زود وارد کار کارگردانی فیلم سینمایی می‌شوند، ۲۰ سال حضور در تیم کارگردانی یعنی تجربه‌ی بسیار. ولی او ترجیح داده فیلم کوتاه مستند و حتی فیلم تلویزیونی بسازد و با مکتب زیاد وارد سینما شود. حدود ده سال پیش، یعنی سال ۱۳۸۵ بود که با داستان زنان فرماندهان آشنا شد و تصمیم گرفت فیلم اولش را بسازد. او فقط یک خط داستانی شنیده بود: زنان فرماندهان، با شنیدن صدای ماشین «هایس» قلب‌شان لبریز از نگرانی و دلهره می‌شد.

منیر قیدی، یکی از مشهورترین منشی‌های صحنه‌ی سینما است؛ الان باید بگوییم «مشهورترین منشی‌های صحنه‌ی سینما بود» ولی کارنامه‌ی او استثنایی است و احتمالاً باید تا زمان حضور یک منشی صحنه‌ی

باسابقه‌ی دیگر، همچنان از او به عنوان «یکی از مشهورترین‌ها» نام ببریم. قیدی سال ۱۳۷۵، یعنی حدود ۲۰ سال پیش در سن ۲۴ سالگی وارد این حرفه شد. اگر الان به تیتراژ فیلم‌هایی مثل «جنگجوی پیروز»، «بهاران»، «ارتفاع پست»، «بنام پدر» و «آواز گنجشک‌ها» نگاه کنید، نام او را می‌بینید و این، یعنی همکاری او با کارگردان‌هایی نظیر ابراهیم حاتمی‌کیا، مجید مجیدی و کمال تبریزی. به

پیشنهاد می‌کنیم

فیلم‌های زیادی درباره‌ی همسران شهدا و رزمندگان ساخته شده اما فیلم‌های خوبی با موضوع زنان در دفاع مقدس ساخته شده که اگر این فیلم را دوست داشتید، پیشنهاد می‌کنیم حتماً آنها را هم ببینید: نجات یافتگان: این فیلم رسول ملاقلی‌پور قل دیگر «سفر به جزایه» است؛ تمام داستان درباره‌ی یک پرستار و مجروح قطع نخاعی است که تلاش می‌کند از منطقه‌ی جنگی فرار کند. فیلم، مثل تمام آثار ملاقلی‌پور پر خون، جذاب و دیدنی است و بازی عاطفه رضوی در نقش پرستار جنگی، به یادماندنی‌ترین حضور او در سینماست.



گیلان: نسخه‌ی طولانی‌تر «هنه گیلانه» فیلمی است درباره‌ی ایثار مادرانه‌ی زنی که از فرزند جانبازش محافظت می‌کند. فیلم، به شدت احساسی و پر از لحظات تأثیرگذار عاطفی است. فاطمه معتمدآریا و بهرام رادان در آن نقش‌های اصلی را بازی می‌کنند.



هیوا: از معدود فیلم‌هایی است که درباره‌ی همسران شهید ساخته شده. فیلم ماجرای حضور هیوا، همسر یک فرمانده در محلی است که ظاهراً شوهرش در آنجا شهید شده. او با حضور در آنجا، با خاطرات رزم آنها و گیر افتادشان در یک دهلیز تنگ و تاریک و مواجهه‌شان با دشمن روبرو می‌شود. فیلمی تلخ و البته دیدنی از رسول



ملاقلی‌پور. شیار ۱۴۳: تفاوت این فیلم با باقی آثار دفاع مقدس، سادگی در اجرا و تمرکز در نمایش دلننگی یک مادر است. «شیار ۱۴۳» اسطوره‌ساز می‌کند، مادری را نشان می‌دهد که با امید به زنده بودن تنها سپرسر سال‌های سال، شب را روز می‌کند و تنها با دیدن استخوان‌های به‌جا مانده از او، آرام می‌گیرد. بازی مرلیا زارعی تکان‌دهنده و قابل توجه است.



موضوع ویلابی‌ها چیست

بر جاده، مسیر ربلی هم دارد، همیشه موضع خوبی برای بمباران محسوب می‌شد، مخصوصاً که اندیشک، یک مجروح مرکز پشتیبانی هم بود و آذوقه و امکانات از آنجا به خط مقدم ارسال می‌شد. خیلی‌ها به یاد نمی‌آورند اما ۴ آذر سال ۱۳۶۵، پنجاه‌چهار هواپیمای عراقی این شهر را به مدت یک ساعت و چهل و پنج دقیقه بمباران کردند که به روایتی طولانی‌ترین بمباران هوایی بعد از جنگ دوم جهانی بود. خوب، معلوم است که هدف این بمباران‌ها فقط مناطق نظامی نبوده شهر و محل سکونت مردم عادی هم در این بمباران تخریب شد و به روایتی ۳۰۰ شهید و ۸۰۰ مجروح نتیجه‌ی این حمله بود. بیمارستان شهید کلاتری این شهر، از مهم‌ترین مراکز درمانی دوران دفاع مقدس بود که تقریباً تمام فرماندهان جنگ، وقتی مجروح می‌شدند به آنجا انتقال داده می‌شدند.

در شهرک راه‌آهن ساکن شده بودند؛ جایی که اوایل دهه‌ی ۵۰ برای توسعه‌ی راه‌آهن جنوب طراحی و ساخته شده بود و با وقوع جنگ، خالی مانده بود. شهرک راه‌آهن شامل چند ویلا بود که دور از هم قرار داشتند و خانواده‌ها می‌توانستند در آن راحت و آزاد زندگی کنند. در آن دوران، جز نگاهی دم در، هیچ مردی در آن ساکن نبود و حضور گه‌گاه یک فرماندهی جنگ هم معمولاً بیش از چند ساعت طول نمی‌کشید. بنابراین طبیعی بود که به آن شهرک، نام «شهرک زنان» را بدهند. اما فکر نکنید که آنجا، امن و امان بود و ایسین خانواده‌ها نگرانی‌ای جز دوری از شوهرانشان و دلهره‌ی شهادت آنها نداشتند؛ پادگان دو کوهه در ۴ کیلومتری این شهر قرار داشت و چون این شهر در مسیر اصلی اتصال استان خوزستان به شمال و غرب است و علاوه

بروند که باید به مناطق جنگی می‌آمدند. برای همین هم تعدادی از آنها عازم مناطق کم‌ویس قابل سکونت در جنوب و غرب شدند. این خانواده‌ها در شهرهایی مثل اندیمشک ساکن شدند و امیدوار بودند که در مرخصی‌های چند ساعته‌ی شوهرانشان فرصت دیدن و بازدید به‌وجود آید و دوری و دل‌تنگی کمتر شود. این روش چند سالی ادامه داشت: آنها خانه‌هایی را که خالی مانده بود، از نیروهای نظامی تحویل گرفتند و کنار هم، خانواده‌ی بزرگ‌تری تشکیل دادند. هر وقت شوهر یکی از این بانوان شهید می‌شد، خانواده‌ی او شوهرک و خانه را ترک می‌کرد و بعد از مدتی، یکی دیگر از زنان به آن شهرک می‌آمد. در شهر اندیمشک تعداد زیادی از همسران فرماندهان جنگ، همسر ابراهیم همت، حمید باکری، علیرضا نوری، دستواره... حضور داشتند. آنها

زمان جنگ عراق علیه ایران، فرماندهان عالی‌رتبه‌ای که در منطقه‌ی جنگی در جنوب و غرب حضور داشتند، فرصت زیادی برای مرخصی نداشتند. جنگ در اوج خود بود و نیروهای مردمی کم‌کم به هماهنگی رسیده بودند و حضور همیشگی فرماندهان در مناطق جنگی لازم و ضروری بود. ولی خوب، این فرماندهان هم باید استراحت می‌کردند، خانواده‌هایشان را می‌دیدند و حتی ازدواج می‌کردند! واقعیت این بود که سفرهای آنها و سرزدن‌شان به خانواده‌ها معمولاً هم‌زمان بود با مأموریت‌هایی به تهران برای شرکت در جلسات. و این دوری مداوم، همیشه‌ی ماهیه‌ی دل‌تنگی خانواده‌ها بود. از اوایل دهه‌ی شصت، کم‌کم خانواده‌های فرماندهان تصمیم گرفتند که این دوری را جبران کنند. وقتی مردها نمی‌توانستند جنگ را رها کنند، این خانواده‌ها

ویلابی‌ها چه‌جور فیلمی است

چه می‌کند؟ ناگهان این صحنه را به سکانس دیگری قطع می‌کند که دختر نوجوان در حال ارسال نامه به محبوبش است. بعد، همراه همین دختر به خانه برمی‌گردیم و به پشت اتاق خانم خیری می‌رسیم. هدف کارگردان چیست؟ نمایش تنهایی خانم خیری؟ خوب، ما که در سکانس قبل او را دیدیم که تک و تنها داخل اتاق شد، چرا همان سکانس ادامه پیدا نکرد؟ چه چیزی با وجود این دختر تکمیل شد؟ دختر چه نقشی در تأثیرگذاری داشت؟ چرا در چنین صحنه‌ی مهمی وقفه ایجاد شد؟ این شکل کارگردانی و تدوین در جاهای دیگر هم به چشم می‌خورد. مثلاً وقتی ثریا قاسمی در حال شرح مرگ پسر دیگرش است و آرام آرام لحن و میمیکش را تغییر می‌دهد، به‌جای استمرار نمایش حس وحال او، صحنه به چهره‌ی طناز طباطبایی قطع می‌شود. این پرسش‌ها برای چیست؟ برای وقفه در ایجاد حس؟ چه چیزی در چهره‌ی طناز طباطبایی هست که ما باید ببینیم؟ چه نوع واکنشی را می‌بینیم که بیشتر از کنش اهمیت دارد؟ طباطبایی در آخر این واگویی می‌گوید همه‌ی ماجرا را می‌داند؛ انگار که کل این صحنه یک پارودی است. و چرا ما نباید فکر کنیم که بازی ثریا قاسمی در این صحنه به کلی نابود شده است؟

آدم‌ها بیرون می‌زنند. اما «ویلابی‌ها» حتی به خودش فرصت شکل‌دهی چنین فضایی را نمی‌دهد، جز چند صحنه‌ی شلوغ، که با تأکید تدوین‌گر روی رقص دختر، یعنی ابتدایی هم از کار درآمده، چیزی از روابط نمی‌بینیم. تازه این یکی هم بیشتر رابطه‌ی سرد آنها را نشان می‌دهد تا گرمای انسان‌هایی که خودخواسته یا به‌ناچار گرد هم آمده‌اند.

اما اینها تنها مشکل فیلم نیست، «ویلابی‌ها» فیلمی بدون جغرافیاست، هویت هیچ خانمانی معلوم نیست، معلوم نیست که افراد این شهرک در چه نسبتی با هم زندگی می‌کنند و کی همسایه‌ی کی است. دلیل هم کاملاً روشن است، وقتی مسئله، رابطه‌ی بین آدم‌ها نیست، نیازی هم به نمایش همجواری آنها در یک فضای بسته نیست. در صحنه‌های دست‌جمعی همه هستند و در برخی صحنه‌ها، عده‌ای نیستند. چرا؟ معلوم نیست. معلوم نیست که چه کسی بیشتر صمیمی است، افراد مختلف چطور زندگی می‌کنند، با هم چه حرف‌هایی می‌زنند...

و گویی ما وقتی بیشتر می‌شود که کارگردان و تدوین‌گر فیلم مدام زاویه‌ی برخورد را داستان را تغییر می‌دهند. یک مثال این مشکل را کاملاً هویدا می‌کند: وقتی خبر شهادت آقای خیری به همسرش می‌رسد، ما همراه او وارد خانه می‌شویم. او شوکه و محزون سمت اتاق می‌رود در حالی که جمعیت به دنبال او می‌روند. مهم‌ترین سوال این است که چه اتفاقی رخ داده. رفتار خانم خیری نشان می‌دهد که این بار اوست که عزادار است، پس یک شخصیت اصلی دچار بحران شده. اما کارگردان به‌جای نمایش این موقعیت اثرگذار

که سیما جایگزین خیری می‌شود؟ چه می‌شود که سیما مصمم به ماندن می‌شود؟ چه تغییری، اتفاق و رخدادی روی می‌دهد که آدمی مثل سیما را قانع می‌کند به ماندن؟ این تغییر باسبب است، عمدی است، به خواست کارگردان و فیلمنامه‌نویس است چون فیلم باید تمام می‌شود و گر نه «ویلابی‌ها» می‌توانست همین‌طور ادامه داشته باشد بی آنکه اتفاقی در آن رخ بدهد یا شوهری بیاید. این تغییر، نشانه‌ی بلوغ و تحول نیست، پس تأثیرگذار هم نیست. خوب پس ما با چه چیز روبرویم؟ در «ویلابی‌ها» ما آدم‌هایی را می‌بینیم که کنار هم زندگی می‌کنند اما هیچ رابطه‌ی بین‌شان شکل نمی‌گیرد، هیچ نوع زندگی شخصی و جزئیاتی در کارشان نمی‌بینیم، هیچ نوع مهر و حسی بین‌شان نیست. کنار هم هستند اما انگار فقط نمایش «کنار هم بودن» را اجرا می‌کنند. اگر «یه‌جبه‌قند» بدون داستان مشخص، جلب توجه می‌کند، به‌دلیل گرمایی است که از دل جزئیات، دیالوگ‌ها، روابط و دادوستد



وجود ندارد؛ قصه‌ی فیلم همان نمایش موقعیت است؛ همان شهرکی که زنان در آن زندگی می‌کنند، همین! و راستش را بخواهید، قصه‌ی فیلم شروع‌نشده تمام می‌شود. همان زمان که ماجرای سیما و مادر شوهرش (ثریا قاسمی) بازگو می‌شود، دیگر هیچ چیز جلو نمی‌رود. هر آنچه بعد از آن هست، داستان‌های کوچکی است برای کیش دادن موضوع، خوب، بله، آمدن هایس «واقعاً» دلهره به جان تماشاگر می‌اندازد. ولی راستش ما هیچ‌کدام از آدم‌های قصه را درست و حسابی نمی‌شناسیم تا دلمان به‌درد آید. بنابراین بیشتر دچار حس ترحم می‌شویم نه همدات‌بنباری و همدلی. فیلم، قصه ندارد، چون شخصیت ندارد، چون هیچ‌کدام از آدم‌هایش در معرض انتخاب قرار نمی‌گیرند، هیچ‌کدام تغییر نمی‌کنند و هیچ‌کس خلاف قاعده عمل نمی‌کند. انگار همه موقعیت بدیهی را پذیرفته‌اند و لام‌تا‌کام حرفی نمی‌زنند. نگویید که آخر فیلم سیما جای خانم خیری را می‌گیرد، بله، فیلم همین را می‌خواهد اما چه اتفاقی می‌افتد

دیگری باید او را کامل بشناسیم. راستش ما تماشاگران همراه شخصیت «سیما» (طناز طباطبایی) هستیم که به ناگاه وارد این شهرک می‌شود، سوال‌های او سوال‌های ما هم هست. او کسی است که نمی‌داند چرا باید در آن خانه‌ها، در نزدیکی منطقه‌ی جنگی زندگی کند، جان بجهایش را به خطر بیندازد و منتظر بماند تا شوهرش، شاید از راه برسد. در حالی که همین انتظار در شهری امن‌تر و موقعیتی راحت‌تر، دست‌کم برای بچه‌ها، معقول‌تر به‌نظر می‌رسد. فیلم بیش از هر چیز باید ما را قانع کند که چیزی مهم‌تر از احساس امنیت هست که آنها را در آنجا ماندگار می‌کند. اما «ویلابی‌ها» از افتاح سر باز می‌زند، موضوع را تاریخی فرض می‌کند و چون با تاریخ طرف است، آن را بدیهی می‌داند: «در دهه‌ی شصت، تعدادی از همسران فرماندهان به آنجا آمده‌اند و زندگی کرده‌اند، همین کافی است، تمام!» اما راستش اینها قانع‌کننده نیست، چون دلایل ذهنی و بدیهی به کار سینما نمی‌آید. ما باید درک می‌کردیم که «به‌رغم سختی بسیار» این افراد نیاز دارند که آنجا بمانند، چون باید به احساسی جواب بدهند و تحمل این سختی برای پاسخ به آن نیاز است. اما این نیاز، در فیلم نیست، ما باید در ذهن مان آن را بسازیم و فکر کنیم که فیلم، به این شکل کامل می‌شود. می‌دانید، اگر همه‌ی ما فکر کنیم، می‌بینیم که راه‌هایی برای افتاح وجود داشت. مثلاً تمرکز روی چند شخصیت محدود کمک می‌کرد به درک درست حس عاشقی آنها و قاعدتاً توجیه ماندگاری‌شان در آن شرایط. ولی فیلم هیچ‌کس را بیشتر از دیگری نمی‌شناساند و توجیهی هم برای این کار ندارد. چرا؟ چون قصه‌ی برای بازگویی

نه، «ویلابی‌ها» فیلم درخشان‌تری از آب درنیامده است و به‌خلاف موضوع جذاب و با وجود موقعیت فوق‌العاده دراماتیکش، چیزی بیشتر از یک دورهمی زنانه نیست. فیلم، بیشتر مجذوب ایده‌ی اولیه‌اش است، مجذوب محل زندگی خانواده‌هایی که تصمیم گرفته‌اند در منطقه‌ی جنگی زندگی کنند تا شوهران، پدران و پسران‌شان را بیشتر ببینند. اما مثل هر فیلم دیگری، این یکی هم باید ما را قانع کند که چرا این خانواده‌ها سختی زندگی در این مکان را تحمل می‌کنند. عشق؟ چه خوب که عشق می‌تواند دلیل زندگی آنها در این منطقه‌ی ناامن شود. ولی کجای فیلم باید این عشق را ببینیم؟ در کلام یا در امواج احساسی که از نماها به سمت ما می‌آید؟ در کلام، عشق هست، زندگی هست، شور و انرژی هست اما در نماها... نه خبری از عشق هست نه شور زندگی. فیلم عاری از چنین حسی است، ناتوان است در نمایش و عرضی آن. وقتی یک طرف این عشق غایب است، تمام بار عاشقی روی دوش شخصیتی است که دیده می‌شود و چنین شخصیتی باید بیشتر از هر کسی سعی کند عاشقی را نشان بدهد و ما را با خودش همراه کند. اما عشق در فیلم غایب است چون فیلم روی آدم‌ها تمرکز نمی‌کند، نمی‌گذارد که زیروم یکی را بشناسیم و بفهمیم که او چطور عاشقانه منتظر شوهر یا پدرش است. قصه مدام از این شاخه به آن شاخه می‌پرد، داستانک‌های جدیدی را مطرح می‌کند و آدم‌هایی را وارد ماجرا می‌کند که هیچ تأثیری در روند داستان ندارند. اما اصل ماجرا، که تمرکز برای قانع کردن ماست، فراموش می‌شود. فراموش می‌شود که ما برای دانستن عشق یک نفر به

سینمای جهان

موضوع خانواده در سیاست آمریکایی‌ها، مهم و تأثیرگذار است و این مسئله‌ای مربوط به این قرن نیست. یکی از عکس‌های مشهور آبراهام لینکلن، او را کنار خانواده‌اش نشان می‌دهد که همگی رو به دوربین لبخند می‌زنند. در فرهنگ آمریکایی، مهم است که مردم ببینند رئیس‌جمهور اول به خانواده‌ی خودش رسیدگی می‌کند تا مردم برای سپردن آینده‌شان به او اعتماد کنند

ژاکلین کندی که بود

نام اصلی‌اش ژاکلین لی بوویر بود. او در ۲۸ جولای ۱۹۲۹ در نیویورک به دنیا آمد. مادرش ایرلندی بود و پدرش رگوریش‌های فرانسوی داشت. اگرچه ژاکلین و خانواده‌اش مدت زیادی را در اسکاتلند و انگلیس زندگی کردند اما نیویورک، شهری بود که به او هویت داد. ژاکلین در دانشگاه جرج واشنگتن آمریکا در رشته‌ی زبان فرانسه تحصیل کرد و بعد از فارغ‌التحصیلی، در آزمون مجله‌ی «وگ» برای ویراستاری شرکت کرد. او توانست شغل ویراستاری بخش تاریخ را در این مجله به دست بیاورد و بعد آشنایی و با توصیف جان اف کندی که سناتور بود، به روزنامه‌ی واشنگتن‌تایمز برود. اما اینها کلیات است و معمولاً هر زندگی‌نامه‌ی به آنها می‌پردازد. نکته‌ی مهم، بخش‌های کمتر

فیلم چطور ساخته شد

داستان «جکی» از روز گفت‌وگوی ژاکلین کندی با تودور وایت شروع می‌شود و کمی بعد، فیلم به ماجرای ترور کندی تا چهار روز بعد از آن می‌پردازد. نوا اوپنهایم، فیلمنامه‌نویس فیلم، سال ۲۰۱۰ فیلمنامه‌ی درباره‌ی زندگی جکی نوشت. او که به تاریخ و سیاست علاقه‌مند بود، دوره‌ی ترور تا خاکسپاری کندی را دستمایه‌ی خودش قرار داد و فیلمنامه‌ی را برای یک مینی‌سریال آماده کرد. اوپنهایم معتقد بود که جکی اولین بانوی اول آمریکا بود که به قدرت تلویزیون، تصویرسازی و شمایلی سازی آگاه بود و می‌خواست بعد مرگ شوهرش یک میراث بصری و خاطرمانگیز باقی بگذارد. ضمن اینکه او زیبا و جذاب بود و مردم دوستش داشتند. اما او از ابتدا اینقدر مقتدر نبود و به‌مرور قدرت و اعتمادبه‌نفس پیدا کرد. او همه‌ی این ایده‌ها را در فیلمنامه‌اش گنجانده و همین نکته‌ها بود که باعث شد فیلمنامه مورد توجه قرار گیرد. ظاهراً استیون اسپیلبرگ با خواندن آن مشتاق شده بود که سریال را تهیه کند. اما کمی بعد، نسخه‌ای از فیلمنامه به دست دارن آرنوفسکی، کارگردان «پی»، «قوی سیاه»، «نوح» و... رسید. او مایل بود که این داستان را بدل به یک فیلم سینمایی کند. بنابراین اوپنهایم دست‌به‌کار شد و فیلمنامه را تغییر داد. آرنوفسکی می‌خواست نامزدش ریچل وایز در آن بازی کند. اما کمی بعد وایز از بازی در آن انصراف داد و آرنوفسکی فیلمنامه را برای ناتالی پورتمن در فرانسه فرستاد. پورتمن از متن بدش نیامد ولی به‌شدت مردد بود. بسرای او مهم بود که چه کسی آن را می‌سازد و او شنیده بود که آرنوفسکی بعد جدایی از ریچل وایز افسرده است و می‌دانست که او نمی‌خواهد فیلم را کارگردانی کند. آرنوفسکی که سال ۲۰۱۵ رئیس هیات داوران جشنواره‌ی برلین بود، با فیلم تازه‌ی پابلو لارین، کارگردان

بانوی اول آمریکا

موضوع خانواده در سیاست آمریکایی‌ها، مهم و تأثیرگذار است و این مسئله‌ای مربوط به این قرن نیست. یکی از عکس‌های مشهور آبراهام لینکلن، او را کنار خانواده‌اش نشان می‌دهد که همگی رو به دوربین لبخند می‌زنند. در فرهنگ آمریکایی، مهم است که مردم ببینند رئیس‌جمهور اول به خانواده‌ی خودش رسیدگی می‌کند تا مردم برای سپردن آینده‌شان به او اعتماد کنند. به همین دلیل معمولاً عکس‌هایی از نامزدهای انتخاباتی منتشر می‌شود که در آن افراد مختلف اعم از پیر و جوان و کودک کنار نامزد می‌ایستند و همه با هم مهربان هستند. این سنت، از دوره‌ی لینکلن باقی مانده‌ است و اولین کسی بود که در رقابت‌های انتخاباتی نامزدها را همراه همسرانشان به باغش دعوت کرد و به سیاست، رنگ‌وبویی خانوادگی بخشید. با این حال بسیاری از همسران روسای جمهور آمریکا تمایلی به حضور در عرصه‌ی عمومی و به‌خصوص سیاست نداشتند و بیشتر به رتق وفتق امور داخلی کاخ سفید می‌پرداختند. آنها تلاش می‌کردند همراهی کاخ سفید با مردم را بازتاب دهند. مثلاً مشهور است که الینور روزولت، همسر فرانکلین روزولت، طی سال‌های جنگ دوم جهانی، با جیره‌بندی غذا در کاخ سفید، به‌نوعی همراهی خودش و رئیس‌جمهور را با سختی مردم نشان داد. با این همه، فعالیت‌های این زنان معمولاً غیرسیاسی و محدود به داخل کاخ بود. با ورود ژاکلین کندی به کاخ سفید، این تصور قدری متحول شد.

ترور جان اف کندی

با لباس صورتی‌رنگ خونی و دستکش سفید از هواپیمای «ایرفورس وان» پیاده می‌شود، جزو ماندگارترین تصاویر تاریخ سیاسی آمریکاست و میلیون‌ها خانواده‌ی آمریکایی را تحت تأثیر قرار داد. او این بازی حرفه‌ای را بعدتر هم ادامه داد. هنگام خاکسپاری جان اف کندی، به فرزند سه ساله‌اش، جان کندی جونیور گفت که «تو بلدی چطور به بابا سلام کنی. حالا وقتش رسیده که با او خداحافظی کنی.» کودک کندی هم از جا بلند شد و به تابت سلام نظامی داده ژستی مؤثر که یکی از احساسی‌ترین لحظه‌های مراسم تدفین در تاریخ شد. ژاکلین که می‌دانست به‌زودی تمام این ماجراها فراموش می‌شود، تمام تلاشش را کرد تا تصویر و میراثی قابل توجه و ماندنی از خودش به‌جا بگذارد. یک هفته بعد از ترور او به تئودور وایت، خبرنگار مجله‌ی «لایف» زنگ زد و از او خواست بسرای مصاحبه نزدش بیاید. او بعد از اینکه همه‌ی وقایع دلاس را خون، آسیب‌دیدن سر، بیمارستان، وداع آخر و... را برای وایت تعریف کرد، چند جمله‌ی عجیب گفت: «چیزی هست که می‌خواهم بگویم... موردی که بی‌وقه درباره‌اش با باب صحبت کرده‌ام. نمی‌توانم

۲۲ نوامبر سال ۱۹۶۳، ساعت ۱۲:۳۰ برای کندی و همسرش خوش‌یمن نبود. آنها در یک ماشین رویار در حال عبور از خیابانی در دلاس تگزاس بودند که کسی سمت‌شان شلیک و چند گلوله به جان اف کندی برخورد کرد، گلوله‌ای در گلو و گسترده‌ای با زنان داشت و حتی مرلین مونرو هم از معشوقه‌هایش به‌حساب می‌آمد. ولی عشق او به ژاکلین، ظاهراً پایدار بود. آنها با یکدیگر ازدواج کردند و خیلی زود هم مشهور شدند. اگرچه در ایام مبارزات انتخاباتی کندی، ژاکلین به‌دلیل بارداری نتوانست کنار همسرش باشد اما بعد از ورود به کاخ سفید فعالیتش را شروع کرد. او اولین کسی بود که نام «بانوی اول آمریکا» را سر زبان‌ها انداخت و مردم را متوجه حضور همسر رئیس‌جمهور کرد.

پیشنهاد می‌کنیم

درباره‌ی جکی فیلم‌های زیادی ساخته نشده است اما درباره‌ی جان اف کندی تعدادی فیلم و سریال موجود است که برخی از آنها فوق‌العاده‌اند.



جی‌اف‌کی: فیلم الیور استون، وامدار کتاب جیم گریسون است که تحقیقاتش درباره‌ی ترور کندی ندیده گرفته شد. فیلم، ماجرای بازپرس بخش جنایی است که یک‌بار دیگر پرونده‌ی قتل را باز می‌کند و کم‌کم به اطلاعات و شواهد تازه‌ای می‌رسد. ظاهراً این فیلم به‌قدری در افکار عمومی تأثیر گذاشت که یک‌بار دیگر پرونده‌ی ترور کندی بازگشایی شد. «جی‌اف‌کی»، استادانه و با مهارت، دو زمان تحقیق و وقوع حادثه را در هم ترکیب کرده و بسا انرژی فوق‌العاده در رده‌ی یکی از بهترین تریلرهای سیاسی قرار گرفته است. بازی کوین کاستنر در آن دیدنی است.



پارک‌لند: ساخته‌ی پیتر لندزمن، یکی از فیلم‌های جذاب درباره‌ی ترور کندی است. فیلم، داستان چند نفر را در روز ترور مرور می‌کند، آدم‌هایی که این قتل روی زندگی‌شان تأثیر می‌گذارد. فیلم یک اثر هالیوودی است اما به‌شدت جذاب است و تماشاگر را سرگرم می‌کند. اگر حوصله‌ی مباحث سیاسی را ندارید و می‌خواهید تعلیق را تجربه کنید، این فیلم را از دست ندهید.



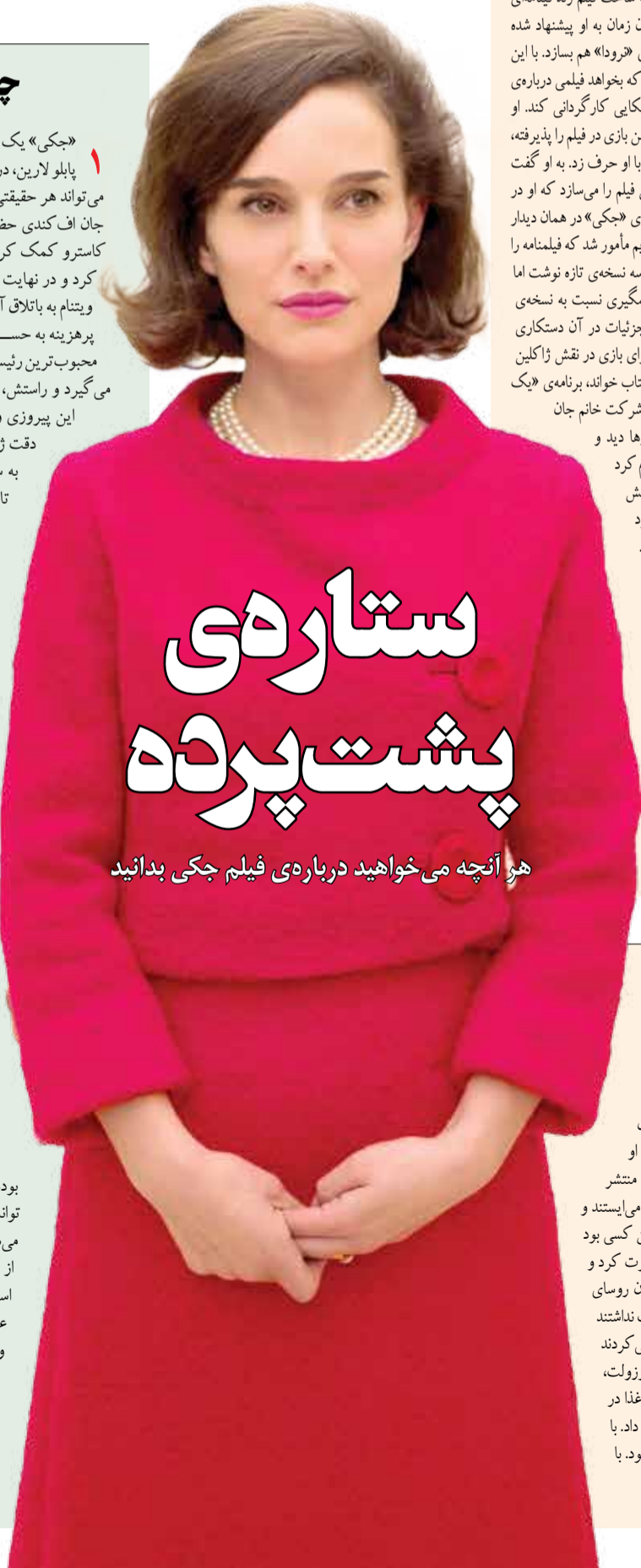
۱۹/۲۲/۶۳: این سریال براساس رمانی از استیون کینگ ساخته شده و اثری است علمی‌خیالی که البته به داستان کندی هم می‌پردازد! این سریال، جدیدترین اشاره‌ی آمریکایی‌ها به قضیه‌ی ترور است و به شکل آن‌لاین در شبکه‌ی هولو در قالب هشت قسمت به نمایش گذاشته شده است. ماجرای آن، درباره‌ی یک معلم زبان است که با کمک دوست قدیمی‌اش در زمان به عقب برمی‌گردد و گمان می‌کند می‌تواند با نجات کندی از ترور، تاریخ را تغییر دهد. سریال، به شدت بین تماشاگران و منتقدان محبوب شده و همه، بازی جیمز فرانکو و سارا گدون در آن را ستایش کرده‌اند. جیمز فرانکو علاوه بر بازی در آن، تهیه‌کننده‌ی سریال هم هست.

چرا فیلم جکی جذاب است

«جکی» یک پرتره نیست، یک فیلم زندگینامه‌ی مرسوم و معمول هم نیست. فیلم پابلو لارین، درباره‌ی قدرت است، درباره‌ی قصبه‌پرذاری است و رازورمزی است که می‌تواند هر حقیقتی را مدفون کند و به‌جای آن تصویری دیگر بگذارد. کدام حقیقت؟ جان اف کندی حضور نظامی و ریتم‌ساز را افزایش داد، به کوبایی‌های مخالف فیدل کاسترو کمک کرد تا به کشورشان حمله کنند، پروژهای فضایی آمریکا را گسترده کرد و در نهایت در تمام این بخش‌ها ناموفق ماند: در خلیج خوک‌ها شکست خورد، ویتنام به باتلاق آمریکا بدل شد و پروژهای فضایی و جنگ ستارگان، یک ماجراجویی پرهزینه به حساب آمد. کندی یک رئیس‌جمهور شکست‌خورده بود و هست ولی محبوب‌ترین رئیس‌جمهور آمریکا هم هست! تناقض واقعیت و حقیقت، همین‌جا شکل می‌گیرد و راستش، در طول زمان واقعیت بر حقیقت غلبه کرده است. «جکی» داستان این پیروزی و غلبه است و بخش مهمی از این پیروزی را نتیجه‌ی برنامه‌ریزی و دقت ژاکلین کندی می‌داند. نکته‌ی ظریف اینجاست: تمایل ژاکلین کندی به ستاره شدن و ستاره ماندن و جاه‌طلبی‌اش، کمک کرد تا آنها در تاریخ آمریکا باقی بمانند. حالا کمتر کسی است که زن روزولت، جرج بوش یا آبراهام لینکلن را به یاد بیاورد اما همسر جان اف کندی انگار هیچ‌وقت فراموش نمی‌شود. زیرکی او در استفاده‌ی درست از خاطره‌سازی است: جایی در فیلم او به مصاحبه‌کننده می‌گوید که قبل ترورها هر چه نوشته می‌شد، حقیقت داشت اما حالا هر چه از تلویزیون پخش می‌شود، حقیقت دارد. این نکته‌ای است که فیلم روی آن بنا شده؛ ساخت یک تصویر تازه از خانواده‌ای که دچار سختی شده و تبدیل قربانی به قهرمان، آن هم با کمک دوربین‌های تلویزیونی.

۲ «جکی» روی شخص ژاکلین کندی متمرکز است و بی‌وقه او را دنبال می‌کند، حالات چهره‌اش، یأس و خجالت و دست‌یاچگی مداومش و بعد، قدرت او در پنهان کردن احساسش. ما در فیلم مدام با شخصیتی روبه‌رو می‌شویم که ناآرام و سردرگم است اما خیلی سریع می‌تواند خودش را کنترل کند. او می‌داند که در این کاخ، همه به شیء بدل می‌شوند؛ بنابراین تلاش می‌کند از معصومیت و تمایزش به تاریخ و ماندگاری یک اسطوره بسازد. اما ترور، به او این فرصت را می‌دهد که محدود در کاخ نماند و به زندگی مردم عادی وارد شود. او می‌داند که مردم به تلویزیون اعتماد دارند؛ بنابراین جلوی دوربین‌ها خودش را یک قربانی و همسرش را قربانی قهرمان نشان می‌دهد. تمام مراسم رژه‌ای که او از مراسم تدفین آبراهام لینکلن اقتباس می‌کند، به‌نوعی بازمانی مرگ قهرمانانه‌ی یک رئیس‌جمهور است، در حالی که این دو شباهتی به هم ندارند.

۳ «جکی» قابل درک است: فیلم روی این واژه تأکید می‌کند تا نشان دهد که او چطور قادر به استعاره‌سازی بوده و با کمک گرفتن از تاریخ، یک‌بار از لینکلن و یک‌بار از شاه آرتور، توانسته به کندی وجهه‌ی اسطوره‌ای ببخشد. جکی با کموت ماندگار می‌شود و ستاره می‌ماند. برای همین هم یک هفته بعد ترور، حاضر می‌شود از آن رویداد و وقایع دیگر حرف بزند. این واژه، کمک می‌کند به اسطوره‌سازی از کندی و این اتفاقی است که برای ورود به جهان مردم عادی لازم است. نهایت آخر فیلم، که جکی را در حال عبور از خیابان و تماشای بهترین مغازه‌نشان می‌دهد، گویای این نکته است که او توانسته از چشم‌های مردم به قلب آنها رسوخ کند. او حالا شمایی است از زنی مقاوم که پادمان شوهرش را حفظ می‌کند و این یادبودها را از کاخ سفید به دل جامعه برده است. «جکی» داستان همین ستاره شدن است، داستان بدل کردن شکست به پیروزی، حکایت هوشمندی و دقتی که می‌تواند واقعیت را بر حقیقت پیروز کند.



ستاره‌ی پشت‌پرده

هو آنچه می‌خواهید درباره‌ی فیلم جکی بدانید

هر هفته در این صفحه کتاب‌هایی که باید سیاستمداران و شهروندان ایرانی پیشنهاد می‌کنیم فیلم و سریال و حتی کارتون ببینند

● فیلم خارجی

گرداب



رناليسم خشن و بی‌پروای کریستین مونتیجو، طرفداران ویژه‌ای دارد. او ابایی ندارد که خشونت اعمال‌شده روی انسان‌ها را بی‌کفو کاست نشان دهد و بیزارشان کند از اتفاقی که مقابلشان می‌افتد. «چهارم» سه هفته و دو روز، را به یاد می‌آورید؛ سفت جتین به همان هولناکی تصویر شده که در ذهن آدمی وجود دارد، دردناک، سخت و پرنریج و همراه با تحقیر و انزجار. ارتباط این موضوع با دوران کمونیسم و سوگیری سیاسی فیلم حتماً برای تماشاگران حرفه‌ای جذاب است و می‌تواند باعث تفاسیر مختلفی بشود. ولی واقعاً این میزان از واقع‌گرایی، آزاردهنده و شوک‌کننده‌آور به نظر می‌رسید. «آن سوی تپه‌ها» قصه‌ای ساده داشت که مثل اول تلخ نبود ولی این یکی هم شوکه کننده بود و مسئله‌اش سوءاستفاده از عقاید آدم‌هایی بود که به دیگری اعتماد می‌کنند. خیانت در این فیلم بقدری تند و سخت بود که تماشاگر را شوکت‌زده می‌کرد. و طبیعی است که همه در سوئین فیلم مونتیجو منتظر خشونت بی‌پیرایه باشی تا شخصیت‌ها را درگیر کند. ولی راستش «فارغ‌التحصیلی» خشونت‌راه لایه‌های زیرین برده و این‌بار تصویر تند و تلخ و خشن نشان نمی‌دهد؛ در حالی که آنچه که اتفاق افتاده، واقعاً آزاردهنده است. می‌گویند تأثیر آنچه که نشان داده نمی‌شود، بیشتر از رویدادی است که دیده می‌شود. شاید چون با خیال تماشاگر سروکار دارد و او واقعه را مهیب‌تر از آنچه که می‌شود روی پرده نشان داد در ذهن تصور می‌کند. مونتیجو این‌بار با چنین فرایندی سروکار دارد. «فارغ‌التحصیلی» روی زندگی مردی متمرکز است که می‌خواهد دخترش را نجات دهد و او را برای ادامه‌ی تحصیل به خارج از مجارستان بفرستد. در عین حال زندگی شخصی‌اش دستخوش تلاطم است و بی‌قراری همه‌ی وجودش را گرفته. وقتی به دخترش تجاوز می‌شود، او خودش را محدود به جست‌وجوی متجاوز نمی‌کند بلکه دربره به دنبال راهی است تا از آن مهلکه بیرون بیاید و دخترش را زودتر راهی کند. فیلم مثل خود زندگی چند بعدی و چند لایه است و مدام تماشاگر را به سطح مختلف می‌برد. تماشاگر در معرض رویدادهای مختلف، شخصیت‌ها و موقعیت‌های تازه قرار می‌گیرد و مدام و رطبه‌ی هولناک زندگی مسرد را بیشتر درک می‌کند. «فارغ‌التحصیلی» مثل «فرشته» به موضوع تجاوز می‌پردازد ولی این موضوع را در سطحی دیگر دنبال می‌کند؛ این تجاوز، ضربه‌ای است که به پیکر خانوادگی آنها وارد می‌شود و همه‌چیز را دگرگون می‌کند؛ مهم‌تر از همه آینده را و اینکه هیچ‌کس از این آینده نجات نمی‌یابد. فیلم به وضوح درباره‌ی خانواده است، درباره‌ی آرمان‌ها و رویاها، درباره‌ی آزادی و اعتماد و خیانت و درباره‌ی کسانی که در فساد دست‌وپا می‌زنند. این‌بار سیاهی، در تصویر نیست، در آن چیزی است که فیلم نشان می‌دهد ولی تماشاگرش آن را حس نمی‌کند. تمام کمال حس می‌کنند.

کارگردان: کریستین مونتیجو
بازیگران: ولات ایوانوف، لیا بوگنار، ماریا ویکتوریا رادارکوس

● فیلم ایرانی

پنهان



نقطه‌ی کور، اصطلاحی مربوط به دید انسان است؛ چیزی جلوی چشمت هست ولی نمی‌بینی، نه اینکه نخواهی ببینی، «نمی‌توانی» ببینی. چشم آن نقطه را نمی‌تواند ببیند پس تو را به اشتباه می‌اندازد، باعث می‌شود که گمراه شوی و اشتباه کنی و حتی آسیب ببینی. فیلم مهدی گلستانه دقیقاً چنین موضوعی دارد: آدم‌های فیلم او در معرض واقعیات قرار می‌گیرند اما نمی‌بینند، نه اینکه نخواهند ببینند، امکان دیدن ندارند، «نمی‌توانند» ببینند و به همین دلیل هم گنج می‌شوند و اشتباه می‌کنند. و این کل مفهومی است که از فیلم گلستانه باید درک کنیم: «نقطه‌ی کور» برای تماشاگر ایرانی قصه‌ی آشنایی دارد؛ مردی دور از خانه، مشغول کار است و وقتی برای مرخصی به خانه برمی‌گردد، با رفتار مرموز زنش روبه‌رو می‌شود و کم‌کم به او شک می‌کند. اما این شک واقعاً هم در سوئین فیلم رفتار زنش است یا حس‌وحال مرد؟ دلپیش جدا افتادن از همسرش است یا زندگی و زیست دور از شهر این بلا را سرش آورده؟ فیلم «نقطه‌ی کور» سعی می‌کند تکه‌هایی از زندگی آنها را نشان دهد و تشنج و ناباوری و بی‌اعتمادی را درون چارویاری تصویر کند. بیشتر از آنکه بخواهد به کنه ماجرا پی ببرد، می‌خواهد ماجرا را نمایش دهد و از دل بی‌اعتمادی نوعی قصه‌ی جذاب بیرون بکشد. ترجیح می‌دهد سراغ سوال نرود و بیشتر شک را دستمایه‌ی کارش قرار دهد و متمرکز روی زندگی خانوادگی یک زوج که گرفتار تلاطم‌های احساسی هستند، ماجرای تلخ از دست رفتن اعتماد را تصویر کند؛ اینکه چنین زندگی عاقبتی ندارد. فیلم با تصویر برگشتن مرد به سر کارش تمام می‌شود، انگار خانواده‌اش را رها می‌کند و خودش هم به اعماق آب، به دل اقیانوسی که در آن مجبور است کار کند برمی‌گردد؛ شاید هر کدام جدا از هم خوشبخت‌ترند، شاید هم راهی پیش پایشان نیست و برای حفظ زندگی نیم‌بندشان چاره‌ای ندارند جز اینکه دور از هم ولی با هم باشند. «نقطه‌ی کور» را احسان بیگلری نوشته که همین روزها فیلم «برادر خسرو»ی او اکران شده؛ فیلمی که آن هم درباره‌ی خانواده است و پنهان‌کاری، درباره‌ی دیدن و ندیدن، درباره‌ی جدی نگرقتن واقعیت و دور شدن از آن. ولسی این یکی اگر وارد حیطه‌هایی جز معما می‌شد و خودش را محدود به آن نمی‌کرد، از شک می‌گذشت و عمیق می‌شد روی روابط بین آدم‌ها فیلم بزرگی می‌شد، اثری که می‌توانست در روح تماشاگرش نفوذ کند. حالا فیلم فقط یک ملودرام است، ساده و پرمسئله که مخاطبانش را درگیر می‌کند. در «نقطه‌ی کور» محمدرضا فروتن، هانیه توسلی، محسن کیایی و شقایق فراهانی بازی می‌کنند.

کارگردان: مهدی گلستانه
بازیگران: محمدرضا فروتن، هانیه توسلی، محسن کیایی

● کارتون

ادای دین



عجیب نیست که کلود باراس، کارگردان فیلم «زندگی من به عنوان یک کدو» گفته که تحت تأثیر فیلم «۴۰۰ ضربه» فرانسوا تروفو بوده است. درست است که فیلم، اقتباسی از یک رمان نوجوانانه نوشته‌ی ژیل پاریس است، اما آن چیزی که این کارتون را یک کده، گرایشش به تاریخ سینماست، به جایی که فیلم را با نمونه‌های جذاب داستانی پیوند می‌دهد و مثل هر اثر بزرگی، با یادآوری گذشته‌های غنی، به شمالی تازه‌ای دست پیدا می‌کند. قبل از این فیلم، رمان، دستمایه‌ی اقتباس‌هایی بوده و دست‌کم یک فیلم تلویزیونی براساس آن ساخته شده. اما «زندگی من به عنوان کدو» متفاوت است چون اصلاً جهان تازه‌ای خلق کرده؛ مثل «۴۰۰ ضربه» این یکی هم حکایت زندگی در یک مدرسه‌ی شبانه‌روزی است، یک‌جور دارالتأدیب که در آن بچه‌های بی‌سرپرست و بدسرپرست زندگی می‌کنند. حال‌وهوای این مدرسه، شبیه همان مدرسه‌ای است که آنتوان دوآل در آن زندگی می‌کرد. اگرچه اینجا به جای آنتوان انگار یکی از شخصیت‌های تیم برتون با چشم‌های درشت و متفاوت خودش حی‌حاضر است، یکی از آنهایی که همیشه به جلوی خیره است و می‌خواهد آتش بسوزاند. «کدو» منزوی است و دل‌باخته‌ی دختری که از سروریش شیظنت می‌یارد. اما این دختر محل نزاع و حسادت است و اتفاقاً همین وجه فیلم، آن را شبیه آثار برتون می‌کند؛ کودکانی که بچگانه رفتار نمی‌کنند، افرادی که جهان خیالی‌شان نه تنها از رؤیاهای رنگین پر نشده که آن‌ده از عناصر وحشتناک است. با این حال «زندگی من به عنوان یک کدو» شبیه فیلم‌های آمریکایی نیست، پرهیجان نیست؛ فیلم غمگینی است و اصلاً مناسب کودکان نیست. حتی شاید برای نوجوان‌ها هم جذاب نباشد! فقط قصه‌اش نیست که آن را خارج از علاقه‌ی کودکان قرار می‌دهد، نوع روایت و ساخت فیلم هم جوری است که آن را به کارتون‌های خاص بدل می‌کند. تناقضی عمیق که این سال‌ها فراگیر شده و کم‌کم کارتون‌ها را از فضای کودکانه خارج و بیشتر روشنفکرانه و بزرگسالانه کرده است. مثل «آنومایسا» این یکی هم به‌شبه‌ی اساتپ‌موش کار شده و باز مثل کارتون چارلی کافمن، توجه به انزوا، تنهایی و عشق، مهم‌ترین مضمون آن به شمار می‌رود. فیلم کلود باراس، غمگینی است، اما می‌داند که برای این دنیا، کافی است که بهانه‌های کوچک خوشبختی جور کند تا رنگ‌وبویی متفاوت به خود بگیرد. به همین دلیل هم جهان فیلم با اتفاق‌های کوچک، شیظنت‌ها و شوخی‌های بازمه‌ها اما بسیار کوتاه و خلاصه‌شده شیرین می‌شود. «زندگی من به عنوان کدو» یکی از چهار نامزد اسکار بهترین فیلم کارتون‌ی سال بود و نماینده‌ی سوئیس در اسکار. از همین دو نشانه می‌توانید حدس بزنید که کیفیت فیلم تا چه حد بوده که به جای یک فیلم زنده، آن را برای اسکار پیشنهاد کرده‌اند. تجربه‌ی تماشايش مثال‌زدنی است، چون احتمالاً تا به حال نمونه‌ای شبیه این ندیده‌اید!

زندگی من به عنوان کدو
کارگردان: کلود باراس
موسیقی: سوفی هانگر

● سریال خارجی

بال غربی

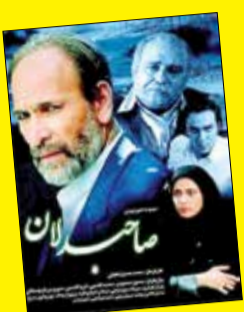


درباره‌ی کاخ سفید و سیاست‌ورزی در ایالات متحده‌ی آمریکا سریال‌های متعددی ساخته شده است؛ از «خانه‌ی پوشالی» گرفته تا «بال غربی» و «حیوانات سیاسی»، همگی به موضوع سیاست‌ورزی و فساد در آمریکا پرداخته‌اند. در واقع، موضوع سیاست، این دستمایه را برای سازنده‌ها فراهم کرده تا آنها بتوانند انواع زدویند، خرابکاری و فساد را متمایل به قدرت نشان بدهند و صریح و شفاف، کل سیستم آمریکا را با هوشمندی نقد کنند. بله خب، این سریال‌ها همیشه قهرمان‌های صالحی هم دارند و در آخر، سفیدی بر سیاهی پیروز می‌شود. ولی جذابیت آنها اشاره به اجزای پشت‌پرده‌ای است که معمولاً مردم از آن بی‌خبرند. مردم سیاستمداری را برای اداری کشور انتخاب می‌کنند ولی آن سیاستمدار و گروهبان باید با انواع ترفندها کارشان را جلو ببرند. همه‌ی اینها را گفتیم تا به سریال «ویپ» برسیم، این یکی هم مثل باقی سریال‌های سیاسی به موضوع پشت‌پرده‌ی جریان حاکم بر کاخ سفید می‌پردازد. با این تفاوت که تیم برتون با چشم‌های درشت و متفاوت خودش حی‌حاضر است، یکی از آنهایی که همیشه به جلوی خیره است و می‌خواهد آتش بسوزاند. «کدو» منزوی است و دل‌باخته‌ی دختری که از سروریش شیظنت می‌یارد. اما این دختر محل نزاع و حسادت است و اتفاقاً همین وجه فیلم، آن را شبیه آثار برتون می‌کند؛ کودکانی که بچگانه رفتار نمی‌کنند، افرادی که جهان خیالی‌شان نه تنها از رؤیاهای رنگین پر نشده که آن‌ده از عناصر وحشتناک است. با این حال «زندگی من به عنوان یک کدو» شبیه فیلم‌های آمریکایی نیست، پرهیجان نیست؛ فیلم غمگینی است و اصلاً مناسب کودکان نیست. حتی شاید برای نوجوان‌ها هم جذاب نباشد! فقط قصه‌اش نیست که آن را خارج از علاقه‌ی کودکان قرار می‌دهد، نوع روایت و ساخت فیلم هم جوری است که آن را به کارتون‌های خاص بدل می‌کند. تناقضی عمیق که این سال‌ها فراگیر شده و کم‌کم کارتون‌ها را از فضای کودکانه خارج و بیشتر روشنفکرانه و بزرگسالانه کرده است. مثل «آنومایسا» این یکی هم به‌شبه‌ی اساتپ‌موش کار شده و باز مثل کارتون چارلی کافمن، توجه به انزوا، تنهایی و عشق، مهم‌ترین مضمون آن به شمار می‌رود. فیلم کلود باراس، غمگینی است، اما می‌داند که برای این دنیا، کافی است که بهانه‌های کوچک خوشبختی جور کند تا رنگ‌وبویی متفاوت به خود بگیرد. به همین دلیل هم جهان فیلم با اتفاق‌های کوچک، شیظنت‌ها و شوخی‌های بازمه‌ها اما بسیار کوتاه و خلاصه‌شده شیرین می‌شود. «زندگی من به عنوان کدو» یکی از چهار نامزد اسکار بهترین فیلم کارتون‌ی سال بود و نماینده‌ی سوئیس در اسکار. از همین دو نشانه می‌توانید حدس بزنید که کیفیت فیلم تا چه حد بوده که به جای یک فیلم زنده، آن را برای اسکار پیشنهاد کرده‌اند. تجربه‌ی تماشايش مثال‌زدنی است، چون احتمالاً تا به حال نمونه‌ای شبیه این ندیده‌اید!

زندگی من به عنوان کدو
کارگردان: جولیا لوئیس دریفوس، تونی هیل، رید اسکات

● سریال ایرانی

گشتی نوح ایرانی



درست یازده سال پیش، در ماه رمضان سریالی پخش شد که یک اتفاق حیرت‌انگیز در سریال‌های دینی بود. آن‌روزها که ساخت سریال‌هایی با مضمون شیطان و اجنه محبوب بود و همیشه هم در این ماه سروکله‌شان پیدا می‌شد، شبکه‌ی اول سریال «صاحب‌دلان» را پخش کرد؛ سریالی درباره‌ی معجزه که چندین داستان قرآنی، به‌خصوص داستان پیامبران را با هم ترکیب و به‌روز کرده بود. ویژگی سریال، در استفاده‌ی درست و دراماتیک از داستان‌های قرآنی بود و اساساً قرآن در آن نقش محوری داشت و هر تماشاگری را جذب می‌کرد. نکته‌ی مهم «صاحب‌دلان» در این بود که سریال به خوبی توانسته بود بستری فراهم کند تا داستان‌ها به شکل امروزی، باورپذیر و معقول در دل یک روایت واقع‌گرایانه دیده شوند. ماجرای سریال درباره‌ی پیرمردی صحاف به نام سیدخلیل صحاف‌زاده بود که وقتی قرآنی قدیمی را برای صحافی نزد او می‌آورد، خودش و نوازش، دینا، وارد معرکه‌ای می‌شوند که اشخاص مختلف در آن دخیل‌اند. ما در آن داستان موسی(ع) را می‌دیدیم که این‌بار در قامت یک مرد مغرور فریفته‌ی جهان، به هیچ حرف حقی جواب نمی‌داد و حتی معجزه‌ی درمان بیماری لاعلاج زنش را هم رد می‌کرد. داستان هابیل و قابیل را می‌دیدیم که برادری به دنبال قتل برادر دیگرش بود. داستان یوسف (ع) را می‌دیدیم که فرد محبوبی را در چاهی اسیر می‌کردند تا حسادت و عقده‌های خودشان را فرو بنشانند. حتی خواب و رؤیای صادق هم در آن بود و ماجرای گشتی نوح نبی (ع) در آن به چشم می‌خورد. چنین داستان‌پردازی نشان از تبحر سازندگان داشت؛ سریال «صاحب‌دلان» را علیرضا طالب‌زاده نوشته؛ نویسنده‌ی فیلمنامه‌ی «دوران سرکشی» و «چرخ و فلک» که بی‌افراق از بهترین فیلم‌نامه‌نویس‌های فعلی است. او به‌خوبی توانسته داستان‌های مختلف را با هم ترکیب کند و وجه الهیاتی و مذهبی آنها را هم از بین نبرد. اگرچه ظاهراً سریال دچار تغییراتی در ساخت شد و حتی معجزه‌هایی هم در کار بود ولی به‌ر حال آنچه که الان جلوی روی ماست، یکی از درخشان‌ترین سریال‌های مذهبی و مناسبی است که تلویزیون روی آنتن برده. «صاحب‌دلان» را محمدحسین لطیفی ساخته و در آن حسین محبوب، محمد کاسبی، باران کوثری و پوریا پورسرخ بازی می‌کنند. راستی این سریال این شب‌ها از شبکه‌ی آی‌فیلم، ساعت ۲۲ پخش می‌شود.

کارگردان: محمدحسین لطیفی
بازیگران: حسین محبوب، باران کوثری، مهرانه مهین‌ترابی

● مستند

افشاگر



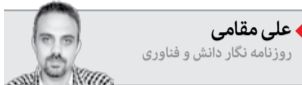
سه سال پیش مستند «شهروند شماره‌ی چهار» تصویری تازه از ادوارد استون ارائه کرد. استون که در هتلی در هنگ کنگ بود درست در روز افشای اسناد در آمریکا، میزبان لورا پوتراس بوده مستندسازی که از مدت‌ها قبل در جریان افشاگری استون قرار گرفته بود و همراه دو خبرنگار گاردین و واشنگتن‌پست به این کشور آمده بود تا با منبع افشای اسناد گفت‌وگو کند و در جریان این افشاگری قرار بگیرد. «شهروند شماره‌ی چهار» که به سبک مستند وریته ساخته شده بود، مدام به‌گفت‌وگو با کارشناس‌های آی‌تی‌رجوع می‌کرد و تلاش داشت نشان دهد که نقش استون چه بوده و او چطور جهان را به قبل و بعد از کارش تقسیم کرده است. استون در این فیلم یک آرمان‌گر بود که تمام رنج دوری و تهمت خیانت به کشورش را به جان خرید تا نسل‌های بعدتر متوجه سوءاستفاده‌ی دولت آمریکا از اطلاعات ششوند. حالا لورا پوتراس مستند دیگری ساخته است: «ریسک» مثل «شهروند شماره‌ی چهار» به زندگی یک افشاگر دیگر می‌پردازد. جولین آسانژ، که سایت ویکی‌لیکس را راه انداخته، این بار سوژه‌ی اوست. پوتراس اول با شوق‌ووق سراغ او می‌رود و اقدامات و کارهای او را ستایش می‌کند. می‌داند که اسناد افشاشده چه نقشی در جهان بازی می‌کند و چه چنجالی به راه می‌اندازد. بنابراین فیلمساز با شور فراوان کارهای او را منعکس می‌کند. سراغ کارشناس‌ها می‌رود و از آنها درباره‌ی اقدامات آسانژ سوال می‌کند و مجموعه‌ای جذاب و دیدنی فراهم می‌آورد. اما این روند کم‌کم تغییر می‌کند و فیلمساز متوجه می‌شود که آسانژ، مثل استون نیست. نه تنها آرمان‌گرا نیست که بیشتر خودپرست است و جنبه‌ی جنجال و ستار‌سازی و حاشیه‌های آن برایش جذاب است. آسانژ به نسبت استون انسان پیچیده‌تری است و دست‌کم کاملاً ساده و آینده‌نگر و اصلاح‌طلب نبوده است. کارگردان با دانستن این نکته پای جنجال‌های اخیر زندگی آسانژ را وسط می‌کشد و به موضوع تجاوز جنسی او هم می‌پردازد. اگرچه هرگز از او در این باره سوال نمی‌کند اما حواشی زندگی او را نشان می‌دهد. «ریسک» به‌خلاف «شهروند شماره‌ی چهار» در جهت تأیید افشاگری نیست، در واقع برای افشاگر هم اهمیت قائل می‌شود و به درستی به این نکته اشاره می‌کند که گاهی این نوع اقدامات برای جلب توجه است. با این همه این فیلم، یک مستند سیاسی درجه یک است درباره‌ی جهان امروز، درباره‌ی جهانی که از اطلاعات زیاد متفجر شده و کسی باید بگوید که بخش عمده‌ی از آنها بی‌فایده است. «ریسک» جذاب و دیدنی است.

ریسک
کارگردان: لورا پوتراس



دنیا در سراسر شبی نابودی

نگرش دونالد ترامپ به تغییرات اقلیمی دنیا را به نابودی می‌کشاند



مدت‌هاست که در بخش‌های مختلف جهان شاهد هستیم که روند طبیعی فصل‌ها دچار تغییر شده، میانگین دما افزایش یافته و سطح آب دریاها نیز در حال بالا آمدن است. با این وجود، زمین هنوز هم با فراهم آوردن هوا، آب، غذا و نیز مکان زندگی می‌تواند ادامه حیات ما را تامین کند. اگر هم اکنون دست به انجام اقداماتی موثر نزنیم، دنیای فرزندان و نوه‌هایمان به شکلی دیگر خواهد بود. در ادامه سعی شده است به بررسی برخی از مهم‌ترین سیاست‌های کلان و پیامدهای تغییرات اقلیمی پرداخته شود.

نشست‌سیسیل

آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان، می‌گوید در نشست سران گروه هفت بحثی «جنجالی» با دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، انجام شده و دیگر اعضا تلاش کرده‌اند که آقای ترامپ را قانع کنند به توافق نامه اقلیمی پاریس پایبند باشد. پائولو جنتیلونی، نخست‌وزیر ایتالیا و میزبان نشست سران هفت کشور صنعتی، نیز گفت آقای ترامپ هنوز حاضر نیست که از توافق نامه پاریس حمایت کند. آقای جنتیلونی گفت: «دیگران همه تعهد کلامشان به توافق پاریس را اعلام کرده‌اند. ما مطمئنیم که آمریکا هم پس از تامل به این نتیجه می‌رسد که پایبند توافق باشد.» دونالد ترامپ در دوران تبلیغات انتخاباتی گفت که آمریکا را از توافق پاریس خارج خواهد کرد. رئیس‌جمهور آمریکا هنوز اقدامی در این باره انجام نداده است. گری کوهن، از مشاوران دونالد ترامپ، می‌گوید دیدگاه آقای ترامپ درباره تغییرات اقلیمی در حال تحول است و او کاری خواهد کرد که منافع آمریکا را برآورده کند. آلمان، آمریکا، ایتالیا، بریتانیا، ژاپن، کانادا و فرانسه گروه هفت را تشکیل می‌دهند. اتحادیه اروپا نیز در این گروه نمایندگان دارد. با وجود اختلاف نظرها درباره تغییرات اقلیمی، رهبران گروه هفت برای اقدامات مشترک جدید در مبارزه با تروریسم به توافق رسیده‌اند. مطابق آنچه در این نشست اعضا شده از شرکت‌های خدمات اینترنتی خواسته شده که اقدامات بیشتری برای حذف مطالب افراط‌گرایانه انجام دهند. همچنین در حاشیه نشست رهبران دونالد ترامپ و ترزا می، نخست‌وزیر بریتانیا، بر برنامه‌هایشان برای گسترش تجارت دوجانبه تأکید کردند.

خطرات سیاست

به محض ورود دونالد ترامپ به کاخ سفید، گروه‌های فعال در توئیتر اشاره کردند که بسیاری صفحات بااهمیت از جمله صفحه‌ی مربوط به تغییرات اقلیمی climate change و سیاست رسمی کاخ سفید یعنی WhiteHouse.gov حذف شده‌اند. به محض تحویل آکانت توئیتر ریاست جمهوری POTUS@ به ترامپ، تمام محتوای وبسایت کاخ سفید حذف و با صفحات جدیدی جایگزین شد. البته هنوز در بخش آرشیو می‌توان مطالب مرتبط با دوران اواما را مشاهده کرد. همچنین تمام توئیتهای رئیس‌جمهور پیشین از طریق اکانت POTUS@ اکنون به آدرس POTUS44@ منتقل شده است. از دید ترامپ تغییرات اقلیمی نیرنگی بیش نیست و طرح تأسف‌بار او در خصوص انرژی مستقل، جایگاه محیط زیست را به انتهای لیست موکول کرده است. جای‌نگرانی است که وبسایت کاخ سفید با مدیریت جدید مطلبی در رابطه با تغییرات

اقلیمی و چگونگی مبارزه با آن را از سوی ایالات متحده در برنگرفته است. البته در صورت اطلاع از اولویت‌های ترامپ این مورد زیاد هم جای تعجب ندارد. یکی از خطرناک‌ترین تصمیمات اجرایی ترامپ منع سازمان‌های مرتبط با محیط زیست از انتشار گزارش‌های بیشتر در مورد گرم شدن کره زمین و تغییر اقلیمی است. در این مسئله هیچ شکلی نیست که «تغییر اقلیمی» احتمالاً بزرگترین خطر خفته برای کره زمین است و می‌تواند خانه همه ما را روزی تبدیل به سیاره‌ای غیر قابل سکونت و خشن کند. یخ‌های قطبی آب می‌شوند، جنگل‌ها از بین می‌روند، گونه‌های گیاهی و جانوری روز به روز مقاومت خود را در برابر این تغییرات اقلیمی از دست می‌دهند و در نهایت از این زمین آشنا، چهره‌ای عبوس و درمهرفته باقی می‌ماند.

انتصاب عجیب ترامپ

اسکات پروبیت که از منتقدان سرسخت سازمان حفاظت محیط زیست آمریکا بود اکنون در دولت ترامپ هدایت این سازمان را به عهده گرفته است. دموکرات‌ها تلاش زیادی برای رای نیابردن پروبیت کردند. دموکرات‌ها می‌گویند که او بیش از حد به شرکت‌های انرژی نزدیک است. بنابراین شایستگی هدایت سازمان حفاظت از محیط زیست را ندارد. آنها می‌خواستند نامزدی او تا زمانی که ای‌میل‌هایش را منتشر نکرده به رای گذاشته نشود. آن‌ای‌میل‌ها زمانی که او دادستان کل او کلاهما بود فرستاده شده بود. آقای پروبیت، ۴۸ ساله، بیش از دو سال بود غیرمعمول فشار یک سازمان لیبرال غیردولتی از انتشار آن‌ای‌میل‌ها خودداری می‌کرد. او به عنوان دادستان کل او کلاهما سال‌ها با نقش و مقررات سازمان حفاظت از محیط زیست می‌جنگید. صدها نفر از کارمندان این سازمان در نامه‌ای سرگشاده با انتصاب او مخالفت کرده و بعضی او را یک «فرد افراطی بی‌صالحیت» توصیف کرده بودند. فعالان محیط زیست او را دست‌نشانده صنعت نفت و گاز می‌دانند و می‌ترسند مقررات زیست‌محیطی که به سختی به دست آمده زیر نظر او لغو شود. یکی از این مقررات حکم سال ۲۰۰۹ است که می‌گوید تصاعد گازهای گلخانه‌ای هم محیط زیست و هم سلامت عمومی را به خطر می‌اندازد. این حکم شالوده بسیاری از اقدامات باراک اوباما را برای مهار دی اکسید کربن تشکیل می‌داد. جمهوری خواهان پیش‌بینی می‌کنند که آقای پروبیت اهداف این سازمان را بازنویسی کند. سناتور اهل او کلاهما جیمز اینهوف که گرمایش زمین را انکار می‌کند گفت: «شکی ندارم که اسکات پروبیت سازمان حفاظت از محیط زیست را به اهداف بنیادیش بازخواهد گرداند.» او قبلاً این سازمان را متهم به وضع مقررات غیرقانونی کرده بود. سناتور جان باراسو از وایومینگ هم گفت که «بن سازمان زندگی را برای خانواده‌ها در سراسر آمریکا سخت کرده است» و پیش‌بینی کرد پروبیت آن را اصلاح کند. در مقابل، سازمان‌های غیردولتی حفاظت از محیط زیست قول داده‌اند از همه ابزارهای موجود برای جلوگیری از «آسیب رساندن او» به محیط زیست استفاده کنند. انتخاب چنین مدیری برای این سمت حساس نگاه عجیب ترامپ و مخالفت او را با تغییرات اقلیمی نشان می‌دهد.

دلایل اصلی تغییرات اقلیمی

● **افزایش دما**
از سال ۱۹۹۷ به این سو شاهد رکوردهای جدید در میانگین سالیانه‌ی دمای زمین بوده‌ایم. گازهایی که از نیروگاه‌های فسیلی، خودروها، پدیده‌ی جنگل‌زدایی و سایر منابع آزاد می‌شود در جو زمین قرار گرفته و گرما را در خود نگه می‌دارند. این مساله در نهایت سبب افزایش دمای کلی زمین می‌شود؛ به طوری که از ۱۹۹۷ به این سو شاهد رکوردهای جدید در میانگین سالیانه دمای زمین بوده‌ایم. افزایش دما عامل افزایش مرگ و میر و نیز بیماری‌های مرتبط با گرما، بالا آمدن سطح آب دریاها، افزایش شدت طوفان‌ها و نیز بسیاری دیگر از پیامدهای تغییرات اقلیمی است. طی قرن بیستم، دمای زمین یک درجه‌ی فانهایت افزایش یافت و به بالاترین میزان خود در طی چهار قرن گذشته رسید. برخی دانشمندان بر این باورند که این سریع‌ترین میزان افزایش دما طی هزار سال اخیر بوده است. پژوهشگران بر این باورند که اگر تولید گازهای گلخانه‌ای کاهش نیابد، دمای سطح زمین تا پایان همین قرن به صورت متوسط بین ۳ تا ۱۰ درجه فانهایت افزایش خواهد یافت. نکته‌ای که در این میان باید مد نظر قرار داد، مساله‌ی «دمای میانگین» است. همه ما هر روز با افزایش و کاهش دما روبه‌رو هستیم، اما افزایش میانگین دمای ناشی از پدیده گرمایش جهانی امری یکدست نیست؛ برای نمونه ممکن است قطعه‌ای از زمین به شدت سرد شده و دمای قطعه‌ای دیگر نیز به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یابد. در واقع این افزایش میانگین دما به معنای تغییرات شدید دما در نواحی مختلف جهان خواهد بود. یکی از پیامدهای افزایش میانگین دمای جهانی به اقیانوس‌ها مربوط می‌شود. این مساله سبب ایجاد طوفان‌های سهمگین، از بین رفتن رنگ مرجان‌های دریایی و نیز بالا آمدن سطح آب دریاها خواهد شد.

تغییرات در منظر طبیعی

تغییرات دما سبب ایجاد تغییراتی در پوشش گیاهی و ایجاد چالش‌هایی جدی در حفظ منابع طبیعی می‌شود. افزایش دما و ایجاد تغییر در الگوی بارش سبب شده که درختان و گیاهان به سمت نواحی قطبی و نیز به سمت ارتفاعات کوهستانی حرکت کنند. ایسن تغییرات در پوشش گیاهی موجب می‌شود که تلاش‌هایی که تاکنون توسط بشر به منظور حفاظت از منابع طبیعی به انجام رسیده تا حدی ارزش خود را از دست بدهد، زیرا جابه‌جایی موقعیت کلی پوشش گیاهی به برهم خوردن بسیاری از برنامه‌ریزی‌های انجام شده برای آینده خواهد انجامید. بخش‌هایی از زمین که دمای آن بین

صفر تا ده درجه‌ی سانتی‌گراد است را در اصطلاح «توندرا» می‌نامند. بخشی از خاک زیرین در توندراهای جهان منجمد است. گرم شدن زمین سبب آب شدن یخ این خاک و رشد انواع بوته‌ها و درختان در آن می‌شود. در منطقه صحرایی ایالات متحده، علفزارها به احتمال زیاد به جنگل تبدیل خواهند شد. همچنین مناظر زیبای موجود در منطقه‌ی نیوانگلند ایالات متحده به خاطر اینکه درختان افرا و نیز راش موجود در آن به سمت نواحی سردتر حرکت خواهند کرد، در آینده از بین خواهد رفت. خلاصه اینکه مجموعه‌ی پوشش گیاهی به منظور انطباق خود با تغییرات اقلیمی، به سمت نواحی خنک‌تر مجاور حرکت خواهد کرد. همچنین، حیوانات که برای ادامه حیات خود به گیاهان وابسته‌اند نیز چاره‌ای جز جابه‌جایی ندارند. البته توسعه مناطق شهری و سایر موانع، شاید جلوی مهاجرت گیاهان و حیوانات را بگیرد. در این میان، زیستگاه موجود برای برخی گونه‌ها نظیر خرس‌های قطبی و یا مراتع منطقه کوهستانی آلپ بسیار محدودتر شده و به این ترتیب بسیاری از گونه‌های موجود در حیات وحش این منطقه با خطر انقراض روبه‌رو خواهند بود.

خطرات برای حیات وحش

یک چهارم گونه‌های موجود روی زمین تا سال ۲۰۵۰ به خاطر تغییرات اقلیمی با خطر انقراض روبه‌رو خواهند بود. افزایش دما سبب تغییر در آب‌وهوا و نیز الگوی قرارگیری پوشش گیاهی در سراسر جهان شده و گونه‌های مختلف جانسوری را به مهاجرت به بخش‌های جدید و سردتر به منظور ادامه حیات سوق می‌دهد. به خاطر سرعت ایجاد تغییرات اقلیمی، بسیاری از گونه‌های جانوری نمی‌توانند خود را با این شرایط سازگار کرده و یا به مناطق دیگر مهاجرت کنند. در واقع کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند که اگر روند گرمایش زمین به همین صورت ادامه یابد، یک‌چهارم گونه‌های موجود روی زمین تا سال ۲۰۵۰ به خاطر تغییرات اقلیمی با خطر انقراض روبه‌رو خواهند بود. مطالعات نشان داده که گونه‌های مختلف جانوری متوجه بروز تغییرات اقلیمی مذکور شده‌اند. برای نمونه، در سال ۱۹۹۹، مرگ آخرین بازمانده از وزغ‌های طلاهی در آمریکای مرکزی، نخستین انقراض ناشی از تغییرات اقلیمی را رقم زد. همچنین آب شدن یخ‌های قطبی سبب می‌شود زیستگاه خرس‌های قطب شمال از بین برود. به همین دلیل شاید تا ۱۰۰ سال آینده این گونه جانوری منقرض شود. افزون بر این‌ها، افزایش دما در مناطق گرمسیری زمین به افزایش دمای آب دریاها و در نتیجه از یسین رفتن رنگ مرجان‌های دریایی انجامیده است. دلیل بروز این



پدیده، مرگ جلبک‌های رنگی (که غذای اصلی مرجان‌های دریایی هستند) به خاطر گرمای زیاد است.

بالا آمدن سطح آب دریاها

پدیده‌ی افزایش سطح آب دریاها (که به خاطر پدیده تغییرات اقلیمی ایجاد می‌شود)، ده‌ها میلیون نفر سکنه مناطق ساحلی را به کوچ اجباری سوق خواهد داد. آب گرم، فضایی بیشتر از آب سرد را اشغال می‌کند. این پدیده که در فیزیک با عنوان «انبساط گرمایی» شناخته می‌شود، به بالا آمدن سطح آب دریاها می‌انجامد. گرمایش جهانی همچنین سبب ذوب شدن بسیاری از یخچال‌های طبیعی و بیشتر شدن آب اقیانوس‌ها می‌شود که افزایش سطح آب دریاها از پیامدهای آن خواهد بود. افزایش سطح آب دریاها، تهدیدی برای نواحی کم‌ارتفاع و جزایر و نیز نواحی مسکونی ساحلی به شمار می‌رود. این پدیده همچنین به از بین رفتن خطوط ساحلی، آسیب به سازه‌های گوناگون ساخته‌ی بشر و نیز تخریب اکوسیستم‌هایی نظیر جنگل‌های حرا و تالاب‌ها که از سواحل در برابر طوفان‌های سهمگین محافظت می‌کند می‌انجامد. سطح آب دریاها طی ۱۰۰ سال اخیر بین ۴ تا ۸ اینچ بالا آمده است. کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند که سطح آب دریاها طی ۱۰۰ سال آینده نیز بین ۴ تا ۳۶ اینچ بالا بیاید. گفتنی است بالا آمدن ۳۶ اینچ سطح آب دریاها می‌تواند بسیار مخرب باشد و برای نمونه، همه شهرهای شرقی ایالات متحده نظیر میامی و بوستون را به طول کامل به زیر آب ببرد. آمارها نشان می‌دهد که حدود ۱۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان در مناطقی با ارتفاع ۹۰ متر بالاتر از سطح آب‌های آزاد زندگی می‌کنند. به همین دلیل افزایش سطح دریاها به خاطر پدیده تغییرات اقلیمی موجب می‌شود میلیون‌ها نفر که در مناطق ساحلی زندگی می‌کنند (و البته شمار قابل توجهی از آنها در کشورهای فقیر و در حال توسعه هستند) محل زندگی خود را از دست داده و مجبور به جابه‌جایی به مناطقی دیگر شوند. این پدیده به گونه‌ای است که در چند سال اخیر، ساکنان برخی جزایر که ارتفاع چندانی ندارند، مجبور به ترک موطن خود شده‌اند. به این ترتیب، جمعیتی به نام آوارگان تغییرات اقلیمی نیز در حال شکل‌گیری است که البته در آینده بر شمار آن‌ها افزوده خواهد شد.

افزایش خطر بروز خشکسالی، آتش‌سوزی و سیلاب

تغییرات اقلیمی سبب ایجاد سیلاب، آتش‌سوزی و نیز خشکسالی‌های مکرر و شدید می‌شود. پژوهش‌های علمی نشانگر آن است که تغییرات اقلیمی، به بروز انواع گردباد و طوفان‌های شدید و طولانی‌مدت، وزش بادهای سهمگین و نیز آسیب بیشتر به اکوسیستم مناطق ساحلی و ساکنان این مناطق خواهد انجامید. دانشمندان بر این باورند که افزایش دمای اقیانوس، اصلی‌ترین عامل بروز چنین مساله‌ای است، زیرا گردبادها و طوفان‌های مناطق گرمسیری، انرژی مورد نیاز خود را از آب‌های گرم دریافت می‌کنند. هر قدر دمای سطح آب دریاها افزایش یابد، طوفان‌ها نیز انرژی بیشتری خواهند داشت و در نتیجه بر قدرت تخریب آنها نیز افزوده خواهد شد. در عین حال، سایر عوامل نظیر بالا آمدن سطح آب

دریاها، از بین رفتن تالاب‌ها و نیز افزایش ساخت‌وساز در نواحی ساحلی، سبب تشدید آسیب‌های ناشی از گردبادها و طوفان‌های گرمسیری خواهد شد.

بیماری‌های مرتبط با گرما

تغییرات اقلیمی خطراتی را برای سلامتی بشر به همراه دارد. افزایش دما موجب افزایش خطر بسروز بیماری‌های مرتبط با گرما و حتی مرگ‌ومیر افراد آسیب‌پذیر نسبت به این پدیده خواهد شد. برای نمونه در سال ۲۰۰۳، موج گرمای شدید موجب مرگ بیش از ۲۰ هزار نفر در اروپا و نیز بیش از ۱۵۰۰ نفر در هندوستان شد. دانشمندان این مرگ‌ها را به خاطر موج گرمای ناشی از تغییرات اقلیمی دانسته و هشدار می‌دهند که در آینده باز هم با چنین پدیده‌ای روبه‌رو خواهیم بود. تغییرات اقلیمی علاوه بر تشدید بیماری‌های مرتبط با گرما، می‌تواند به شیوع هر چه بیشتر بیماری‌های عفونی کمک کند، زیرا دمای بالاتر تعداد و نیز دامنه فعالیت حشرات، حیوانات و میکروب‌های ناقل بیماری را افزایش می‌دهد. در این صورت بیماری‌ها و حشرات که روزگاری فقط به مناطق گرمسیری محدود بودند (نظیر پشه ناقل بیماری مالاریا) ممکن است در آن نواحی دنیا که دمای آنها افزایش یافته نیز گسترش یابند. سازمان بهداشت جهانی تخمین می‌زند که تغییرات اقلیمی فقط در سال ۲۰۰۰ به مرگ بیش از ۱۵۰ هزار نفر انجامیده است و این آمار احتمالاً در سال‌های آینده افزایش خواهد یافت.

آسیب‌ها و ضررهای اقتصادی

تغییرات اقلیمی بر کسب و کارهای محلی و وضعیت اقتصادی کشورهای مختلف تأثیری ناگوار دارد. بر اساس گزارش مفصلی که توسط دولت انگلستان تهیه شده، اگر هیچ اقدام موثری برای کاهش تولید گازهای گلخانه‌ای به انجام نرسد، تغییرات اقلیمی می‌تواند هزینه‌ای بین ۵ تا ۲۰ درصد از مجموع تولید ناخالص سالانه‌ی جهانی را روی دست ما بگذارد. جالب اینجاست که اقدام برای کاهش اثرات این پدیده نیاز به صرف فقط یک درصد از مجموع تولید ناخالص جهانی را در هر سال دارد. البته اثرات این پدیده در برخی از مناطق دنیا تاکنون بسیار چشمگیر بوده است. برای نمونه، تعداد شامه‌یوگها (که یکی از محصولات اصلی شیلاتی در ناحیه نیوانگلند در ایالات متحده است) به خاطر فشار گرما و نیز فعالیت بیشتر انگل‌ها (که همگی به خاطر افزایش دمای آب دریا ایجاد شده‌اند) به طور قابل توجهی کاهش یافته است. همچنین مناطق با ارتفاع پایین در کوهستان‌های آلپ سوئیس (که یکی از مهم‌ترین مراکز تفریحی ویژه اسکی در دنیا به شمار می‌روند)، در سال‌های اخیر با کمبود قابل توجه میزان برف روبه‌رو بوده‌اند. به طور کلی، افزایش تعداد طوفان‌های سهمگین و نیز کاهش بارش می‌تواند میلیاردها دلار به سسازه‌ها و نیز زیرساخت‌های مختلف آسیب برساند. خشکسالی و افزایش دما نیز به کاهش میزان تولیدات کشاورزی به‌ویژه در آفریقا منجر شده و همین امر ادامه حیات صدها هزار نفر از مردم را با خطری بسیار جدی روبه‌رو می‌سازد. مرجان‌ها هر سال درآمدی حدود ۳۷۵ میلیارد دلار نصیب مردم جهان می‌کنند. افزایش دمای آب دریاها، تهدیدی جدی برای زندگی مرجان‌های دریایی است و این امر می‌تواند به کاهش درآمد ناشی از این موجودات برای انسان‌هاینجامد.

چرا مشهد اصلاح‌طلبان را به کرسی نشاند، در حالی که سیدابراهیم رئیسی در آن شهر ۲۰۰ هزار رای از حسن روحانی بیشتر کسب کرد؟ چطور بین رای آن‌ها به نامزد امید و انتخاب فهرست امید ارتباط معکوسی برقرار شده است؟

یادداشت

عملکرد شهردار مشهد؛ عامل پیروزی



امیر شهلا
منتخب اول شورای شهر مشهد

و سیاسی شهردار مشهد بود، فردی که در گرماگرم انتخابات ریاست‌جمهوری یک ماه مرخصی گرفت، شهر را رها کرد و به عنوان یکی از عوامل اجرایی سستاد آقای رئیسی به تهران رفت. این برای مردم مشهد بسیار گران و سنگین بود؛ چرا که آن‌ها احساس کردند، شهردار منافع شخصی خود را مرجع بر منافع عمومی می‌داند، یک ماه مرخصی می‌گیرد، شهر را به معاونین خود واگذار می‌کند و برای کمک به ستادهای آقای رئیسی به تهران می‌رود. این حقیقتاً مردم را جری کرد و آن‌ها را تکان داد. مردم احساس کردند به شعور و حرمتشان توهین شده است.

اما آنچه موجب پیروزی لیست امید در این انتخابات شد، این بود که ما موفق شدیم در جریان اصلاح‌طلبی فقط با یک لیست واحد حضور پیدا کنیم و این موجب شد مردم احساس کنند در جناح اصلاح طلب جنگ قدرت درنگرفته، در حالی که در جناح مقابل سه یا چهار لیست وجود داشت که موجب پراکندگی آرا و شکست آن‌ها شد.

یکی از عوامل افزایش مشارکت مردم در انتخابات دوره پنجم شورای شهر مشهد اعتقاد و امید آن‌ها به سازوکار دموکراتیک انتخابات بود. در سال ۹۲ مشارکت بسیار پایین بود اما مردم در این دوره نشان دادند که همچنان صندوق رای را به عنوان یگانه راه اعمال سلیقه و نظر خود در تعیین سرنوشت‌شان قبول دارند.

در وهله بعد عملکرد نه‌چندان رضایت‌بخش و قابل قبول شورای شهر چهارم و مجموعه مدیریت شهری موجب شد مردم به اهمیت و لزوم مشارکت خود در تعیین اعضای شورای شهر پی ببرند. دوقطبی ریاست‌جمهوری نیز کمک بسیاری به این فضا کرد، به ویژه در شهری چون مشهد که لایه‌های پیدا و پنهان قدرت در آن وجود دارد. عامل بسیار مهم بعدی در مشارکت بالای مردم عملکرد نامناسب



عکس: رضا معطران

دوراهی قم و مشهد

چرا در دو شهر مذهبی یک جناح رقیب به پیروزی قاطع رسید؟



سرگه بارسقیان
روزنامه نگار تاریخ و جامعه

کشوری در مشهد نداشتند به دلیل وحدت و اتفاق به عمل آمده روی یک لیست و برخورداری از کمپین تبلیغاتی به نسبت حرفه‌ای‌تر نسبت به رقیب اصولگرا و انتخاب شعارهای برخورداری از اصول تبلیغاتی به گونه‌ای موفق بودند و لیست امید به صورت قاطع برخلاف انتظارات برنده انتخابات شوراها شد.

۳- مردم رویه شورای چهارم را به گونه‌ای ارزیابی نکردند که به قدری عملکردش را شایسته بدانند و به تکرار آن رای دهند. اگرچه حتی برخی از اعضای فعلی شورا که به شورای پنجم راه نیافتند توانستند چند برابر دوره قبل رای کسب کنند اما بدیهی است رای قبلی نیز در شرایطی کسب شده بود که یا مردم توجه جدی به رای دادن در شورا نداشتند یا اینکه عملکرد اعضای محترم فعلی آنقدر شاخص نبود که آن‌ها را مجاب به ابقای آنان کند. در واقع مردم با رای خود به رویکرد شورای چهارم پایان دادند. چرا که برای مردم خیلی مهم‌تر از رویکردها و شعار، عملکردها و نتایج تصمیمات است. اما شورای چهارم با همه رویکردها و شعارهای مردم‌محورش ظاهراً در عمل خروجی دیگری داشت، خروجی‌ای که به نظر مورد پسند مردم قرار نگرفت.

نتایج کمی انتخابات شوراها در شهر مشهد هم یافته‌های جالبی دارد؛ در حالی که نفر اول منتخبین شورای شهر پنجم مشهد (امیر شهلا) در انتخابات ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۶ تعداد ۲۵۶ هزار و ۱۲۴ رای کسب کرده، در دوره قبل فقط تعداد ۸۳ هزار و ۷۵۰ رای به دست آورد.

در انتخابات سال ۹۶ از مجموع یک میلیون و ۱۴۵ هزار و ۶۷۶ آرای مایخوده، ۹۲۱ هزار و ۸۲۱ رای صحیح بود. در اردیبهشت ۱۳۹۶ از یک میلیون و ۴۲۲ هزار رای مایخوده، تعداد آرای صحیح یک میلیون و ۲۲۵ هزار رای بوده است. در نخستین دوره انتخابات شورای شهر مشهد در اسفند ۱۳۷۷ میزان مشارکت ۵۶۶ هزار و ۶۸۹ نفر بود. در انتخابات دور دوم (اسفند ۱۳۸۱) ۸۲۷ هزار و در دوره سوم (آذر ۱۳۸۵) ۷۴۰ هزار و ۳۴۲ نفر مشارکت کردند. طبق آماری که سایت «عصر ایران» منتشر کرده در اردیبهشت ۹۶ نسبت به خرداد ۹۲ تعداد ۲۷۷ هزار نفر بیشتر در انتخابات شورای شهر مشهد شرکت کرده‌اند.

تعداد آرای صحیح سال ۹۶ نسبت به ۹۲ نیز نشان از ۳۰۴ هزار رای دارد. در انتخابات سال ۹۲ تعداد ۲۲۴ هزار رای به هر علت باطل اعلام شده، تعداد آرای باطله در انتخابات سال ۹۶ هم ۱۹۷ هزار رای است. بنابراین آنچه

همه کرسی‌های شوراهای شهر تهران، اصفهان، زاهدان و مشهد به اصلاح‌طلبان رسید. در کرج، تبریز، شیراز، کرمان، اراک، همدان، یزد، اردبیل و قزوین اکثریت با اصلاح‌طلبان است. در کرج یک نفر مستقل و در شیراز یک نفر اصولگرا در کنار نامزدهای اصلاح‌طلب رای آورده‌اند.

در قم هیچ نامزد اصلاح‌طلبی رای نیاورد. در ارومیه، اهواز، شهر کرد، ایلام، ساری، رشت و بیرجند اصولگرایان اکثریت کرسی‌ها را تصاحب کردند. در بندرعباس و زنجان اکثریت منتخبین از طیف‌های مستقل هستند و تعداد اصلاح‌طلبان و اصولگرایان تقریباً برابر است. در کل لیست امید در ۲۰ مرکز استان به برتری دست یافته و اصلاح‌طلبان را به پیروز انتخابات پنجم شوراهای اسلامی شهر و روستا بدل کرده است. گرچه برخی نتایج قابل پیش‌بینی بود، اما ترکیب آرای مشهد (همه اصلاح‌طلب) و قم (همه اصولگرا) نشان‌دهنده تحولاتی است که زیر پوست این دو شهر در جریان است و با دو کشش متفاوت نمود پیدا کرده یک دوقطبی تمام‌عیار سیاسی در دو شهر مذهبی.

مشارکت بالا؛

راز پیروزی اصلاح‌طلبان مشهد

چرا مشهد اصلاح‌طلبان را به کرسی نشاند، در حالی که سیدابراهیم رئیسی در آن شهر ۲۰۰ هزار رای از حسن روحانی بیشتر کسب کرد؟ چطور بین رای آن‌ها به نامزد امید و انتخاب فهرست امید ارتباط معکوسی برقرار شده است؟ پاسخ این سوال را روزنامه «خراسان» از سه منظر داده است:

۱-اصولاً اقتضات انتخابات شوراها به دلیل فرصت کم تبلیغات، تعداد بسیار زیاد کاندیداها، تعداد زیاد منتخبین، همزمانی با انتخاب ریاست‌جمهوری (از زمان تجویع دو انتخابات ریاست‌جمهوری و شورا) به خصوص در کلانشهرها به گونه‌ای است که مردم عمدتاً تلاش می‌کنند بر اساس لیست‌ها رای دهند. در این دوره اصولگرایان یا جریان‌های متمایل به اصولگرایی حداقل با چهار لیست مختلف وارد فضای تبلیغاتی انتخابات شدند و برخلاف دوره‌های گذشته اصولگرایان دچار نوعی سردرگمی و نبود اتفاق و وحدت رویه بودند.

۲-اصلاح‌طلبان در این دوره با آن که نامزدهای قدرتمند و شاخص و چهره‌های

یادداشت

جوانان وزنان؛ عامل پیروزی در تهران



شهربانوامانی
عضو شورای مرکزی کارگزاران

مرتفع کردن ضعف‌های احتمالی خود گام برداشته؛ شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان، در انتخابات شورای شهر پنجم با دو بار غربال‌گری، ۷۰۰ کاندیدا را مورد ارزیابی قرار داد و در نهایت لیست نهایی را منتشر کرد. نتیجه این بود که حتی با وجود زیرنویس شبکه خبر مبنی بر اینکه مردم می‌توانند به انتخابات شوراها رای ندهند و در واقع مردم را تلویحاً به عدم مشارکت در انتخابات شورای شهر ترغیب کرد و نیز علی‌رغم وجود لیست‌های متفاوت و (اگر نگویم تقلبی) تا اندازه‌ای مشابه با الگوی لیست امید، مردم به دلیل اعتمادی که به این سرمایه به وجود آمده یعنی شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان داشتند و نیز با «تکرار» دوباره آقای خاتمی حتی با اینکه افراد لیست را نمی‌شناختند به فهرست امید رای دادند که شورای عالی معرفی کرده بود؛ الگویی که با وجود لیست‌های مشابه دارای دو وجه تمایز اساسی بود: حضور ۶ زن در لیست و نیز جوان‌گرایی، وجوه تمایزی بود که موجب می‌شد مردم بتوانند این لیست را از لیست‌های مشابه دیگر تشخیص دهند.

یکی از عوامل موثر در مشارکت بالای مردم و پیروزی لیست امید در تهران نارضایتی شهروندان از نحوه اداره این شهر در ۱۴ سال گذشته است، روشی که خواهان تغییر آن هستند؛ بنابراین تصمیم به تغییر در اداره شهر گرفتند.

از سوی دیگر اصلاح‌طلبان با پندآموزی از نتایج تشتت آرا در گذشته سه گام مهم را در این زمینه برداشتند: آن‌ها گام اول را در خرداد ۹۲ و در انتخابات ریاست‌جمهوری برداشتند، گام دوم در سال ۹۴ در انتخابات مجلس شورای اسلامی و گام سوم در سال ۹۶ با ادامه فعالیت شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان و اجماع بر حمایت از لیست واحد امید. از همه مهمتر «تکرار» آقای خاتمی در اقع افکار عمومی تأثیر بسیار مهمی داشت و موجب پیروزی اکثریت قاطع لیست امید در مجلس شورای اسلامی شد. اصلاح‌طلبان در گام سوم در جهت

قم اصولگرا ماند

در قسم از ۱۳ نفر فقط یک نامزد مستقل خارج از فهرست شورای هماهنگی اصولگرایان رای آورده (حسن طلائی). در دوره قبل هم از ۲۱ عضو این شورا، ۲۰ نفر اصولگرا بودند و یک نفر مستقل. سردبیر هفته‌نامه

«گویه» تکرار اصولگرایی در شورای پنجم و «پیروزی چشمگیر اصولگرایان در انتخابات ریاست‌جمهوری در استان قم» را به این معنا دانسته که «اصولگرایی و دفاع از ارزش‌های انقلابی و ولایی در طول چند سال اخیر در قم، نه تنها نهبانده شده بلکه روند رو به رشد خود را طی نموده است. ۷۸ درصد مردم استان قم در انتخابات شرکت کرده‌اند؛ در دوره قبل مشارکت مردم قم ۶۶ درصد بود. ابراهیم رئیسی با کسب ۵۷ درصد آرا از روحانی در این شهر پیشی گرفت. بنابراین افزایش میزان مشارکت مردم نسبت به دوره قبل هم نتوانست توازن قوا را به نفع اصلاح‌طلبان تغییر دهد. هفته‌نامه گویه پیش‌بینی کرده بود «تعدد کاندیداها و ارائه لیست‌های متعدد از سوی اشخاص حقیقی و حقوقی همگی شانس پیروزی لیست شورای هماهنگی اصولگرایان استان قم را تضمین خواهد کرد. لیست امید اصلاح‌طلبان قم تنها لیستی خواهد بود که توان رقابت با لیست اصلی اصولگرایان را خواهد داشت. رای بالای مردم به دولت اصلاحات در سال‌های ۷۶ و ۸۰ از یک سو و حضور پررنگ مردم قم در حمایت از دولت روحانی در انتخابات ۹۲ نشانگر اقبال عمومی به تفکر اصلاح‌طلبی در لایه‌های مختلف قم می‌باشد. از دو لیست اصولگرایان اصلاح‌طلبان که بگذریم، لیست‌های ارائه‌شده از برخی شخصیت‌های حقیقی و حقوقی در فضای مجازی و... شانس چندان برای پیروزی در انتخابات ندارند. از لیست امام و رهبری گرفته تا لیست متخصصین و لیست‌های مشابه لیست اصولگرایان گرچه در گرم کردن نورو انتخابات سهم بسزایی خواهند داشت، اما در عرصه رقابت‌های انتخاباتی، کمترین شانس را برای ورود به ساختمان شهید پاکری خواهند داشت.»

این نشریه به رای بالای حسن طلائی اشاره کرده و نوشته بود «در طول تاریخ انتخابات قم، کمتر کسی را می‌توان یافت که همانند طلائی بدون وابستگی به جریان‌ها و احزاب سیاسی تأثیرگذار و تنها با اتکا به رای توده‌های مردمی، اینچنین موفقیتی را کسب کرده باشد. امروز طلائی با پشتوانه رای بالای شورای چهارم و شاهکار انتخاباتی مجلس دهم، با سه عرصه انتخاباتی شورای پنجم نهاده است. قطعاً نتیجه انتخابات قم و رای خیره‌کننده طلائی، همگان را شگفت‌زده خواهد کرد.»

راز پیروزی اصلاح‌طلبان در مشهد را بازگو می‌کند، مشارکت بیشتر مردم در انتخابات شورای شهر است.

نصف جهان یکدست شد

در انتخابات شورای شهر اصفهان در سال ۹۲ مردم ترکیبی از اصلاح‌طلب، اصولگرای سنتی، اصولگرای نزدیک به جبهه پایداری و مستقل را انتخاب کردند تا با ورود مهدی باقری (بازیگر سینما و تلویزیون)، ندا واشیانی‌پور (مجری برنامه‌های تلویزیونی) و رسول جزینی (کشتی‌گیر) هر سه از نامزدهای مستقل اما نزدیک به طیف اصلاح‌طلبان و همچنین سید احمد عاملی منتسب به گروه‌های اصلاح‌طلب و عدنان زاهدوش و رضا امینی هر دو نزدیک به جبهه پایداری به همراه فتح‌الله معین و علیرضا نصرافهانی که از اصلاح‌طلبان دوباره انتخاب شده بودند، عملاً وزنه سنگینی در برابر سنتی‌های اصولگرا تشکیل شده و معادلات قبلی بر هم بخورد. چهار سال بعد از رأی ترکیبی مردم به اعضای شورای شهر چهارم، نتیجه انتخابات شورای شهر پنجم اصفهان کاملاً یکدست بود.

به نوشته روزنامه «صف جهان» که در اصفهان منتشر می‌شود، در شورای شهر پنجم نه از آن سلسبیتی‌های مستقل که همواره بین اصلاح‌طلبان و پایداری‌ها در حال چرخش بودند خبری هست و نه از اصولگرایانی که در دو ورژن سنتی و غیرسنتی علیه یکدیگر شاخ و شانه می‌کشیدند. شورای پنجم صددرصد اصلاح‌طلب است و در نتیجه، تصمیماتش هم با زاویه آشکار نسبت به تصمیمات شوراهای دوم تا چهارم به تصویب منتخبین جدید مردم خواهد رسید. از ۱۳ نفر انتخاب‌شده، ۱۱ نفر تجربه این چنینی ندارند و تنها علیرضا نصر و فتح‌الله معین هستند که تجربه حضور در شورای شهر و انتخاب شهردار را یکدست می‌کشند و در نتیجه، خواسته‌ها و جهت‌دهی‌های این دو نفر، نقش بسیار مهمی در تصمیم ۱۱ عضو تازه‌کار شورا برای تعیین شهردار جدید خواهد داشت.

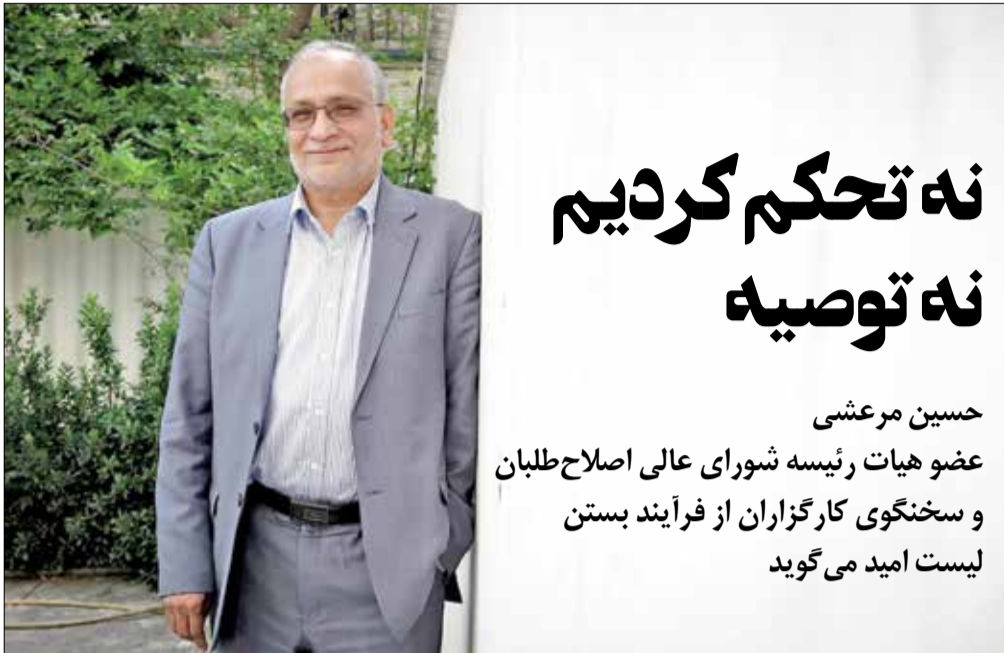
همین روزنامه در مطلب دیگری نوشته، «در بنرها و پوست‌های تبلیغاتی نامزدها در اصفهان به صراحت فرد موضع خود را مشخص کرده بود و خود را اصلاح‌طلب معرفی می‌کرد و کمتر اصولگرایی در سطح شهر اصفهان به چشم می‌آمد. این انتخابات به خصوص در شهر اصفهان نشان داد که اصولگرا بودن یا اصلاح‌طلب بودن برای مردم اهمیت زیادی دارد و نقش اول را در انتخاب مردم این شهر ایفا می‌کند. اما سوالی که باید برای آن پاسخی یافت این است که: آیا رفتار مردم اصفهان حول این جریان‌ها سیاسی‌تعبیری کرده است؟» روزنامه پاسخی برای این سوال ندارد.



همه کاندیدها، چه حزبی و چه غیر حزبی، یک میثاق‌نامه امضا کردند. در میثاق نامه قید شده و تک‌تک کاندیدها امضا کردند که اگر در لیست نهایی نبودند، از لیست حمایت کنند و انصراف دهند. جمعی از دوستان این را رعایت کردند و بلافاصله بعد از اینکه لیست بسته شد، به پیمان خود وفادار ماندند و انصراف دادند

نه تحکم کردیم نه توصیه

حسین مرعشی
عضو هیات رئیسه شورای عالی اصلاح‌طلبان
و سخنگوی کارگزاران از فرآیند بستن لیست امید می‌گوید



کس از این جبهه در این لیست برود، متعلق به من است. متأسفانه بعضی وقت‌ها این موضوع به لقلقه زبانی و به شعار زیبا ولی غیر عملیاتی تبدیل می‌شود. در حالی که وقتی از اول گفتیم که ما سهم‌بندی حزبی نداریم، پس اگر از حزب من کسی در این لیست نبود، من نوعی نباید از این بابت رنجیده خاطر شوم.

مطلب دیگر اینکه همه کاندیدها، چه حزبی و چه غیر حزبی، یک میثاق‌نامه امضا کردند. در میثاق نامه قید شده و تک‌تک کاندیدها امضا کردند که اگر در لیست نهایی نبودند، از لیست حمایت کنند و انصراف دهند. جمعی از دوستان این را رعایت کردند و بلافاصله بعد از اینکه لیست بسته شد، به پیمان خود وفادار ماندند و انصراف دادند. ولی بعضی از دوستان مان برخلاف آنچه نوشتند، امضا کردند و در جلسات هم بر آن تأکید داشتند، گفتند نه، چون ما نیستیم، لیست را هم قبول نداریم. پس میثاق چه شد؟ پس پیمان چه شد؟ پس امضا چه شد؟ این هم موضوعی بود که این‌بار شاهد آن بودیم. به همین دلیل هم اعلام کردیم اگر دوستان مان نهایی انصراف ندهند، ما آن بر که امضا شده را منتشر می‌کنیم تا مردم ببینند.

خب خیلی‌ها به روند کاری که شورای عالی

در انتخاب افراد به کار بست اعتراض دارند و معقدند زودبندی‌های سیاسی در بستن لیست موثر بوده است.

ما چکار باید می‌کردیم؟ یک میثاق نامه تهیه کردیم، افراد امضا کردند. علاوه بر آن همه افراد کاندیدها را، بعد از آنکه تأیید صلاحیت شدند، دعوت کردیم، براساس تخصص گروه‌بندی کردیم. از آنها خواش کردیم که خودشان یک نظر مشورتی دهند و بگویند چه کسی در این جمع مناسب‌تر است. مثلاً در گروه حمل و نقل و ترافیک و عمران، ما دو نفر را می‌خواستیم، گفتیم شما برای آن دو نفر، ۶ نفر را پیشنهاد دهید. دایره انتخاب را محدودتر کنید، ما را راهنمایی کنید، به ما مشاوره دهید. اما خودشان همه صورت‌جلسه کردند و نوشتند که نیاز به انتخاب ما نیست، شما هر کسی را انتخاب کنید ما قبول داریم. اسناد این اظهارات هم موجود است و اگر لازم شد منتشر می‌کنیم.

آنوقت روندی که شما برای انتخاب افراد به کار بردید چگونه بود؟

روند کاملاً دموکراتیک بود. بلاخره تعداد زیادی افراد را باید با این کار مورد ارزیابی قرار می‌دادیم. اول فراخوان دادیم. ثبت‌نام شده‌های در فراخوان اصلاح‌طلبان، ۷۰۰ نفر شدند. ۱۴ کارشناس یک روز وقت صرف کردند و این افراد را براساس دستورالعمل‌ها امتیازبندی کردند. بعد که امتیازات تعیین شد، براساس امتیازها، ۱۵۹ نفر را که امتیاز بین ۲۰ تا ۶۰ داشتند جدا کردیم. ۵۵۰ نفر از ادامه این مسیر بازماندند. از بین این ۱۵۰ نفر، تخصص‌های مورد نظر شورا را به این ترتیب تعیین کردیم که برای مدیریت شهری ۳ کرسی، برای عمران و حمل و نقل و زلزله ۲ کرسی، برای امور فرهنگی ۲ کرسی، برای امور اجتماعی ۳ کرسی، برای حقوقی یک کرسی، بودجه و مالی ۲ کرسی، بهداشت و سلامت یک کرسی، محیط زیست ۲ کرسی، در نظر گرفتیم. بعد در قدم بعدی گفتیم به خانم‌ها و جوان‌ها

سهم بدهیم به این ترتیب که ۴ سهم زنان، ۲ سهم زنان جوان و ۴ سهم هم برای مردان جوان. پس ۱۰ کرسی از ۲۱ کرسی ما به قشرهای معین اختصاص پیدا کرد در نتیجه انتخاب خیلی محدود شد.

بعد گفتیم از بین دو کرسی خانم‌های جوان، یکی کرسی اجتماعی و یکی فرهنگی است. حالا خانم‌هایی که در بخش فرهنگ سابقه یا تخصص یا تحصیلات داشتند و جوان بودند، چند نفر شدند، بین آنها نگاه کردیم که کدام مناسب است و در هیات رئیسه براساس رای‌گیری، آن دو نفر را انتخاب کردیم و برردیم در شورای عالی. شورای عالی هم از بین آن دو نفر، یک نفر را انتخاب کرد.

آن دو نفر چه کسانی بودند؟

خانم آروین با خانم رضایی، به فینال رفتند که شورای عالی خانم آروین را انتخاب کرد. حالا دیگر دلیلی ندارد که طرفداران خانم رضایی با این لیست مخالفت کنند. یا در محل‌ونقل ۴ نفر آقایان محسن هاشمی، سرخو، علیخانی و تقویان، به شورای عالی رفتند. که محسن هاشمی و علیخانی انتخاب شدند. آقای سرخو انتخاب نشد. طرفداران آقای سرخو که نباید بازی را بر هم بزنند. یعنی ما براساس یک سازوکار کاملاً دموکراتیک، کار بسیار پیچیده‌ای را انجام دادیم و به این لیست رسیدیم. این لیست، با هر لیست دیگری هم که مقایسه شود، ممکن است درصدی خطا داشته باشد. وقتی این کار را می‌کردیم، هر برشی که می‌زدیم و عده‌ای حذف می‌شدند، شبیه این بود که اعضای بدن‌مان را جدا می‌کنیم. کار برای ما ساده نبود. ولی بالاخره باید این کار را می‌کردیم. باید یک بدن و یک پیکره ۷۰۰ نفری را آن قدر کوچک می‌کردیم که ۲۱ نفر می‌شد. این دیگر اجتناب‌ناپذیر بود. الان هم می‌گوییم که این بهترین لیست نبود ولی تنها امکان ما بود. شاید اگر فکر بود جای ۴۰ نفر در شورای عالی، ۷ نفر در هیات رئیسه و ۱۴ نفر در هیات‌های کارشناسی، ۳ نفر بشینند و یک لیست از بین اینها ببینند، ممکن بود لیست بهتری ببینند. ولی وقتی می‌خواهید یک جبهه را هماهنگ کنید، او را نمی‌تواند اتفاق بیفتد. نمی‌توانیم من و دو نفر دیگر بنشینیم و آن کسانی که به نظر ما بهتر می‌آید، بهترین‌ها را انتخاب کنیم.

در فضای مجازی یکی از انتقادات رایجی که به این لیست می‌شد این بود که بعضی افراد شناخته‌شده نیستند...

این عکس العمل‌ها برای من جالب بود. حالا اگر افراد شناخته‌شده را فقط می‌گذاشتیم بلافاصله با انتقاد مواجه می‌شدیم که شما فقط آدم‌های تکراری می‌گذارید. اینها که در مجلس بودند، در دولت بودند، چرا اینها را می‌گذارید، چرا به نیروهای جدید فرصت خدمت نمی‌دهید. چشم! این دفعه به نیروهای جوان (۴ کرسی) به مردان جوان، ۲ کرسی به زنان جوان و ۴ کرسی هم به خانم‌ها اختصاص دادیم. ۱۰ کرسی، یعنی حدود ۴۶-۴۷ درصد شورای شهر را دادیم به نیروهای جدید که بیابند و کمک کنند. حالاً می‌گویند اینها را نمی‌شناسیم. این هم بخشی بود که برای ما جای تعجب داشت. یعنی چه نمی‌شناسید!؟

آوردیم. بنابراین همه باید به کار دقیق سازمان یافته این چنینی احترام بگذارند و به آن کمک و به مصالح شهر فکر کنند و نه منافع افراد. این انتخابات امتحانی بود برای اینکه ببینیم آیا افراد به پیمانشان وفادار می‌مانند یا نه.

موضوع این است که انتقادات به لیست امید فقط در فضای مجازی در جریان نبود. بعضی از اعضای شورای عالی اصلاح‌طلبان هم منتقد این لیست بودند. از جمله آقای امام که بیانسه‌ای در این باره داد و یا آقای کمالی که خودش دست به کار تهیه یک لیست متفاوت شد. آقای امام در بیانیه اش گفته بود شورای عالی در انتخاب افراد به معیارها وفادار نمانده و زود بندهایی اتفاق افتاده...

آقای جواد امام مشاور ما بوده و نور چشم ما هم هست. اما مشاور فقط مشورت می‌دهد و قرار نیست از طرف شورای عالی تصمیم بگیرد. اگر شورای عالی اصلاح‌طلبان آقای امام را برای مشاوره دعوت کرده‌اند قرار نبوده هر چه ایشان می‌گوید عمل کنند. آقای امام علاقه‌مند بود فرد خاصی وارد لیست شود. اما وقتی این فرد وارد نشد ایشان منتقد لیست شدند. یک بار برای همیشه باید این موضوع را حل کنیم که اگر کسی را که ما به او علاقه داریم وارد لیست نشد نباید بازی را بر هم بزنیم.

اما در مورد آقای حسین کمالی باید بگویم که تا آخرین لحظه ما در خدمت ایشان بودیم و در خیلی از مسائل نظرات ایشان موثر بود. تا مرحله‌ای که ۴۲ نفر انتخاب شدند هم از حزب ایشان یعنی حزب کارگر در لیست حضور داشتند. ایشان برای ۵ کرسی افرادی را در نظر داشتند. اما در مرحله نهایی رای‌گیری و انتخاب ۲۱ نفر در شورای عالی فقط از آن جمع آقای حبیب‌زاده رای آورد. آقایان سرخو، فردنیا، فرامرزی و زمانی رای نیابورند. متأسفانه آقای کمالی وقتی دید نتیجه به این صورت شده عصبانی شدند. بعد در جلسات متعدد اصرار داشتند این لیست باید تغییر کند. اما ما هیچ راه‌حلی برای تغییر آن پیدا نکردیم. ایشان گفت اگر نظر من تأمین نشود من جدا می‌شوم. البته ایشان حشاشان است که جدا شوند. اما ما هم توضیح می‌دهیم که چرا ایشان جدا شد. من به ایشان گفتیم «المومنون عند الشروهیم». من و شما از ابتدا در این جمع وارد شدیم و گفتیم ما سهم حزبی و گروهی نمی‌خواهیم و باید تا آخر به حرفمان پایبند باشیم. ایشان هم گفت فلان حزب تعداد کرسی‌های بیشتری دارد. من پاسخ دادم ما قرار نبود سهمیه‌بندی حزبی داشته باشیم. لذا آقای کمالی در این موضوع خلاف سخنانی که خودشان پذیرفته بودند عمل کردند و به عهد خودشان وفادار نماندند. به اعتقاد من ایشان در این مسئله عجله و اشتباه کرد. پاسخ نبودن کاندیدای مورد نظر من در لیست، درست کردن لیست تهران و شکستن ائتلاف نیست.

ما در این دور از انتخابات شاهد بیرون آمدن لیست‌های موازی بودیم...

ما هیچ لیست موازی‌ای نداشتیم. فقط چند لیست جعلی بیرون آمد. مثلاً لیستی به نام شورای هماهنگی گروه‌های اصلاح‌طلب بیرون آمد اما شورای هماهنگی اعلام کرد هیچ مصوبه‌ای برای لیست جدا نداشته است. یا لیست یاران هاشمی هیچ ربطی به خانواده آقای هاشمی نداشت.

با توجه به این اختلافات و انتقاداتی که پیش آمده فکر نمی‌کنید ضرورت بازسازی شورای عالی وجود داشته باشد؟

حتماً این کار را می‌کنیم.

این بازسازی قرار است در چه بخش‌هایی باشد؟

باید در این باره بحث کنیم. اصل بازنگری را قبول دارم.

بعد از بیرون آمدن لیست‌های شورای شهر انتقاداتی به عملکرد خود آقای عارف هم مطرح شد. چقدر این انتقادات را وارد می‌دانید؟

به اعتقاد من آقای عارف خیلی متین جلسات را اداره کردند و هیچ نظر شخصی اعمال نکردند و واقعا خوب اداره می‌کنند.

یادداشت

اتحاد اصلاح‌طلبان رمز موفقیت در اصفهان



مهدی مقدری
عضو منتخب
شورای شهر اصفهان

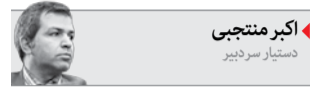
فضای انتخاباتی شورای شهر در اصفهان تحت‌الشعاع فضای تبلیغاتی و رسانهای انتخابات ریاست‌جمهوری که از سه هفته پیش از آن شکل گرفته بود، قرار داشت. در اصفهان نیز چون بسیاری از شهرهای دیگر به دلیل موج رقابت‌های ریاست‌جمهوری، تب انتخابات در پنجشنبه منتهی به آغاز تبلیغات یعنی ۲۱ اردیبهشت‌ماه شکل گرفته بود.

در دوره‌های پیشین، هر زمانی که انتخابات شوراها و ریاست‌جمهوری به صورت توأمان برگزار نمی‌شد، قاعدتاً انتخابات شورای شهر اصفهان نیز فوق‌العاده‌ای‌رمق و فاقد شور و هیجان انتخاباتی نبود. در دوره پیشین - سال ۹۲ - نیز به دلیل توجه و تمرکز نیروهای اصلاح‌طلب به تحولات انتخابات ۸۸ تمام توان لجستیکی، سرمایه انسانی و نگاه استراتژیک اصلاح‌طلبان پیروزی در انتخابات ریاست‌جمهوری بود، از همین رو بسیاری از مردم، انتخابات شوراها را جدی نگرفته بودند؛ اما ویژگی اساسی انتخابات این دوره این بود که تقریباً می‌توان گفت

سه لیست اصلی انتخابات اعم از لیست امید اصلاح‌طلبان، لیست نیروهای نزدیک به پایداری و لیست اصولگرایان سنتی از ماه‌ها قبل آرایش خود را مشخص کرده بودند. به عقیده من سه عامل مهم در پیروزی لیست امید در اصفهان تأثیرگذار بود؛ یکی از آنها انحصار ۱۵ ساله جریان راست در شهرداری اصفهان بود که باعث شد هیچ‌گونه نوآوری و خلاقیتی در حوزه مسائل مرتبط با مدیریت شهری در این شهر دیده نشود، به طوری که نیاز به تغییر و تحول در فضای مدیریت شهری اصفهان کاملاً محسوس بود. این احساس نه تنها در میان نیروهای سیاسی، بلکه در بدنه‌های کارشناسی، یعنی کنشگران فرهنگی، اجتماعی، محیط زیستی و تمام کسانی که تخصص‌هایشان به نوعی با موضوع شهر پیوند داشت، به چشم می‌خورد. عامل بعدی، تأثیر چشمگیر و غیرقابل انکار شبکه‌های مجازی بود. اصلاح‌طلبان با مشکلات مالی و لجستیکی فراوانی در انتخابات مواجه‌اند، به ویژه وقتی این انتخابات جنبه محلی تری پیدا کند، مثل شورای شهر. در این دوره شبکه‌های مجازی از جمله تلگرام فوق‌العاده در پر کردن این خلا موثر بوده و توانستند زیرساخت‌ها و توان مالی را برای اصلاح‌طلبان و لیست امید فراهم کنند. نکته آخر اتحاد و انجام اصلاح‌طلبان در اصفهان بود؛ بر خلاف بسیاری از کلان‌شهرها که متأسفانه اصلاح‌طلبان به صورت تشکیلاتی وارد نشدند، لیست ندادند یا پیروزی آن‌چنانی نداشتند، در اصفهان اتحاد و انسجام شورای هماهنگی فوق‌العاده اصلاح‌طلبان به ارائه یک لیست واحد- لیست امید - کمک کرد؛ این انسجام به گونه‌ای بود که حتی اجزایی چون کارگزاران که سهم مشخصی در لیست نداشتند با پایبندی به اخلاق تشکیلاتی در دفاع و حمایت از آن زحمت کشیدند.

چرا محسن هاشمی؟

گزینه‌های شهرداری تهران چه کسانی هستند؟



اکبر منتجبی
دستیار سردبیر

غروب شنبه هفته گذشته، یک روز قبل از تعطیلات میان خردادماه، خبردار شدم جمعی از اعضای منتخب شورای شهر تهران جلسه‌ای دارند. آنها مدتی بود که این جلسات را آغاز کرده بودند تا هم با یکدیگر بیش از قبل هماهنگ شوند و هم برخی از اعضا در جریان روند کار شورا قرار بگیرند.

دوستی که دستی بر آتش سیاست دارد و در جریان اتفاقات شورای سیاست‌گذاری است، در یک تماس تلفنی نکات جالبی را به من گفت. به او زنگ زدم تا برای گزارشی که در دست تهیه داشتم اطلاعاتی بگیرم. او دست بر قضا در جلسه‌ای بود که اعضای منتخب شورا نیز در آن جلسه حاضر بودند. خیلی آرام از پشت گوشی به من خبر داد که بعدا تماس می‌گیرم. تا او زنگ بزند، جست‌وجوهای دیگری را برای نوشتن گزارش آغاز کردم. نکته‌ای این بود که اساس کارم را بر اطلاعات آن دوست گذاشته بودم.

با این حال به سراغ روزنامه‌های چند روز قبل رفتم. آرشسیو آنها را ورق زدم، نکاتی را لازم بود برداشتم و از لایه‌های آنها متوجه نکته جالبی شدم که در هیاهوی بعد از انتخابات و شادی‌های آن گم شده بود. ماجرا به این بازمی‌گشت که بین اعضای جدید شورای شهر تهران اختلافات کوچک اما مهمی رخ داده بود. اما اینکه آن اختلافات چه بود، در ادامه گزارش خواهم نوشت.

به نظرم رسید که از همین جا می‌توان به موضوع ورود کرد. با این حال منتظر دوست مطلع بودم که زنگ بزند. تا غروب خبری از او نشد. ابتدا تصورم این بود که فراموش کرده است. اما بعدا زنگ زد و خبر داد که همدیگر را در گوشه‌ای از میدان صادقیه بینیم.

قهوه‌خانه کوچکی در حوالی فلکه دوم صادقیه، ابتدای خیابان طاهریان، قرار ما بود. گفت تا اظفار خودش را به آنجا می‌رساند. من هم کارهای دیگری را انجام دادم و فیش‌هایی را که داشتم برداشتم تا با دست‌بازتری پیش او بروم.

نزدیک اذان که شد راه اقدام، نشسته بودم و منتظر که از راه رسید. قهوه‌خانه ساده‌ای بود که فقط املت و دیزی سرو می‌کرد. سفارش را که دادیم، از او جلسه امروز پرسیدم. به جای جواب به این سوال که در جلسه امروز چه گذشته، لیختی ترحیم داد که یعنی جلسه خصوصی را کسی بازگو نمی‌کند و این رسم امانتداری نیست.

ماجرای این توضیح دادم و از اختلافات و سلیق‌های مختلف پرسیدم و از اینکه قرار است چه کسی شهردار آینده تهران باشد، سوال کردم. در حال خوردن املت گفت: تا حالا چند نفر

کاندیدا نشده‌اند. اعضای شورایی شهر در حال بررسی اولیه افراد هستند. گفت: در محل شورای شهر جلسه می‌گذارند؟ گفت: نه در دفتر دکتر عارف این جلسات برگزار می‌شود.

برای اطمینان بیشتر پرسیدم: مجلس؟ گفت: نه. دفتر دیگر ایشان که بیرون از مجلس است. قهوه‌خانه مرتب خالی و پر می‌شد. ما بی‌اعتنا به افرادی که می‌آمدند و می‌رفتند، سرگرم بودیم. گفتیم نام یک تعداد از کاندیداها را شنیدیم. منتها درباره قطعیت آنها و اینکه چقدر می‌توان به این نام‌ها امیدوار بود، شک دارم. پرسید: مثلا نام چه کسانی را می‌دانی؟

گفتم: محسن هاشمی، حسین مرعشی، پیروز حناچی، محمدعلی نجفی، حبیب‌الله بی‌طرف و چند نفر دیگر. منتها کم‌وبیش اطلاع دارم که برخی از آنها با تمایل ندارند یا خیلی جدی هستند اما احتمالا رای قابل توجهی ندارند.

تا او پاسخی نداد، مشغول خوردن املت خود شدم. چیزی نگفت. سرم را بر گرداندم و توی صورتش منتظر جوابش شدم. گفت: اول از همه شورای ما برخلاف تصور اولیه که همه فکر می‌کنند، همه یک‌دست، هستند، اینطور نیست. افراد مختلف با گرایش‌های مختلفی در این شورا قرار گرفته‌اند. اما هر کدام افراد مستقل و دارای فکری هستند. در برخی از جزئیات و موضوعات با

یکدیگر نیز اختلاف سلیقه دارند اما این به معنای آن نیست که نظر جمعی را نمی‌پذیرند. این نکته اولی است که باید بدانی. اما در مورد شهرداری تهران خبر داری که شهرداری در آستانه ورشکستگی است؟ بدهی‌های کلانی دارد. مدیریت شهر کار آسانی نیست و قطعا کسی باید شهردار شود که بتواند از یک سو با نظام کار کند و از دیگر سو معتمد دولت باشد. در واقع اعتماد دولت نیز مهم است. بعد از غلامحسین کرباسچی، شهرداری که معتمد دولت باشد، در شهرداری تهران پیدا نشد. در دوره آقای احمدی‌نژاد، دولت آقای خاتمی به او بی‌اعتماد بود. نمی‌توانست پول بیت‌المال را به او واگذار کند. به او بودجه نمی‌دادند یا اگر می‌دادند این اتفاق به رئیس‌جمهور شد و قالیباف شهردار شد. همین اتفاق دوباره تکرار شد. هزینه‌های اداره شهر بسیار کلان است. اینکه الان مرتباً می‌گویند شهردار بدکار است و اولین مشکل شهرداری پرداخت حقوق به کارمندان آن است، نشان می‌دهد بدهی‌ها در تمام این سال‌ها آنچنان تلنبار شده است که همین روزها آوار آن را خواهیم دید.

در میان صحبت‌های او، به آقای سجاد قهوه‌چی سفارش دو تا چای دادم. بعد از دوستان پرسیدم که ایسن حرف‌ها کم‌وبیش زده شده. منتها چیزی که الان علاقه دارم بدانم این است، شهردار آتی تهران چه کسی خواهد شد.

سجاد، دو تا چای روی میز ما گذاشت و ظرف‌های املت را برد. رفیق ما دو تا قند از توی قندان برداشت و آرام اتناخت توی استکان چای. گفت: شهردار آتی کسی است که اعضای شورای شهر تهران به او رای دهند.

گفتم: خوب اینکه معلوم است اما سوال این است که آنها به چه کسی رای می‌دهند؟ گفت: هر کس که بتواند برنامه دقیق‌تری ارائه کند. گفتم: کاندیداهای فعلی به جمع اعضا آمده‌اند؟ گفت: به صورت رسمی نه. ممکن است برخی از اعضا با هر کدام از آنها جلسات یا جلسه‌ای را برگزار کرده باشد اما این به منزله آن نیست که جلسات رسمی آغاز شده باشد. در حال حاضر این اتفاق رخ نداده.

گفتم: چرا جلسات در دفتر دکتر عارف برگزار می‌شود. ایشان در انتخاب شهردار نقش دارد؟ گفت: دکتر عارف دخالتی ندارد. جلسات قرار بود در محل شورای شهر تهران برگزار شود. کارهای موقلمانی نیز انجام شود. اما یک‌مرتبه آقای حسن رسولی گفتند که در محل دفتر دکتر عارف این جلسات برگزار شود و بهتر است از هم‌اکنون داخل ساختمان شورا برویم.

چای را که سر کشید اشاره کرد برویم؟ گفت من هنوز هیچ کدام از جواب‌هایم را نگرفته‌ام. گفت: بیرون قدم بزنیم. از قهوه‌خانه زدم بیرون. خیابان را به سمت متروی صادقیه پیش گرفتم و پیاده به یک پارک محلی به نام اقایا رسیدیم. بچه‌های کوچک مشغول تاب‌بازی بودند. روی نیم‌کتی نشستم. یک کانکس پلیس هم آن‌طرف‌تر بود.

پرسیدم: محسن هاشمی شهردار تهران می‌شود؟ گفت: هر کدام از کاندیداها مزیت‌هایی دارند و البته مشکلاتی. مثلا محسن هاشمی یکی از جوان‌ترین کسانی است که نامش برای شهرداری مطرح است. به نظرم او یکی از بهترین گزینه‌ها



محسن هاشمی



سیدحسین مرعشی



مسعود خوانساری



پیروز حناچی



محمود حاجتی



محسن صفایی فراهانی

برای شهرداری تهران است. هم جوان است، هم انگیزه زیادی دارد و هم سال‌ها تجربه موفق در شهر تهران داشته. از همه اینها مهمتر این است که آقای محسن هاشمی در تهران، بیشترین آرای است که مردم در انتخابات به او داده‌اند. در سال‌های گذشته سابقه نداشت که کسی این چنین آرای را از آن خود کند. معمولاً در اغلب کشورهای پیشرفته و شهرهای مهم دنیا مرسوم است که مردم با انتخاب مستقیم خود، شهردار را انتخاب می‌کنند. خوب اگرچه ما چنین مکانیزمی را فعلا نداریم اما آقای محسن هاشمی نشان‌دهنده اقبال مردم تهران به اوست و همین می‌تواند پشتوانه انتخاب او برای شهرداری تهران باشد. ضمن اینکه این رسم خوبی نیز خواهد بود. پرسیدم: خوب با تمام این تعاریف، طبیعتاً دیگر نباید فرد دیگری نامزد شود اما چرا نام‌های دیگر را مطرح کرده‌اند؟

باد ملایمی شروع به وزیدن کرد. گفت: بالاخره برای انتخاب شهردار یک کلان‌شهر، همیشه نام‌های مختلفی مطرح می‌شود و از بین آنها، تلاش می‌شود کسی انتخاب شود که هم احترام به آرای مردم گذاشته شود، هم بهترین گزینه برای اداره کشور یا شهر باشد. پرسیدم: شما نظر محسن هاشمی را می‌دانید یا با او صحبت کرده‌اید؟ گفت: اتفاقا با او امروز صحبت کردم. او خودش می‌گوید من فقط در یک شرایط کاندیدای شهرداری تهران خواهم شد. اینکه همه روی من اجماع داشته باشند. او از یک بار این مسیر را رفته و چشمش می‌ترسد. در شورای سابق، هم احمد دنیالی، الان و هم الهه راستگو هر دو با لیست اصلاح‌طلبان وارد شورای شهر تهران شدند و هر دو به اصلاح‌طلبان پشتت کردند. در این دوره نیز خیلی تلاش کردند نامشان در لیست امید باشد و حتی سفارشی‌هایی صورت گرفت اما شورای سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان زیر بار این نام‌ها نرفت. الان محسن هاشمی با توجه به آن تجربه می‌گوید اگر همه اعضای شورای شهر روی من اتفاق نظر داشته باشند، کاندیدای شهرداری می‌شوم. او برنامه هم دارد و فکر می‌کند که می‌تواند از پس مشکلات برآید.

گفتم: گزینه‌های دیگر مثل حسین مرعشی، پیروز حناچی و چطور؟ گفت: آقای حناچی هم مطرح است. او چطور؟ اعضای شورای شهر با او جلسه داشته‌اند؟ گفت: به نظرم آقای خوانساری هم از اتاق بازرگانی تهران به وزارت صنعت خواهد رفت. گفت: چند نام دیگر هم شنیده‌ام. آقایان حاجتی، بی‌طرف، صفایی فراهانی و حتی وفاتابش. گفت: همه اینها گزینه‌های خیلی خوبی هستند اما آقای حاجتی در وزارت کشاورزی کارنامه درخشانی دارد و بعید است که آقای روحانی او را رها کند. آقای بی‌طرف نیز قبول مسئولیت نکرده است. البته شنیده‌ام که مشکل جسمی هم دارد. اما اگر قبول کند مدیر خوبی است. آقای صفایی فراهانی بعید است بتواند شهردار تهران شود. هرچند یکی از قوی‌ترین مدیران اصلاحات است. گفت: وفاتابش چطور؟ گفت: او تجربیات موفق در سدسازی داشته و دارد. سال‌ها در این حوزه کار کرده است و یکی از مدیران خوب دوران اصلاحات است اما گرایش سیاسی او و نیز تفاوت کار شهر با سد، مشکلاتی را برایش به وجود می‌آورد و بعید است که بتواند نظر اکثریت اعضا را داشته باشد. با این حال چند روزی است که نامش به عنوان یک گزینه مطرح شده است.

آرام آرام به متروی صادقیه نزدیک شدیم. دستش را به نشانه خداحافظی دراز کرد. گفت: چرا ماشین ندارند؟ گفت: برای هوای بهتر و شهری بهتر باید از خودمان شروع کنیم. شهردار تهران هر چند که موفق باشد، تا ما کمک نکنیم نه‌شهر بهتر می‌شود و نه هوا. خداحافظی کردیم. او رفت و من آرام آرام زیر باد ملایمی که از مدتی پیش وزیدن گرفته بود، برگشتم.

اعلان

هفته آینده در هفته‌نامه‌ی سازندگی افتتاح خواهد شد:

باشگاه سازندگی

صفحه‌ی خوانندگان و هم‌راهان سازندگی

۱

خبرنگار سازندگی:

خبرها، گزارش‌ها و عکس‌های شما از شهرهای ایران

۲

تریبون سازندگی:

پیام‌های شما درباره مسائل روز کشور

۳

پرسش سازندگی:

هر هفته درباره یک موضوع روز از خوانندگان سازندگی نظرخواهی می‌کنیم

پرسش هفته آینده:

شهردار تهران را چگونه انتخاب کنیم؟
با رای مستقیم شهروندان یا با رای شورای شهر تهران؟

۴

میهمان سازندگی:

هر هفته یکی از اعضای شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران به پرسش‌های شما پاسخ خواهد گفت.
میهمان هفته آینده:
غلامحسین کرباسچی، دبیر کل

۵

اندیشه سازندگی:

یادداشت‌های کوتاه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی شما درباره مسائل بنیادی توسعه

موضوع هفته آینده:

رابطه‌ی توسعه و عدالت چیست؟ آیا عدالت بر توسعه مقدم است یا برعکس؟

۶

شبکه سازندگی:

رصد شبکه‌های اجتماعی درباره مواضع کارگزاران سازندگی ایران

شماره پیامک سازندگی

۳۰۰۰۷۳۱۲۵

@saazandegi

هفته‌نامه سازندگی ایران
ارگان مطبوعاتی حزب کارگزاران سازندگی ایران

در پایان نخستین سالگرد انتشار سازندگی ایران برای خوانندگان که بیشترین همراهی را با ما داشته باشند کارت خبرنگاری افتخاری سازندگی صادر خواهد شد

تسلیمت

برادر گرامی جناب آقای مهندس یه‌الله طاهر نژاد

در گذشت والده گرامی تان را تسلیمت می‌گویم.

برای آن مرحومه طلب رحمت و برای شما آرزوی صبر داریم.

شورای مرکزی

حزب کارگزاران سازندگی ایران
کمیته سیاسی / هیات رئیسه